

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پسِ پرده‌ی هولوکاست

محمدتقی تقی‌پور



مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بهار ۱۳۸۵

تقی پور، محمدتقی، ۱۳۳۹ -

پس پرده‌ی هولوکاست / محمدتقی تقی پور - تهران :

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵

۱۶۸ ص.

ISBN ۹۶۴ - ۵۶۴۵ - ۶۹ - ۷۰۰ ریال ۱۲۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

واژه‌نامه.

کتابنامه به صورت زیرنویس

نمایه .

۱. قتل‌عام یهودیان، ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ م. ۲. جنگ جهانی دوم، ۱۹۳۹ -

۱۹۴۵ م. الف. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. ب. عنوان.

۹۴۰/۵۳۱۸

پ ۷ ت ۸۰۴/۳ D

۸۵ - ۲۷۷۵ م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

پس پرده‌ی هولوکاست

محمدتقی تقی پور

چاپ اول : بهار ۱۳۸۵

شمارگان : ۱۰۰۰۰ نسخه

شابک : ۷ - ۶۹ - ۵۶۴۵ - ۹۶۴

قیمت : ۱۲۰۰ تومان

کلیه حقوق ناشر محفوظ است

تهران : صندوق پستی ۷۵۸۸ - ۱۱۳۶۵

پست الکترونیک : E-mail:info @ ir-psri . com

فهرست

۷	 سخن ناشر
۹	 آغاز سخن
۱۹	 مبانی نظری و پیشینه‌ی تاریخی
۲۲	 ایران باستان
۲۷	 انکیزیسیون؛ دادگاه‌های تفتیش عقاید
۳۳	 دلایل و ریشه‌های انزجار
۴۳	 «آنتی سمیتیسم» سناریوی قرون اخیر
۴۷	 پوگروم‌ها در روسیه
۵۴	 پوگروم‌ها و اشغال آبادی‌های فلسطین
۵۷	 دریفوس در فرانسه
۶۱	 جنگ‌های جهانی اول و دوم
۶۱	 جنگ اول
۶۹	 چرا آلمان؟
۷۳	 جنگ‌افروزان در انگلستان
۷۵	 ته‌اجم مرموز
۷۶	 امریکا وارد می‌شود

- شوروی در جنگ ۷۷
- ماجرایی به نام «هولوکاست» ۸۵
- تکاپو برای مهار تیغوس ۸۹
- انکار شاه‌دان ۹۵
- سکوت و بی‌خبری متفقین! ۱۰۴
- آمار جمعیت یهود ۱۰۷
- کارکردها و پی‌آوردهای «هولوکاست» ۱۱۷
- تأسیس «اسرائیل» ۱۱۸
- تشدید استبداد صهیونی در غرب ۱۱۹
- تجهیز اتمی اسرائیل ۱۲۵
- باج‌گیری، تاراج و غارت ثروت‌ها ۱۳۲
- ناگفته‌ها و جنایات پنهان جنگ جهانی دوم ۱۴۴
- اسرار دادگاه نورنبرگ ۱۴۶
- قتل‌عام‌های خاموش ۱۴۹
- سخن آخر ۱۵۳
- نمایه‌ها ۱۵۵
- اشخاص ۱۵۷
- جغرافیا ۱۶۵

سخن ناشر

کتابی که پیش روی شماست، «پس پرده هولوکاست» نام گرفته است. درباره‌ی این افسانه و جعل تاریخی آن، مطالب بسیاری می‌توان نوشت. همان‌طور که دستگاه تبلیغاتی صهیونیست‌ها نیز در تأیید ادعای دروغین خود کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته‌اند.

همانگونه که در این کتاب آمده، محافل صهیونیستی مسلط بر نظام‌های سیاسی و اداری غرب، هرگونه سؤال و تردید در اصل ادعایی خود را برنمی‌تابند، اما واقعیت برای همیشه پنهان نمانده و نخواهد ماند. امروزه دیگر پژوهشگران و دانشمندان آزاداندیش، خود را از سیطره تبلیغاتی صهیونیست‌ها رهانیده و آرام‌آرام در گوشه و کنار جهان زمزمه‌هایی در رد این ادعا سر داده‌اند؛ هرچند این تلاش‌ها هنوز در ابتدای راه است و در آینده شکوفا خواهد شد.

این کتاب برآن است تا در یک نگاه کلی، اما دقیق، علمی و مستند، به ویژه با استفاده از کتاب‌های محافل صهیونیستی و با بررسی این آثار و استخراج تناقضات درونی آنها، دروغ بودن این ادعا را بیش از پیش بر خوانندگان معلوم سازد.

امید است، این کتاب که به همت آقای محمدتقی تقی‌پور - از نویسندگان این عرصه - و در پی تحقیقات بسیار و متقن ایشان به ثمر نشسته، مورد مذاقه اهل فن قرار گیرد.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، از نویسنده این اثر و سایر عزیزانی که در چاپ و انتشار این اثر با ما همکاری کردند سپاسگزار است.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

آغاز سخن

«هولوکاست»^۱ واژه‌ی مرکب یونانی، به معنای «همه‌سوزی» در ادبیات فارسی و معادل آن «شوآ»^۲ در زبان عبری رایج امروز است. این واژه پس از جنگ جهانی دوم، از سوی بعضی اشخاص و کانون‌های یهودی وارد فرهنگ سیاسی و تاریخی جهان شد. ادعای آن‌ها بر این فرضیه استوار بود که شش میلیون یهودی در اردوگاه‌های اسیران جنگی در آلمان نازی به وسیله «اتاق‌های گاز» خفه شده و سپس در «کوره‌های آدم‌سوزی» سوزانده و به خاکستر تبدیل شده‌اند.

تبلیغ گسترده و تکرار پیوسته‌ی این موضوع از سوی گروه‌ها و سازمان‌های یهودی در فیلم‌ها، نمایش‌نامه‌ها، سریال‌های تلویزیونی و انبوه رمان‌های پس از جنگ، موجب شد تا این عبارت کاربرد انحصاری یابد؛ به طوری که امروز بنا به تأکید سازمان‌های صهیونیستی، هیچ قوم و ملتی حق استفاده از این واژه را برای هیچ واقعه‌ای ندارد. آن‌ها همچنین

۱. Holocaust

۲. Shoah

اصرار دارند که «هولوکاست» در زبان لاتین، همانند اسامی خاص، با حروف «H» بزرگ نوشته شود و به علاوه، هیچ رویدادی، هر چند بزرگ، نباید با آن قیاس، یا در یادکرد آن، از این عبارت استفاده شود. برای مثال، اگر مورخ یا نویسنده‌ای، از قتل عام وحشیانه و مشهور صدها هزار انسان بی دفاع دو شهر ژاپنی «هیروشیما» و «ناکازاکی» که بر اثر بمباران اتمی امریکا در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم به خاکستر تبدیل شدند و یا موارد مشابه دیگر در ویتنام، بوسنی، فلسطین، عراق، افغانستان و ... به عنوان «هولوکاست» یاد کند، بلافاصله از سوی کانون‌های صهیونی مورد مؤاخذه و نکوهش قرار می‌گیرد و متهم به سوء استفاده از این واژه‌ی انحصاری متعلق به یک قوم! می‌شود. «هولوکاست» یا «شوآ» که امروز به موضوع کشتار یهودی‌ها در جنگ جهانی دوم منحصر شده، یکی از مباحث جنجالی پنجاه شصت سال اخیر جهان است. در این باره تاکنون صدها جلد کتاب به زبان‌های مختلف دنیا و شمارگان میلیونی، صدها فیلم و سریال تهیه شده است. «هولوکاست» در تاریخ معاصر جهان و در نزد افکار عمومی سراسر دنیا، به نماد مظلومیت یهود از یک سو و قساوت، سنگدلی و جنایات آلمان نازی از سوی دیگر تبدیل شده است.

تبلیغات پیوسته، فراگیر و توقف‌ناپذیر سازمان‌های یهودی و کانون‌های صهیونی، در چند دهه‌ی اخیر، چنان سازمان یافته که افکار عمومی مجال تأمل و اندیشه درباره‌ی میزان صحت و سقم این مسأله را نیافته است. از سوی دیگر، بر اثر سخت‌گیری و شدت عمل سازمان‌ها و مجامع صهیونی در جهان امروز، وضعیتی به وجود آمده که هرگونه بحث و گفت‌وگوی علمی و پژوهشی که مبتنی بر ایجاد سؤال، ابهام، تردید یا

انکار «هولوکاست» باشد، به منزله ورود به حریم ممنوعه و عبور از خط قرمز «سازمان جهانی صهیونیسم» بوده و سزای آن ضرب و شتم، ترور فیزیکی، بازداشت، محاکمه، حبس و نیز جریمه‌های سنگین نقدی، به علاوه محروم شدن از مشاغل رسمی دولتی است که امروز در بعضی کشورهای اروپایی، به یک قاعده حقوقی و قضایی نیز تبدیل شده است. در این کشورها اگر تا دیروز منتقدان، مخالفان و منکران را به طور غیرعلنی و غیررسمی تهدید، ترور و سرکوب می‌کردند، امروز در پوشش رسمی قانون! آن‌ها را دستگیر، محاکمه، جریمه و زندانی می‌کنند. از نظر قانون‌های ذی‌نفوذ صهیونی و گروه‌های فشار یهودی در جهان غرب، «هولوکاست» در هاله‌ای از قداست قرار گرفته و «یگانه مسأله قدسی» جهان معاصر شده است.

هرگونه بحث و گفت‌وگو که به تشکیک، نفی و انکار «هولوکاست» منجر و منتهی شود، به منزله‌ی تخطی از قانون و سوءاستفاده از قانون آزادی بیان و قلم و ورود به حریم ممنوعه است. برای زنده نگه‌داشتن «هولوکاست» به عنوان یک واقعیت تاریخی، تلاش‌های فراوان و گسترده‌ای صورت گرفته است. به غیر از تولید کتاب و فیلم، در بسیاری از کشورهای امریکایی و اروپایی، بناها و موزه‌های یادبود در این باره تأسیس و ایجاد شده است.

در امریکا، روزهای یادبود «هولوکاست» رخداد ملی به شمار می‌آید. در پنجاه ایالت امریکا، از این بزرگداشت حمایت مالی می‌کنند و مراسم آن اغلب در نهادهای قانونگذاری ایالتی برگزار می‌شود. در این کشور بیش از یکصد نهاد مخصوص «هولوکاست» و هفت موزه بزرگ وجود دارد. یک موزه یهودی‌سوزی با بودجه و سرپرستی دولت مرکزی، در

عمارت کنگره در واشنگتن وجود دارد.^۱ به اعتراف بسیاری از استادان دانشگاه‌های امریکا اکثر فارغ‌التحصیلان دوره‌های کارشناسی، درباره تاریخ، آمار و ارقام «هولوکاست» در مقایسه با رخداد‌های بزرگ داخلی امریکا، مطالعه و اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری دارند.

این موضوع تنها مرجع تاریخی به شمار می‌آید که به عنوان مواد درسی اجباری امروزه در کلاس‌های درس دانشگاه‌ها^۲ و نیز مدارس اکثر ایالت‌های امریکا تدریس می‌شود. شماری از دانشگاه‌های امریکا، برنامه‌های تخصصی و کرسی مطالعات ویژه‌ی «هولوکاست» دارند.

به تصریح پاره‌ای نویسندگان و رسانه‌های غربی، مرکزیت «هولوکاست» در امریکا، یک واقعیت واضح و آشکار است. شاهد این قضیه، موزه‌ی یادبود آن در منطقه‌ی «مال»^۳ در واشنگتن است که سمبل ملت امریکا محسوب می‌شود. این مسأله اگر چه به تاریخ اروپا مربوط است، با وجود این، نمی‌توان بنایی مشابه آن‌چه در واشنگتن وجود دارد، در آلمان، لهستان، هلند یا فرانسه سراغ گرفت؛ حتی بنای یادبود «یادواشم» در بیت‌المقدس با موقعیت موزه‌ی یادبود هولوکاست در امریکا قابل مقایسه نیست. هولوکاست از چنان جایگاه ویژه‌ای در امریکا برخوردار است که هیچ یک از رویدادها و مناسبت‌های تاریخی و ملی ایالات متحده با آن برابر نیستند.^۴ در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز هر سال مراسم یادبود و بزرگداشت «هولوکاست» برگزار می‌شود. روز یادبود «هولوکاست» در اروپا پدیده‌ی نسبتاً جدیدی است. برای اولین

۱. نورمن جی فینکلشتاین، صنعت یهودی سوزی، ترجمه سوسن سلیم‌زاده، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۱، صص ۷۵-۷۶.

۲. همان، صص ۱۷-۱۸.

۳. Mall

۴. لیبراسیون (چاپ فرانسه)، ۱۵ نوامبر ۲۰۰۱ / ۲۴ آبان ۱۳۸۰.

بار، به طور هماهنگ و هم‌زمان، در ۲۷ ژانویه ۲۰۰۰ م. دولتمردان و رهبران حدود ۴۰ کشور اروپا و نیز ایالات متحده آمریکا، اجلاسی با عنوان «مجمع بین‌المللی هولوکاست» در استکهلم - پایتخت سوئد - برگزار کردند تا «هولوکاست» را به عنوان بخشی از «تاریخ ملی» کشورشان به رسمیت بشناسند. این کنفرانس که بر اثر مساعی برنامه‌ریزی شده سازمان‌های ذی‌نفوذ یهودی و کوشش «گوران پیرسون» نخست‌وزیر وقت سوئد و مشارکت بسیاری از مقامات اروپایی، از جمله «لیونل ژوسپن» نخست‌وزیر وقت فرانسه و «گرهارد شرودر» صدراعظم وقت آلمان برگزار شد، درباره‌ی پرداخت غرامت به یهودیان از سوی کشورهای اروپایی و آموزش و تبلیغ «هولوکاست»^۱ در آن کشورها، به ویژه در مراکز آموزشی و نیز تعیین روز ۲۷ ژانویه^۲ هر سال به عنوان «روز ملی هولوکاست» در همه‌ی ممالک جهان توافق به عمل آمد. یادآوری این نکته ضروری است که پیش از این به طور پراکنده و غیرهماهنگ در بسیاری از کشورهای اروپایی روز یا هفته‌ای را با برگزاری مراسم ویژه، به «هولوکاست» اختصاص می‌دادند.

در سال ۱۳۸۴ ش. / ۲۰۰۵ م. سازمان ملل متحد نیز تحت فشار کانون‌های ذی‌نفوذ یهودی، سرانجام روز ۲۷ ژانویه هر سال را «روز یاد بود هولوکاست» نام‌گذاری کرد. طبق گزارش رسانه‌های گروهی، «دان گیلرمن»^۳ سفیر رژیم صهیونیستی در سازمان ملل، در ژوئن ۲۰۰۵ م./

۱. گفته می‌شود در سال ۱۹۴۵ م. در چنین روزی، اردوگاه آشویتس در لهستان به تصرف متفقین درآمد.

۲. ر. ک: نشریه رویداد و گزارش، شماره ۱۶۶، ۱۳۸۱/۱۱/۱۶، مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی - علمی ندا.

۳. Dan Gillerman.

خرداد ۱۳۸۴ ش. به معاونت ریاست مجمع عمومی این سازمان انتخاب شد. در پنجاه و چند سال گذشته، این نخستین بار بود که یک مقام صهیونیستی به این سمت دست می‌یافت. «گیلرمن» با مساعدت سازمان‌ها و مجامع فعال صهیونیستی در امریکا، دو ماه بعد، یعنی در آگوست ۲۰۰۵ م. / مرداد ۱۳۸۴ ش. طرح مقدماتی یادبود هولوکاست را در سازمان ملل منتشر کرد که با موافقت امریکا، کانادا، روسیه و استرالیا همراه بود. در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۵ م. / ۶ مهر ۱۳۸۴ ش. «کوفی عنان» دبیر کل سازمان ملل متحد با سخنرانی در مقر یک سازمان صهیونیستی به نام «مرکز سایمون ویزنرال»^۱ تحت تأثیر اشخاص و کانون‌های یهودی و صهیونیستی، خواستار ایجاد روز بین‌المللی بزرگداشت «هولوکاست» شد. به این ترتیب در ۲۶ اکتبر ۲۰۰۵ م. / ۴ آبان ۱۳۸۴ ش. متن پیش‌نویس قطعنامه یادبود «هولوکاست» به شماره A/۶۰/L.۱۲ برای بررسی در شصتمین اجلاس مجمع عمومی به تصویب رسید. در نهایت نیز در اول نوامبر ۲۰۰۵ م. / ۱۰ آبان ۱۳۸۴ ش. این قطعنامه پس از دو روز بحث و بررسی در مجمع عمومی با اجماع «Consensus» (تصویب قطعنامه بدون رأی‌گیری و نظر مخالف)، با عدم حضور و غیبت شماری از کشورهای اسلامی، به تصویب رسید.

این اولین قطعنامه‌ی پیشنهادی رژیم صهیونیستی طی پنجاه سال اخیر بود که از سوی مجمع عمومی به تصویب رسید.

به این ترتیب، مجمع عمومی سازمان ملل، براساس این قطعنامه، هرگونه نفی و انکار «هولوکاست» را مردود دانسته و موظف است طی فراخوان جهانی، کشورهای عضو را به گنجاندن برنامه‌های آموزشی در

۱. Simon Visintal

مدارس و مراکز علمی-آموزشی درباره «هولوکاست» وادار کند. همچنین در مدت شش ماه پس از تاریخ تصویب قطعنامه‌ی مزبور، برنامه‌های فراگیری تحت عنوان «سازمان ملل و هولوکاست» اجرا شده و نتیجه‌ی طی گزارشی به مجمع عمومی ارایه و اعلام گردد.^۱

به هر روی، سازمان‌ها و مجامع یهودی برای زنده‌نگه‌داشتن نام و یاد «هولوکاست» در اذهان عمومی، به ویژه در ذهن و خاطره‌ی کودکان و جوانان امریکا و اروپا، تلاش‌های گسترده، جدی و همه‌جانبه‌ای در سراسر جهان، با مرکزیت غرب آغاز کرده‌اند. آن‌ها در راستای برنامه‌ها و اهداف خود، هیچ سخن یا موضوعی مبنی بر نفی و انکار هولوکاست را بر نمی‌تابند. تهاجم تبلیغاتی و غوغاسالاری رسانه‌های خبری، مطبوعاتی و شبکه‌های تلویزیونی مرتبط با صهیونیست‌ها و حتی شماری از مقامات و دولتمردان اروپایی و آمریکایی علیه اظهارات محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور اسلامی ایران، در این باره، تنها نمونه‌ای از عکس‌العمل توأم با برآشفتگی و سراسیمگی کانون‌های صهیونیستی و سازمان‌های یهودی است. در نقطه‌ی مقابل، نویسندگان، مورخان، محققان و اندیشه‌مندان مستقل و آزاداندیش از این سخنان استقبال کرده و موافقت خود را با آن اعلام کردند.

در جهان اسلام نیز از مصر تا مراکش و الجزایر، در شمال آفریقا؛ کشورهای منطقه‌ی حاشیه‌ی خلیج‌فارس تا پاکستان، آسیای میانه و قفقاز تا مجمع‌الجزایر اندونزی و از ایران تا فلسطین اشغالی، موضوع «هولوکاست» و ماجرای کشتار شش میلیون یهودی در اردوگاه‌های اسیران آلمان در جنگ جهانی دوم، مرکز توجه و کنجکاوای مردم، به

ویژه نسل جوان قرار گرفت. این کنجکاوی و توجه، بر خلاف تصور رایج جهان غرب که غالباً همسو، هماهنگ و موافق تبلیغات و ادعاهای صهیونیستی است؛ کاملاً علمی، هوشمندانه، آگاهانه، با فرضیه‌ها و سؤال‌های اساسی، اصولی و جدی است. پاسخ مستند و مستدل به سؤال‌های مورد نظر می‌تواند بسیاری از ابهامات، تحریفات، اکاذیب، داستان‌ها، و داده‌های غیر واقعی، ساختگی و جعلی را برطرف ساخته و حقایق و واقعیت‌های ناگفته و یا کم گفته‌های مربوط به جنگ جهانی دوم را آشکار سازد. خلاصه و عصاره‌ی این فرضیه‌ها و سؤال‌ها چنین است:

- جنگ جهانی دوم چگونه، و در چه تاریخی و از سوی چه کسانی آغاز شد؟

- علت، انگیزه و هدف آغاز جنگ چه بود؟

- جایگاه، موقعیت و نقش یهودی‌ها در آن دوران، به ویژه در امریکا و اروپا چگونه بود؟

- تفاوت آمار جمعیت یهودی‌های جهان در زمان شروع و پایان (قبل و بعد از) جنگ چه میزان بود؟

- جمعیت کل یهودی‌های مقیم اروپا در آن دوران چقدر بود؟

- آمار و وضعیت یهودی‌های اروپا پس از جنگ چگونه بود؟

- دیدگاه، مواضع و سیاست هیتلر نسبت به یهود چه بود؟

- ماجرای «هولوکاست» چگونه پیدا شد؟

- آیا آلمان نازی در زمان جنگ، امکان و توان آن را داشت تا با ایجاد

«اتاق‌های گاز» و «کوره‌های آدم‌سوزی» مخصوص، در اردوگاه‌های

اسیران جنگی طی چند سال، شش میلیون نفر را ابتدا خفه کرده و سپس در اماکن ویژه‌ای سوزانده و به خاکستر تبدیل کند؟

- دلایل و شواهد وجود «اتاق‌های گاز» و «کوره‌های آدم‌سوزی» در اردوگاه‌های آلمانی چیست؟

- آیا اردوگاه‌های آلمان واقعاً محل کشتار و قتل عام انسان‌ها بود؟

- چرا در زمان جنگ، هیچ یک از طرفین جنگ، به ویژه متفقین (با همه اطلاعات و اخباری که از طریق جاسوسان خود در آلمان به دست می‌آوردند) در این باره، عکس‌العمل نشان ندادند؟

- چرا در خاطرات تاریخی نویسندگان و مورخان آن زمان، به ویژه در خاطرات دولتمداران، رهبران و مقامات بلند مرتبه آمریکایی و اروپایی، هیچ سخن، خبر و اطلاعاتی در این باره وجود ندارد؟

- چرا بسیاری از یهودیانی که در زمان جنگ، در قلمرو رایش سوم بودند و بعضاً مدعی هستند که مدتی را در بازداشتگاه‌ها و اردوگاه‌های آلمان به سر برده‌اند، نسبت به این موضوع اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند؟

- تاکنون چند سند و مدرک معتبر در این باره منتشر شده و یا چه تعداد از بازماندگان جنگ جهانی دوم، با نظر صهیونیست‌ها در این باره موافقت کرده‌اند؟

- چرا متفقین تاکنون از افشا و انتشار خاطرات سران و دولتمردان آلمان نازی و ایتالیا که بعد از جنگ به دست آنها افتاده خودداری می‌کنند؟

- چرا اسناد مربوط به جنگ جهانی دوم در بایگانی کرم‌لین، پس از سقوط اتحاد جماهیری شوروی در اختیار مورخان و پژوهشگران قرار نگرفت و به جای انتشار در پس پرده پنهان شد؟

- ماجرای تحت عنوان «آنتی سمیتسم» در اروپا تا چه میزان واقعیت تاریخی دارد؟

- پدیده‌ی تنفر و بیزاری از یهود در تاریخ اروپا چیست و ریشه و منشأ آن کجاست؟

- چرا انکار «هولوکاست» و تحقیق درباره‌ی آن در بعضی کشورهای جهان جرم تلقی می‌شود و ممنوعیت قانونی دارد؟

- علت تعقیب و بازداشت اندیشه‌مندان و مورخان مخالف و منکر «هولوکاست» چیست؟

- علاوه بر این‌ها، سؤال‌ها و فرضیه‌های دیگری نیز در میان نسل جوان کنجکاو، در جوامع مختلف جهان وجود دارد که باید فارغ از هرگونه تعصب یا حبّ و بغض سیاسی و پرهیز از هرگونه احساسات، پیش‌داوری، شتابزدگی و پنهان‌کاری به طور مستند، مستدل و منطبق با واقعیت‌های تاریخی به آن‌ها پاسخ گفت.

مبانی نظری و پیشینه‌ی تاریخی

از موضوعاتی که در طول تاریخ یهود همواره جلب نظر می‌کند ادعای رنج و مظلومیت قوم یهود است که در عمده‌ی منابع و متون یهودی به آن اشاره شده است. تکرار پیوسته‌ی مظلومیت یهود در ادوار مختلف تاریخ، سبب شده تا این موضوع در بسیاری از متون و منابع تاریخی غیر یهودی، به ویژه در تاریخ‌نگاری غرب، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شود و به صورت یک امر واقعی و غیرقابل تردید جلوه کند. در بسیاری از منابع تاریخی کشورهای اسلامی نیز، حداقل در پاره‌ای مقاطع تاریخی، چنین مباحثی به طور روشن وجود دارد که عمدتاً یا تحت تأثیر منابع و متون یهودی است و یا ترجمان تاریخ‌نگاری غربی. این واقعیت را نمی‌توان کتمان یا انکار کرد که در میان اقوام، ملت‌ها، مذاهب و جوامع مختلف، همواره نوعی انزجار و نفرت از «یهود»^۱ در

۱. در آغاز بحث اصلی، یادآوری این نکته ضرور می‌نماید که؛ نگارنده، با اعتقاد راسخ به نبوت و رسالت الهی حضرت موسی(ع)، و یقین کامل به کتاب و دین آسمانی آن پیامبر اولوالعزم؛ در برابر کتاب، شریعت الهی و پیروان مؤمن و معتقد آن نبی گرامی، در کمال احترام سر تعظیم فرود آورده و آن‌ها را عزیز می‌دارد. بنابراین، در سراسر این نوشتار، آن چه با استناد به متون و منابع تاریخی، غربی و یهودی، درباره‌ی عملکرد اشخاص، گروه‌ها، سازمان‌ها و جریان‌های ←

سطوح، مراتب و درجات مختلف وجود داشته است. البته درباره‌ی منشأ و علت این تنفر کمتر سخنی به میان آمده و یا داوری صریح و صحیحی شده است.

نکته‌ی شگفت‌انگیز و جالب توجه، همگونی نوع تنفر و انزجار از «یهود» نه فقط در ادوار مختلف تاریخ، بلکه در میان جوامع، ملت‌ها، اقوام و مذاهب مختلف است. این بیزاری و نفرت در طول تاریخ، در میان اقشار مختلف مردم در اقصی نقاط به گونه‌ای مشترک و شبیه به هم بوده که گویی همه‌ی مردم، در نقاط مختلف دنیا، در همه‌ی ادوار تاریخ، با هم اشتراک نظر و بلکه توافق و تفاهم در این مسأله‌ی خاص داشته‌اند.

برنارد لازار نویسنده و اندیشه‌مند یهودی، این موضوع را ناشی از خوی و خصلت مشترک یهودی‌ها و شالوده‌ آن را تفکر و خصیصه‌های یهود دانسته و می‌گوید:

اگر این خصومت، یا نفرت و انزجار، صرفاً یک بار و در یک شهر جداگانه، متوجه یهودی‌ها می‌شد، بیان و تشریح دلایل آن آسان بود؛ به عکس، یهود با نفرت و انزجار تمامی ملیت‌هایی روبرو بوده که در میان آنان سکونت داشته است. بنابراین، از آن جا که دشمنان یهود از متنوع‌ترین گونه‌های نژادی بوده و در سرزمین‌هایی دور از یکدیگر سکونت داشته و آداب، رسوم و شیوه‌های واحد و مشابه‌ای نداشته بلکه تابع روش‌های فکری گوناگون بوده‌اند که نمی‌توانسته‌اند درباره‌ی همه‌ی امور به شیوه‌ی مشابه و یکسان داوری نمایند؛ در نتیجه، دلایل و

→ یهودی در تاریخ گذشته و معاصر، اشاره، تصریح و تحلیل شده؛ مقصود، نه پیروان حضرت کلیم‌الله (ع) و همه‌ی یهودیان جهان؛ بلکه، اشخاص، طیف‌ها و جریان‌هایی خاص، یعنی اشرافیت یهودی با خصایص دین‌ستیزی، نژادپرستی، «زرسالاری»، برتری‌طلبی، فزون‌خواهی، ستمگری و گرایشات صهیونی است.

انگیزه‌های انزجار و نفرت نسبت به یهود باید در درون خود بنی اسرائیل قرار داشته باشد نه دیگران.^۱

صرف نظر از اعتراف بعضی مورخان، اندیشه‌مندان یهود، متفکران و نویسندگان دیگری نیز به این مسأله اشاره کرده و دلایل بدبینی و انزجار از یهود را در دوره‌های مختلف تاریخ و در میان اقشار مختلف مردم با گرایش‌ها، عقاید و آداب مختلف در نواحی گوناگون جهان، ناشی از بعضی خصلت‌ها، آداب و ویژگی‌های منحصر به فرد یهود دانسته‌اند. از نظر این دسته از نویسندگان، یهودی در میان دیگران خود را «برگزیده» و «برتر» می‌داند. به عهد و پیمان وفادار نیست، چون قایل به رعایت قاعده بازی نیست. او خود را به هر رنگی در می‌آورد. به هر شیوه‌ای برای رسیدن به هدف متوسل می‌شود. برای پنهان کردن نیت خویش مجاز به استفاده از هر پوششی است.

قدرت انطباق‌پذیری آنان در محیط و در میان اقشار مختلف بسیار بالا و متفاوت با دیگران است. رباخواری، پول‌محوری، زرسالاری، قوم‌گرایی، تقلب، حيله‌گری از جمله‌ی ویژگی و خصلت‌های یهود قلمداد شده است.^۲

داستان یهودیان در قرآن کریم به خصوص شیوه‌های رفتاری آنان در برابر **حضرت موسی (ع)**، و **حضرت عیسی مسیح (ع)**؛ خصومت، فتنه‌گری، تحریک دشمنان و تبانی با آن‌ها علیه **حضرت محمد (ص)** و نیز نقض

۱. روبرفورسون، اتاق‌های گاز (در جنگ جهانی دوم) واقعیت یا افسانه؟ ترجمه دکتر سید ابوالفرید ضیاءالدینی، مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاءاندیشه، چاپ اول، ۱۳۸۱.

۲. ر.ک: ورنر سومبارت، یهودیان و حیات اقتصادی مدرن، ترجمه‌ی رحیم قاسمیان، نشر ساقی، ۱۳۸۴؛ یهود بین الملل، هنری فورد، ترجمه علی آرش، مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاءاندیشه، ۱۳۸۲؛ اسرائیل شاهاک، تاریخ یهود-مذهب یهود (بار سنگین سه هزاره) ترجمه‌ی دکتر مجید شریف، انتشارات چاپخش، چاپ اول، ۱۳۷۶.

عهدشان با پیامبر بزرگ اسلام بخش‌هایی از واقعیت‌های ثبت و ضبط شده‌ی تاریخ است.

البته در متون و منابع یهودی و نیز تاریخ‌نگاری رسمی غرب به این حوادث با نگاه و نگرش خاص پرداخته شده است. در متون و منابع یاد شده، قوم یهود در همه‌ی ادوار تاریخ مظلوم و مورد آزار و ستم نشان داده شده است. این نگرش نشان می‌دهد؛ مظلوم‌نمایی شگرد تبلیغاتی کهن و مؤثر در میان یهود بوده است.

ایران باستان

داستان **استر و مُردخای**، دو یهودی مخفی و نفوذی دربار هخامنشی، قدرت و کارایی این شگرد را به طور کامل، واضح، اثبات و آشکار می‌کند. آن گونه که در کتاب «**استر**»^۱ بیان شده است: **مردخای** یهودی پس از ورود و نفوذ به دربار **خشایارشای** هخامنشی، **هَدَسَه** یا همان «استر» دختر برادر^۲ خود را نیز با ترفندی زیرکانه وارد دربار می‌کند تا جایی که او با دلفریبی، مقام ملکه را از آن خود می‌سازد. **استر** و **مردخای** نفوذ خود را در دربار و نزد **خشایارشا** افزایش و گسترش می‌دهند و سرانجام در قالب توطئه‌ای سهمناک، **هامان** وزیر اعظم دربار هخامنشی را به همراه جمعی از فرزندان و اعضای خانواده‌ی او به اتهام ضدیت با یهود یا یهودستیزی، در شوش پایتخت دولت هخامنشی به طرز فجیعی به قتل می‌رسانند.

۱. بخشی از عهد عتیق، به کتاب استر اختصاص دارد.

۲. در برخی متون و منابع (یهودی و غیریهودی) از استر به عنوان دخترعموی مُردخای یاد شده است.

ملکه‌ی **استر و مردخای** به این جنایت هولناک بسنده نکرده، در پایان همان روز، با دسیسه‌ای دیگر، خواست خود را مبنی بر قلع و قمع مخالفان یهود در سراسر کشور؛ به **خشایارشا** تحمیل و با جلب موافقت او سرانجام در روز دیگر، به یاری هم‌کیشان یهودی خود در سراسر کشور، ۷۵ هزار نفر از مردم ایران را قتل عام می‌کنند.

این دو یهودی دربار **خشایارشا** که اهرم‌های قدرت دربار را به دست گرفته بودند، پس از این کشتار فجیع، طی نامه‌ای با مهر شاهانه، به یهودی‌های سراسر ایران پیغام فرستادند که به شکرانه‌ی نجات از دست مخالفان ایرانی خو از یک سو و کشتار بیش از هفتاد و پنج هزار ایرانی از سوی دیگر، زین پس، روزهای مزبور را به عنوان عید به جشن و شادمانی مشغول شوند و یاد آن را برای همیشه‌ی تاریخ زنده نگه‌دارند. به این ترتیب «عید پوریم»^۱ به صورت یکی از اعیاد رسمی در تقویم و تاریخ یهود ماندگار شد. براساس این واقعه، همه ساله یهودی‌ها روزهای ۱۴ و ۱۵ ماه «آدار»^۲ را به عنوان «عید»، اما نه به نام کشتار خونین و فجیع بیش از هفتاد و پنج هزار ایرانی بی‌دفاع، بلکه تحت بهانه و پوشش رهایی از سوءنیت مخالفان خیالی جشن می‌گیرند و پایکوبی می‌کنند.

در منابع یهود در این باره چنین آمده است:

در همان روز **خشایارشا** تمام املاک **هامان** [وزیر اعظم ایران که به

۱. «پوریم» از عیدهای تعطیل‌ناپذیر یهود است. به طوری که نوشته‌اند: دیدگاه تلمود درباره‌ی اهمیت دو عید [חנוکا و پوریم در مقایسه با اعیاد مهم پسخ، سوکوت، روش هسانا]، در این بیان خلاصه می‌شود: «اگر تمام عیدها منسوخ شوند، حنوکا و پوریم نباید لغو گردند». آدین اشتاین سالتز، سیری در تلمود، ترجمه‌ی باقر دارابی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۹۱۲.

۲. «آدار» آخرین ماه سال رومی بر مبنای تقویم عبری و «نیسان» اولین ماه آن است.

دست **استر و مردخای** به دار آویخته شده بود، دشمن یهود را به ملکه **استر** بخشید. سپس وقتی **استر** به پادشاه گفت که چه نسبتی با **مردخای** دارد، پادشاه **مردخای** را به حضور پذیرفت و انگشتر خود را [...] به **مردخای** داد [...] آن گاه **خشایارشا** به ملکه **استر** و **مردخای** گفت: «من دستور دادم **هامان** را که می‌خواست شما یهودیان را نابود کند، به دار بیاویزند [...] شما می‌توانید حکم دیگری مطابق میل خود، به نام پادشاه برای یهودیان صادر کنید و آن را با انگشتر پادشاه مهر کنید.»^۱

به این ترتیب، **مردخای** یهودی با نام و مهر **خشایارشا** فرمانی صادر و آن را برای همه‌ی یهودیان و نیز مقامات و حاکمان مملکت در ۱۲۷ ولایت ایران از هند تا حبشه ارسال می‌کند. در این فرمان به یهودیان یادآوری شده که «خود را برای گرفتن انتقام از دشمنان [...] خود آماده کنند.»^۲

«سپس **مردخای** لباس شاهانه‌ای را که به رنگ‌های آبی و سفید بود پوشید و تاجی بزرگ از طلا بر سر گذاشت ... و از حضور پادشاه بیرون رفت. یهودیان به خاطر این موفقیت و احترامی که نصیب ایشان شده بود در تمام شوش به جشن و سرور پرداختند. فرمان شاه به هر شهر و استانی که می‌رسید یهودیان آن جا غرق شادی می‌شدند و جشن می‌گرفتند.»^۳

«یهودیان بر دشمنان خود پیروز شدند. در سراسر مملکت [ایران]، یهودیان در شهرهای خود جمع شدند تا به کسانی که قصد آزارشان را

۱. کتاب مقدس (عهد عتیق)، کتاب استر، باب ۸.

۲. همان.

۳. همان.

داشتند [!]. حمله کنند. همه مردم از یهودیان می‌ترسیدند و جرأت نمی‌کردند در برابرشان بایستند.»^۱

تمام حاکمان و استانداران، مقامات مملکتی و درباریان از ترس **مردخای** به یهودیان کمک می‌کردند. زیرا **مردخای** از شخصیت‌های برجسته دربار شده بود و در سراسر مملکت شهرت فراوان داشت و روزبروز بر قدرتش افزوده می‌شد. به این ترتیب یهودیان به دشمنان خود حمله کردند و آن‌ها را از دم شمشیر گذرانده، کشتند. آنها در شهر شوش که پایتخت بود ۵۰۰۰ [پانصد] نفر را کشتند. ده پسر **هامان**، دشمن یهودیان نیز جزو این کشته‌شدگان بودند [...] در آن روز آمار کشته‌شدگان پایتخت به عرض پادشاه رسید. سپس او ملکه **استر** [یهودی] را خواست و گفت: یهودیان تنها در پایتخت ۵۰۰ نفر را که ده پسر **هامان** نیز جزو آن‌ها بودند کشته‌اند؛ پس در سایر شهرهای مملکت چه کرده‌اند؟ آیا درخواست دیگری نیز داری؟ [...] **استر** گفت: پادشاه، اگر صلاح بدانید به یهودیان پایتخت اجازه دهید کاری را که امروز کرده‌اند، فردا هم ادامه دهند و [...] پس روز بعد، یهودیان پایتخت جمع شدند و ۳۰۰ نفر دیگر را کشتند [...]. بقیه یهودی‌ها در سایر استان‌ها نیز جمع شدند و از خود دفاع کردند [!]. آنها ۷۵۰۰۰ (هفتاد و پنج هزار) نفر از دشمنان خود را کشتند و از شر آن‌ها رهایی یافتند [!] آن‌ها روز بعد، یعنی در چهاردهم ادار پیروزی خود را با شادی فراوان جشن گرفتند. اما یهودیان شوش، روز پانزدهم ادار را جشن گرفتند زیرا در روزهای سیزدهم و چهاردهم دشمنان خود را می‌کشتند.»^۲

۱. همان، باب ۹.

۲. همان، باب ۹.

به نوشته‌ی منابع یهودی، **مردخای** پس از این قتل عام سراسری، «طی نامه‌ای به یهودیان سراسر ایران از آن‌ها خواست تا همه ساله روزهای چهاردهم و پانزدهم آدار را به مناسبت نجات یهود [!] از چنگ دشمنانشان، جشن بگیرند و شادی نمایند [...] قوم یهود پیشنهاد **مردخای** را پذیرفتند و از آن پس همه ساله این روز را جشن گرفتند [...] یهودیان این روز را به صورت رسم درآوردند که خود و فرزندانشان و همه کسانی که به دین یهود می‌گروند این دو روز را هر ساله طبق دستور **مردخای** جشن بگیرند. [...] به این ترتیب مراسم ایام [پوریم] به فرمان **استر** تأیید شد و در تاریخ یهود ثبت گردید.»^۱

یهودیان ادعا می‌کنند که در اوج مظلومیت در ایران در معرض سوءنیت و احتمالاً آزار قرار داشتند، اما مطابق آن چه در متون و منابع یهودی بدان اعتراف صریح شده است؛ آن‌ها در آن مقطع تاریخی، در اوج قدرت، نفوذ و سیطره در ایران بودند.

عید پوریم که یکی از مهم‌ترین اعیاد رسمی قوم یهود است، در واقع سالروز یکی از بزرگترین قتل عام و کشتار تاریخ بشریت است که ده‌ها هزار انسان بی‌دفاع، بدون آن که جرمی مرتکب شده باشند، تنها به دلیل گمان سوء و ادعای واهی و خیال پردازانه‌ی برخی سران و رهبران یهودی ذی نفوذ دربار شاه ایران، طی دو روز به طرز بی‌رحمانه‌ای قتل عام شدند. به قول **لویس مارشالکو**^۲، نویسنده‌ی مجاری تبار، امروز که حدود دو هزار و پانصد سال از پوریم اولیه گذشته است، فرزندان **مردخای** و **استر**، هنوز هم شیرینی‌های کیک خود را با شیر یهودا تزیین

۱. در این باره، همچنین رجوع شود به: کتاب‌هایی از عهد عتیق، (کتاب‌های قانونی ثانی) ترجمه‌ی پیروز سیار، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۲. Louis Marchalko

می‌کنند و در روز چهاردهم ماه آدار عبری مست^۱ می‌شوند تا در شور و وجد حاصل از ارضای حس انتقامجویی خویش سرخوش باشند چرا که باید خاطره شیرین یک قتل عام بزرگ را در کمال سرخوشی زنده نگه دارند.^۲

به گفته‌ی این نویسنده؛ نباید برای درک عمق و ابعاد فاجعه و وسعت جنایت در ایران آن روز، ارقام قربانیان را در مقیاس جمعیت امروز جهان در نظر آورد^۳ بلکه باید آمار جمعیت آن روز را در ذهن تداعی کرد تا عمق و وسعت فاجعه به طور واقعی فهمیده و درک شود.

به هر روی مطابق آن چه در متون و منابع یهودی و مندرجات عهد عتیق یافت می‌شود، قتل عام هزاران ایرانی در آن زمان صرفاً براساس «اوهام» بنی اسرائیلی و یک ادعای واهی و قوم‌گرایانه حول محور «مظلوم‌نمایی» صورت گرفت و امروز پس از گذشت حدود دو هزار و پانصد سال از آن زمان، یهودی‌ها و منابع یهودی آن کشتار عظیم و هولناک را حول محور «مظلوم‌نمایی» توجیه می‌کنند.

انکیزسیون؛ دادگاه‌های تفتیش عقاید

نمونه‌ی دیگر مظلوم‌نمایی تاریخی یهود، افسانه‌ی کشتار یهودی‌ها در قرون وسطی از طریق دستگاه تفتیش عقاید یا انکیزسیون بود که در ربع

۱. «سیری در تلمود» در این باره می‌گوید: حکیمان با بیان این نظریه که «هر کسی باید چنان مست پوریم شود که دیگر قادر نباشد میان «هامان ملعون» و «مُردخای مبارک» تفاوتی قایل شود؛ در واقع مبنای کارناوال‌های شادی زمان‌های بعدی را با ویژگی‌های همین عید، مقرر داشته‌اند: آدین‌اشتاین سالتز، سیری در تلمود، ص ۱۹۰.

۲. ر. ک: لوئیس مارشالکو، فاتحین جهانی، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، مؤسسه انتشاراتی تبیان، ۱۳۷۷ - صص ۱۴۹ - ۱۵۰.
۳. همان.

آخر قرن پانزدهم در اسپانیا به وسیله‌ی **فردیناند پنجم و ایزابل** در زمان پاپ **سیکستوس چهارم** دایر گردید.^۱

بر خلاف همه‌ی ادعاها و تبلغات منابع مختلف تاریخی، یهودی و غربی، حول محور مظلومیت یهود در آن دوران، امروز ثابت شده است که نه تنها یهودی‌ها، مورد ظلم و ستم واقع نشده بودند، بلکه بعضی رهبران ذی نفوذ و اشرافیت قدرتمند یهود در ایجاد دستگاه مزبور نقش اساسی و هدفمند ایفا کردند. بعضی محققان و مورخان درباره‌ی نقش مرموز یهودی‌ها در ایجاد و هدایت دادگاه‌های تفتیش عقاید نوشته‌اند: «این یهودیان به ظاهر مسیحی (مارانوها) بودند که با تحریک خود، کلیسای رم را به ایجاد دستگاه انکیزیسیون واداشتند. طراح و معمار انکیزیسیون یک کشیش یهودی‌الاصل به نام **آلفونسو اسپینا** بود که با همدستی **آلفونسو اوروپزا**، رئیس طریقت سن جروم که او هم یهودی‌الاصل بود، فعالیت شدیدی علیه مسلمانان شهر مادرید شروع کرد. (در آن زمان اکثر سکنه مادرید مسلمان بودند.) و بالاخره در اثر فعالیت این دو نفر و سایر یهودیان مقتدری که دربار **ایزابیل و فردیناند** را در کنترل کامل خود داشتند، پاپ **سیکستوس چهارم** در نوامبر ۱۴۷۸ میلادی مجوز تأسیس محکمه تفتیش عقاید را صادر کرد. هدف، ریشه کن کردن کامل اسلام از شبه جزیره ایبری بود. جالب این که پاپ **سیکستوس چهارم** از جمله پاپ‌هایی است که با یهودیان رابطه حسنه داشت. پس از صدور فرمان پاپ، در سال ۱۴۸۶ **آلفونسو دلا کاوالریا**، از خاندان یهودی لاوی (لوی) وزیر مقتدر **فردیناند**، محکمه تفتیش عقاید

۱. غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، ج اول، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم،

را در بارسلونا برپا کرد.^۱

بر این اساس، بنیانگذار، مجری، حامی و کنترل کننده دستگاه تفتیش عقاید، اشرافیت یهود بود که آثار سوء و ننگ آن به حساب مسیحیت کاتولیک نوشته و به یادگار گذاشته شد و قربانی اصلی آن نیز مسلمانان شبه جزیره ایبری بودند:

«از آن پس، انکیزیسیون یک نهاد رسمی کلیسایی تلقی می‌شد که مشروعیت خود را از پاپ می‌گرفت و بدنامی آن نیز به نام کلیسای رم تمام می‌شد ولی در عمل در خدمت اهداف غارتگرانه بود. **توماس تورکویه مدا**، دادستان کل انکیزیسیون در سراسر اسپانیا و **دیه‌گودزا**، دادستان بعدی، هر دو یهودی‌الاصل بودند.»^۲

اسناد و یافته‌های متقن تحقیقی به خوبی اثبات می‌کنند که موضوع دادگاه‌های تفتیش عقاید یا انکیزیسیون در قرون وسطی که از آن به عنوان قرون سیاه و تاریک نیز یاد می‌کنند، افسانه‌ی ساخته و پرداخته یهودی‌ها بوده است. آن‌ها در پوشش این داستان، از آن زمان تاکنون، با ادعای مظلومیت یهود نه فقط باعث تحریف تاریخ و فریب بسیاری از مورخان و نویسندگان شده‌اند بلکه به اشکال مختلف از قبیل این افسانه‌ی ساختگی در راستای مطامع خود بهره‌برداری کرده‌اند. بر طبق یافته‌ها و داده‌های مورد نظر، نه تنها یهودی‌ها در پس پرده‌ی این رویداد اسرارآمیز قرار داشتند، بلکه قربانی واقعی و اصلی این ماجرا نیز مسلمانان مظلوم بودند که کمتر در منابع و متون تاریخی به این واقعیت اشاره یا توجه شده است:

۱. عبدالله شهبازی، بنیان‌های تاریخی اندیشه سیاسی یهود، پژوهش صهیونیت، کتاب دوم، مرکز مطالعات فلسطین، چاپ اول، آبان ۱۳۸۱، ص ۴۶۶.
۲. همان.

«شمار کلیه کسانی که در محاکم تفتیش عقاید اسپانیا به قتل رسیدند، در بیشترین برآوردها ۳۱/۹۱۲ نفر ذکر شده است. برخی محققین این رقم را گزافه می‌دانند و تعداد قربانیان را طی سال‌های ۱۴۸۰-۱۷۵۸م. یعنی در یک دوره طولانی ۲۷۸ ساله، تنها چهار هزار نفر ذکر می‌کنند. دایرةالمعارف یهود [...] تعداد کل مقتولین به دست محاکم تفتیش عقاید اسپانیا را از آغاز تا سال ۱۸۰۸، ۳۱/۹۱۲ نفر (بالاترین رقم) ذکر کرده است.^۱»

اسناد و یافته‌های تحقیقاتی نشان می‌دهد که از میان قربانیان مورد اشاره، نسبت یهودی‌ها در مقایسه با مسلمانان بسیار اندک و ناچیز بوده و به علاوه آن تعداد اندک نیز به دلیل مخالفت با اشرافیت یهود قربانی برتری جویی و فزون‌خواهی آنها شده‌اند.

«اگر شمار قربانیان مسلمان و یهودی را به همان نسبت جمعیت مسلمانان و یهودیان شبه جزیره ایبری بدانیم و رقم مسلمانان را کمترین رقم (سه میلیون نفر) و یهودیان را بیشترین رقم (۳۳۰ هزار نفر) محاسبه کنیم؛ نسبت قربانیان یهودی و مسلمان انکیزیسیون یک به ده است. این روش علمی نیست؛ زیرا هم نسبت مسلمانان بسیار بیشتر بود (برای نمونه، شهر غرناطه در زمان سقوط ۵۰۰ هزار نفر جمعیت داشت که تنها ۲۰ هزار نفرشان یهودی بودند. این انبوه‌ترین یا از انبوه‌ترین جوامع یهودی شبه جزیره ایبری در آن زمان است) و هم به گمان ما، تنها آن یهودیانی مورد پیگرد انکیزیسیون قرار گرفتند که در زمره مخالفین الیگارش‌ی یهودی جای داشتند.»^۲

۱. عبدالله شهبازی، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج دوم، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۶۳.

با این حال، «قتل سه چهار هزار نفر در فاصله قریب به سه سده در تاریخنگاری رسمی غرب جایگاهی عظیم دارد. در مقابل، سه میلیون مسلمان بومی اسپانیا به دلیل ستم حکمرانان آلمانی تبار و همدستان یهودی‌شان مجبور به ترک سرزمین آباء و اجدادی خود می‌شوند، ده‌ها هزار تن از ایشان به قتل می‌رسند، و تعدادی در محاکم تفتیش عقاید به آتش کشیده می‌شوند. [...] و این همه هیچ انعکاسی ندارد.»^۱

با توجه به آن چه گفته شد، نه تنها یهودی‌ها در طی این دوران مورد ستم و ظلم واقع نشده بودند بلکه اشرافیت یهود بر اثر نفوذ مرموزانه و قدرت پس پرده، نقش اساسی در قتل عام و اخراج میلیون‌ها مسلمان از اسپانیا داشت. شگرد تبلیغاتی مبتنی بر ادعای مظلومیت قوم، اگر چه شیوه‌ای کهن در تاریخ یهود بود، لیکن به دوران قدیم منحصر نبوده و در سده‌های اخیر و تا دوران کنونی نیز ادامه داشته است.

دلایل و ریشه‌های انزجار

واقعیت‌های نهفته در ادوار مختلف تاریخ را نمی‌توان پنهان کرد و نادیده گرفت. همان طور که برنارد لازار یهودی نیز اعتراف کرده، وجود نوعی انزجار و نفرت در طول تاریخ، در جوامع مختلف، علیه یهود یک واقعیت مسلم بوده است. با این حال، ریشه و منشأ این بیزاری و تنفر (نه کینه و ستیز) و دلایل و انگیزه‌های اصلی آن را باید از درون خود بنی اسرائیل سراغ گرفت.

اعتقاد شایع و رایج در میان مسیحیان، به ویژه کاتولیک‌ها، مبنی بر تکذیب و انکار رسالت حضرت عیسی مسیح (ع) از سوی سران و اشرافیت یهود و سپس دستگیری، محاکمه و به صلیب کشیدن آن پیامبر الهی، همواره موضوع اصلی نزاع، خصومت و درگیری میان طرفین بوده است.^۱ علاوه بر این موضوع، پاره‌ای ویژگی‌ها در میان شماری از یهود، از جمله، تظاهر و پنهان‌کاری، آن چنان که در میان اقوام و مذاهب

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر؛ ر.ک: کتاب مقدس (عهد جدید)، اناجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا.

مختلف خود را به آیین آن‌ها می‌آراستند و در خفا بر آیین و آداب خود پایبند بودند، از عوامل تفر مردم در جوامع گوناگون نسبت به آنان بوده است. آن‌ها در جوامع مسیحی، با غسل تعمید و تغییر اسامی، خود را کاملاً در پوشش مسیحی‌ها قرار می‌دادند. زنان یهودی با مردان مسیحی ازدواج می‌کردند و نه فقط نام فرزندان که نام فامیلی خود را نیز از شوهران مسیحی خود عاریه می‌گرفتند. آن‌ها در پنهان به اصول و مرام یهودی پایبند می‌ماندند و فرزندان خود را با چنین شیوه‌هایی آموزش می‌دادند و این امر به نوعی دوگانگی در زندگی عادی آن‌ها دامن می‌زد که پس از افشا، به درگیری‌هایی منجر می‌شد. براساس مستندات موجود، طی چند قرن اخیر، افراد ذی‌نفوذ و تأثیرگذار زیادی مشاهده شده‌اند که در ظاهر مسیحی اما در باطن یهودی و معتقد به یهودیت بوده‌اند. این قبیل تغییر آیین از سوی یهودی‌ها در طول تاریخ، بر کسی پوشیده و قابل انکار نیست.

حضور و نفوذ یهودی‌های به ظاهر مسیحی شده، معروف به «مارانوها»^۱ در مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی اروپا فراوان بوده است. طی سال‌های منتهی به چند دهه‌ی آخر قرن نوزدهم، در بسیاری از کشورهای اروپا، به ویژه آلمان، اتریش، فرانسه و ...، ده‌ها هزار یهودی به طور گروهی با انجام غسل تعمید و تغییر اسامی، به ظاهر از آیین یهودیت دست شسته و به مسیحیت روی آوردند. آن‌ها بدین طریق حضور خود را در مجامع مالی و محافل سیاسی تسریع و تسهیل کردند و منشأ تأثیر فراوان در عرصه‌های اقتصاد و نیز سیاست جهانی شدند. صرف نظر از این جمعیت انبوه، آن دسته از زنان یهودی را نیز که با

مردان مسیحی ازدواج کردند و دست کم از نظر نام خانوادگی دیگر یهودی نبودند باید به آن‌ها افزود.^۱ این جمعیت انبوه یهودیانی‌اند که علی‌رغم ترک ظاهری دین، در خفا یهودی مانده بودند؛ این عده نقش مهمی در تاریخ بازی کرده‌اند. آن‌ها در برخی ادوار، چنان ژست غیریهودی می‌گرفتند و این نقش را با چنان مهارتی بازی می‌کردند که حتی در میان معاصران خود به عنوان مسیحی یا مسلمان شناخته می‌شدند.^۲ آن‌ها نقش خود را طی سالیان سال چنان با دقت و ظرافت و جدیت اجرا می‌کردند که کمتر توجه افراد عادی و معمولی را جلب می‌کردند. درباره‌ی یهودی‌های جنوب فرانسه، طی سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی نوشته‌اند که «آن‌ها تمامی آداب ظاهری کاتولیک‌ها را به جای می‌آوردند، تولدها، ازدواج‌ها، مرگ و میر آن‌ها در اسناد کلیسا به ثبت می‌رسید و تمامی مراسم غسل تعمید و ازدواج و آداب تظہیردر کلیسا انجام می‌شد. برخی از آن‌ها حتی به آموزش‌های دینی روی آوردند و کشیش شدند.»^۳ این پنهان کاری بسیار شدید و برنامه‌ریزی شده، حتی مورخان را نیز در پاره‌ای مواقع دچار شک و تردید نموده است.

آن‌ها چنان ماهرانه اصل و منشأ نژادی خود را مخفی می‌کردند که حتی متخصصان عرصه‌ی تاریخ یهود هنوز که هنوز است، در تردیدند که خانواده مشخصی بالاخره یهودی بودند یا نه. در مواردی که این افراد اسامی مسیحی هم بر خود می‌نهادند، کار پیچیده‌تر می‌شد.^۴

۱. رک: ورنر سومبارت، صص ۹ - ۱۰.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. همان.

۴. همان.

به عقیده صاحبان نظر و اندیشه، شمار زیادی از پناهندگان پروتستان که در قرن هفدهم به فرانسه کوچیدند، در اصل منشأ، تبار و ماهیت یهودی داشتند، اما پروتستان‌تیسیم پوشش مناسبی برای آنها بود.

در میان پناهندگان پروتستان فرانسه در قرن هفدهم میلادی تعداد کثیری یهودی وجود داشت که فقط از روی نام قابل شناسایی بودند.^۱

در ۱۸۴۵ میلادی براساس یک تخمین معقول، دست کم دوازده هزار یهودی در وین زندگی می‌کردند. در آن ایام، تجارت متعلق به پارچه در دست آنها بود و در کل مناطق شهر، اغلب مغازه‌ها متعلق به یهودیان بود.^۲ با این حال، در فهرست رسمی تاجران در سال ۱۸۴۵، تنها نام شصت و سه یهودی ذکر شده بود. همچنین گفته شده که «در اواخر دهه ۱۸۲۰ حدود نیمی از یهودیان برلین ترک دین کرده و مسیحی شدند؛ یا در مجموع، حدود صد و بیست هزار یهودی در برلین غسل تعمید داده شده به مسیحیت گرویده بودند.»^۳

موارد مزبور بخشی از دلایل نارضایتی و تنفر از یهود بود. از نظر بازرگانان مسیحی و مقامات حکومتی در سال‌های میانی قرن هفدهم، در شبه جزیره ایبری، شیوه‌های یهود موجب دردسر، مشکلات و نگرانی‌های عمده‌ی عامه‌ی مردم بود. آنها با انحصار فعالیت‌های اقتصادی، پول کاتولیک‌ها را به جیب می‌زدند. در عین حال به دلیل سیطره همه جانبه بر بازار پول و اقتصاد، شگردهای خاص آنها تحمل می‌شد، زیرا در همه‌ی بخش‌های تجاری، تولیدی و تهیه و تأمین کالاهای اساسی برای نیازهای روزمره، یهودیان عنصر مهم به حساب

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۲

۳. همان، ص ۱۰.

می‌آمدند.

طبق مستندات موجود، در سال‌های پایانی قرن هفدهم میلادی، یهودی‌ها بازار سهام هلند، به ویژه لاهه را در دست گرفته بودند.^۱

از سده هیجدهم به این طرف، لندن جایگزین آمستردام هلند شد و عنوان مهمترین مرکز امور مالی اروپا را از آن خود کرد. این در حالی بود که سلطه یهودی‌ها بر بازار سهام لندن از این تاریخ، روشن‌تر از سیطره‌ی آن‌ها بر بازار سهام آمستردام در گذشته بود که عمدتاً از هلند کوچ کرده و به تدریج در انگلستان ساکن شده بودند.^۲

یهودی‌ها این موقعیت را از اواسط قرن هفدهم در انگلستان دست و پا کرده و تدارک دیده بودند. در این دوران بزرگترین بازرگانان، سهامداران و بورس بازان لندن یهودی‌ها بودند.

در سال‌های میانی دو دهه‌ی اول قرن نوزدهم یک شرکت لندنی متعلق به خاندان **روچیلد**، سهم عمده بازار سهام لندن را در اختیار خود داشت.

توسعه بازار سهام لندن در سالهای بین ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ را همزمان با توسعه فعالیت‌های بنگاه **روچیلد** و شرکت‌های وابسته به آن دانسته‌اند. نام **روچیلد** به معنی فعالیت یک شرکت یا یک فرد نبود بلکه ناظر بر کل نفوذ یهودی‌ها بر مجموعه‌ی فعالیت‌های بازار سهام بود.

قدرت مالی و نفوذ خانواده روچیلد به گونه‌ای گسترده و بلکه یگانه بود. آن‌ها با همین قدرت، موقعیت خود را در بازار اسناد اعتباری حکومتی به طوری سامان داده بودند که در بسیاری از مناطق اگر رئیس

۱. همان، ص ۹۷

۲. همان.

خزانه‌داری دولتی با شرکت متعلق به **روچیلد** کنار نمی‌آمد باید کلید خزانه‌داری و جای خود را به فرد دیگری تحویل می‌داد. این قدرت و نفوذ گسترده در افواه عمومی چنان بود که می‌گفتند: در اروپا تنها یک کانون قدرت وجود دارد و آن **بنگاه روچیلد** است.

ده‌ها بانک مختلف، به عنوان زیر مجموعه، تحت نظر بنگاه مزبور فعالیت می‌کردند. زنجیره‌ی مالی و اقتصادی خاندان **روچیلد** در دهه‌های اول قرن نوزدهم، به طور همزمان در لندن، پاریس، فرانکفورت، وین و ناپل مستقر و فعال بودند و با هماهنگی یکدیگر اقدام می‌کردند.^۱ به اعتراف منابع غربی، دلالتی و یا مقاطعه‌کاری سهام در ابتدا که فقط نقل و انتقال ساده‌ی سود و سهام از فردی به فرد دیگر بود، به تدریج رواج عام یافت. دلالتان و کارگزاران به بورس بازی جنبه قماربازی بخشیدند به طوری که قیمت‌ها را با میل خود بالا و پایین می‌کردند و پول مردم را بالا می‌کشیدند عین این شیوه‌ها و شگردها پیش از این، در مقطع زمانی قرن هفدهم و بعد، در آلمان و بازار بورس فرانکفورت نیز حاکم بود.^۲

در فرانسه نیز به همین منوال بود. فردی که از او به عنوان اولین سرمایه‌گذار در امر بورس و سهام در فرانسه و یکی از استادان کلاهبرداری یاد می‌شد، **ساموئل برنارد**^۳ نام داشت که از تأمین کنندگان سرشناس نیازهای مالی **لویی چهاردهم** بود.^۴

۱. همان، صص ۱۰۸-۱۱۰.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. Samuel Bernard

۴. همان، ص ۱۰۲.

درباره‌ی برلین آلمان هم گفته‌اند که بازار بورس این شهر از بدو تأسیس یک نهاد یهودی بوده است. از مجموع بیست و سه مدیر بازار سهام، در مجموع ده نفر یهودی بودند. یعنی این ده نفر آشکارا به عنوان یهودی شناخته شده بودند و به آن اعتراف داشتند اما چندان آشکار نبود که چند نفر از بقیه افراد یهودی‌الاصل بوده و اجداد یهودی داشتند و یا چند نفر با تغییر آیین، خود را به چهره و نام جدید غیریهودی آراسته بودند.

به طور کلی، در آلمان بازار سهام شهرهای فرانکفورت و هامبورگ - دو شهر مشهور که یهودی‌های زیادی در آن اسکان داشتند - در دست آن‌ها بود.^۱

از دیگر عوامل انزجار و تنفر، خصیصه‌ی معروف به شگرد نرخ‌شکنی در بازار معاملات و تجارت بود. آن‌ها کالاهای مشابه با نرخ مشخص را با قیمت پایین‌تر به مشتری عرضه می‌کردند و بازار عرضه آن کالای خاص را از رقابت خارج می‌ساختند و کنترل آن را به دست می‌گرفتند. بازرگانان یهودی اموال گرویی مردمی را که قادر به بازپرداخت بدهی خود نبودند تصرف می‌کردند و یا کالاهای کهنه و قدیمی را در حراجی‌ها می‌خریدند؛ یا سهام شرکت‌های ورشکست شده را خریده و به این طریق آن‌ها را بعدها به قیمت ارزان‌تر از نرخ معمول بازار می‌فروختند و بازار را در انحصار خود می‌گرفتند.^۲

علاوه بر این؛ مسأله‌ی دیگری که موجب اعتراض بازرگانان مسیحی می‌شد، عرضه‌ی کالاهایی با کیفیت نازل از سوی تجار یهودی بود. این شیوه به خصوص در صنعت ابریشم بافی و پارچه‌های چایی رایج بود.

۱. همان، ص ۱۰۳.

۲. همان، صص ۱۵۸-۱۵۹.

آن‌ها اجناس فاقد کیفیت لازم و نامناسب را با ظاهرآرایی و در عین حال با قیمت پایین در اختیار مشتری قرار می‌دادند.^۱

مسأله‌ی مشابه دیگر، موضوع کم‌فروشی در پوشش ارزان‌فروشی از سوی بازگانان یهودی بود. اگر قرار بود صد گرم جنس تحویل دهند، ۹۵ گرم می‌دادند. مشتریان مسیحی بر این مسأله آگاهی داشتند، اما چون جنس را ارزان می‌خریدند شکایتی نمی‌کردند.^۲

شاخصه‌ی دیگر در ادوار مختلف، پول‌گرایی و پول‌محوری است. یعنی همان چیزی که هدف‌غایی نظام سرمایه‌داری در جهان معاصر است.

هدف و غایت تمامی فعالیت‌های اقتصادی و نظام سرمایه‌داری پول است. بنابراین، یکی از برجسته‌ترین و شاخص‌ترین عناصر در چنین نظامی، موفقیت است و این دقیقاً همان عنصری است که بیش از همه مورد توجه یهودیان قرار دارد. از سوی دیگر، اهمیت فوق‌العاده‌ای که نظام سرمایه‌داری برای پول قائل است، با مشرب یهودیان هماهنگ می‌افتد. طلا هدف غایی می‌شود، چون آن را می‌توان برای نیل به هر هدفی مورد استفاده قرار داد.^۳

در نظام سرمایه‌داری ارزش‌ها و روابط انسانی، هیچ جایگاهی ندارد و این همان تشابه عجیب و بسیار همگون میان این دو است.

یهودیان تمام اسرار نهفته در پول و ویژگی‌های آن را درک کرده بودند و با قدرت‌های اسرارآمیز آن آشنایی داشتند. آن‌ها سلطان پول و از

۱. همان، صص ۱۵۹-۱۶۰.

۲. همان، ص ۱۶۱.

۳. همان، ص ۲۸۶.

خلال آن، سلطان جهان شدند.^۱

مجموعه‌ی این خصایص و شگردها، همواره موجب بدبینی عموم مردم از این قوم در ادوار مختلف بوده است. نکته‌ی شگفت‌انگیز نیز برخورد مشابه و یکسان اقوام و ملل گوناگون در ادوار مختلف با یهودیان است. گویی همه‌ی اقوام و ملت‌ها در ادوار مختلف، با هم بر سر چگونگی بیزاری و نفرت از یهود هماهنگی داشته‌اند.

«آنتی سمیتیسم»^۱ سناریوی قرون اخیر

براساس مباحث پیش گفته، حداقل از دهه‌های آغازین قرن نوزدهم، یعنی زمانی که زمزمه‌های صهیونیستی اسکان یهود در یک سرزمین و برپایی دولت یهودی، در اروپا شکل و نضج گرفت، یهودی‌ها از موقعیت اقتصادی و اجتماعی مطلوبی برخوردار بودند. یعنی بر خلاف تبلیغات رایج کانون‌های صهیونیستی و بعضی نویسندگان و مورخان غربی، اندیشه‌ی صهیونیستی تشکیل دولت یهود نه در زمان مظلومیت، ضعف و رنج یهودیان، بلکه در دورانی طرح و علنی شد که آن‌ها در ممالک اروپایی از امتیازات قابل توجهی برخوردار بودند. سیطره‌ی مالی و پولی یهودی‌ها در آن دوران امری واضح و بدیهی برای همگان بود. این سلطه‌ی اقتصادی موجب حضور و نفوذ آن‌ها در مراکز و محافل حساس سیاستگذاری، قانونگذاری و تصمیم‌گیری شده بود. با این حال سران و رهبران اندیشه‌ی صهیونی، برای توجیه و تبیین اهداف خود نزد افکار عمومی، از سوژه‌هایی به نام رنج و مظلومیت یهود بهره‌برداری می‌کردند.

۱. Antisemitism : یهودی ستیزی یا یهودآزاری

یکی از رهبران قدیمی صهیونیسم در این باره اعتراف کرده است:
 «هدف از به راه انداختن جنبش صهیونیستی، هرگز پایان بخشیدن به
 ستمدیدگی یهودیان ... نبوده است. این گونه مصائب هرگز علت
 وجودی صهیونیسم نیست.^۱»

کانون‌ها و رهبران صهیونی، با ترویج و تبلیغ غربت، ستم و مظلومیت
 قوم، نه تنها احساسات عامه را تحریک می‌کردند بلکه غیر یهودیان را نیز
 تحت تأثیر تبلیغات خود قرار می‌دادند. آن‌ها با به خدمت گرفتن بعضی
 نویسندگان و شاعران توانای حتی غیر یهودی، سعی در پیشبرد اهداف
 خود داشتند. **لرد بایرون** شاعر معروف انگلیسی از جمله‌ی این افراد
 است که اشعار معروف «ترانه‌های عبری» او زبانزد خاص و عام است. او
 با سرودن قطعه‌هایی پیرامون مظلومیت یهود، خدمت بزرگی به آرمان
 صهیونیسم انجام داد و مورد تشویق و تقدیر سران و رهبران یهودی قرار
 گرفت. این مجموعه که از نظر رهبران و سران صهیونی زیباترین سروده
 بایرون قلمداد شده، به زبان عبری ترجمه و منتشر شده است. ابیات زیر
 بخشی از سروده‌های **بایرون** تحت عنوان ترانه‌های عبری یا نغمه‌های
 یهودی از شهرت زیاد برخوردار است:

کبوتر وحشی از برای خود آشیانه‌ای دارد

و روباه نیز برای خود لانه‌ای دارد

انسان‌ها برای خود میهنی دارند

و یهودیان جز گور هیچ ندارند

سران و رهبران یهودی در سال ۱۸۱۵م. شعر نغمه‌های یهودی **لرد**

۱. ناهوم سوکولوف، تاریخ صهیونیسم، ترجمه داود حیدری، ج دوم، مؤسسه مطالعات تاریخ
 معاصر ایران، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۵۴.

بایرون را همراه با موسیقی یک آهنگساز یهودی به نام **ایزاک ناتان** منتشر کردند. **ناتان**، حق انحصاری شعر و آهنگ «ترانه‌های یهودی» را خریداری کرد و تصمیم گرفت هزینه چاپ و انتشار آن را از طریق حق اشتراک فراهم کند. او برای این منظور با یهودی دیگری به نام **جان براهام** که خواننده‌ی خوش آواز بود به همکاری پرداخت. بدین ترتیب موسیقی شعر از سوی این دو تنظیم، تصنیف، تدوین و در سال ۱۸۱۵ م. منتشر گردید.^۱

علاوه بر این، انتشار گسترده‌ی رمان‌های صهیونی، از قبیل «دیوید آلروی» نوشته‌ی **بنیامین دیزرائیلی** و نیز رمان «دانیل دروندا» نوشته‌ی **جرج الیوت**، به زبان‌های مختلف و توزیع فراوان آن‌ها میان یهودی‌ها در قرن نوزدهم، بخشی دیگر از تکاپوی ادبی - تبلیغی صهیونیسم بود.^۲ انعکاس اندیشه‌ی مهاجرت به فلسطین در اشعار **امالازاروس**، شاعر یهودی انگلیسی زبان امریکایی، قسمتی از دیگر تلاش‌های فرهنگی - تبلیغاتی صهیونیست‌ها در آن دوران بود. از نظر رهبران صهیونیسم، **امالازاروس** «از خوش ذوق‌ترین مبلغان آرمان ملی یهود در ادبیات

۱. همان، صص ۱۴۳ - ۱۴۴.

۲. **بنیامین دیزرائیلی** یهودی، رمان «دیوید آلروی» را در سال ۱۸۳۳ م. پیش از آن که به عنوان نخست وزیر انگلستان منصوب شود، نوشت. در این رمان، قهرمان یهودی و صهیونیست آن، طوری ترسیم و تصویر شده که هرگونه اندیشه‌ی ادغام یهود در میان دیگر ملل را نفی می‌کند و موضع افراطی و نژادپرستانه ایجاد دولت یهودی در فلسطین و اسکان یهودی‌ها در آن سرزمین را تنها راه مطلوب اعلام می‌کند. **جورج الیوت** نیز تحت تأثیر رمان و نوشته‌ی **بنیامین دیزرائیلی**، رمان «**دانیل دروندا**» را با دستمایه‌ی صهیونیستی می‌نویسد و در آن یک برنامه عملی برای صهیونیسم تدوین و ترسیم می‌کند. **مُردخای** قهرمان این رمان جز به ایجاد دولت یهودی نمی‌اندیشد و آرمانی جز این ندارد؛ ر.ک: **غسان کنفانی**، نگاهی به ادبیات صهیونیسم، ترجمه‌ی موسی بیدج، انتشارات برگ، چاپ اول، ۱۳۶۵.

انگلیس بود»^۱ که در خدمت اهداف صهیونیسم قرار گرفت و مروج آرمان و اندیشه‌ی صهیونی در میان یهودیان امریکا شد.

از نظر بعضی رهبران و سران صهیونیست، این قبیل تلاش‌ها اگر چه مناسب بود و کارکرد خوبی در تحریک اذهان و احساسات عمومی، به خصوص در میان عامه‌ی یهود، داشت اما برای پیشبرد سریع اهداف و برنامه‌های صهیونی کافی نبود. لذا برای تکمیل این سناریو، پدیده‌ای به نام «آنتی سمیتیزم» به عنوان حربه‌ی تبلیغاتی کارا در دستور کار آن‌ها قرار گرفت؛ زیرا با همه‌ی فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رهبران و کانون‌های صهیونی، بسیاری از یهودی‌ها به دلیل برخورداری از امتیازات و امکانات مناسب اقتصادی و اجتماعی در محل و محیط زیست خود، تمایل و آمادگی برای کوچ کردن به سرزمین دیگری را نداشتند. بنابراین، باید به آن‌ها القا می‌شد که هیچ کجای جهان، با همه‌ی شرایط و موقعیت مناسب، وطن، محیط زیست مناسب و محل اسکان امنی برای آنان به حساب نمی‌آید. بر مبنای این فرضیه بود که تحرکات فیزیکی و دسیسه‌های رمزآلودی علیه عامه‌ی یهود در اطراف و اکناف جهان، به خصوص اروپا شروع شد و به تدریج نضج گرفت و افزایش یافت. از مهمترین حوادث مربوط به آنتی سمیتیزم در اواخر قرن نوزده، ماجرای یک افسر یهودی فرانسوی به نام **آلفرد دریفوس** است. او در سال ۱۸۹۴ به جرم جاسوسی برای آلمان، دستگیر و به حبس ابد محکوم شد، اما با دسیسه‌ها و تلاش‌های گسترده و همه جانبه‌ی محافل ذی نفوذ یهود در نهایت تبرئه و آزاد شد و به محل خدمت خود بازگشت. از قبل این قضیه، صهیونیست‌ها حول محور مظلومیت یهود، تبلیغات فراوانی به

۱. ناهوم سوکولوف، ج ۱، ص ۳۴۷.

راه انداختند و به اشکال مختلف، از این موضوع برای مقاصد صهیونیستی خود بهره‌برداری کردند. از نظر برخی نویسندگان، بعد از داستان پوگروم‌ها^۱ در روسیه‌ی تزاری، قضیهٔ دریفوس نقطهٔ عطفی در تاریخ پدیده «آنتی سمیتیسم» در سده اخیر بود که پیامدهای بسیار مثبت در مسیر آرمان صهیونیسم داشته است.

موضوع دوم، جریانی به نام پوگروم است که در تبلیغات صهیونیستی، از آن بهره‌برداری فراوانی شده است. پوگروم، عبارت روسی و به معنی کشتار دسته‌ای یا جمعی به وسیله‌ی جمعی یا دسته‌ای دیگر است.

پوگروم‌ها در روسیه

مطابق مندرجات متون تاریخی، موضوعی به نام یهود ستیزی در نیمه دوم قرن نوزدهم و به خصوص ربع آخر این قرن، از سوی پاره‌ای اشخاص و کانون‌های یهودی در روسیه مطرح بود. با این حال، جریانی به نام پوگروم به طور مشخص از سال ۱۸۸۱ میلادی به بعد بر سر زبان‌ها افتاد؛ یعنی درست زمانی که الکساندر دوم تزار روس به طور مرموزی ترور شد و محافل دولتی و بسیاری از نویسندگان و رسانه‌های روسی، یهودی‌ها را عامل اصلی این واقعه معرفی کردند. پس از این جریان بود که حملات فیزیکی بسیار مرموزی علیه یهودی‌ها در روسیه صورت گرفت و زیان‌ها و ضررهای جانی و مالی در برخی نقاط به یهودی‌ها تحمیل کرد. کانون‌ها و نویسندگان یهودی نیز انگشت اتهام را به سوی مردم روسیه، به ویژه حکومت تزاری نشانه گرفتند لیکن هیچ‌گاه، مدرک و سند روشن و محکمی در این باره ارایه نشد. از سوی دیگر، بسیاری از آگاهان، سازمان‌ها

و گروه‌های ذی نفوذ یهودی - صهیونی روسیه را عامل پنهان و پس پرده‌ی جریان پوگروم‌ها معرفی کردند.

به اعتراف منابع غربی، در آن زمان بسیاری از یهودی‌ها در روسیه به امکانات و امتیازات قابل توجهی دست یافته بودند. برخی ثروت‌اندوزان یهودی از طریق دادن وام به حکومت تزار، دستگاه حکومتی را وامدار خود ساخته بودند. با توجه به چنین موقعیتی، نوعی نگرانی در میان کانون‌ها و مجامع یهودی دارای گرایش‌های صهیونی مبنی بر عدم تمایل و آمادگی یهودی‌های روسیه برای کوچ و مهاجرت مشاهده می‌شد.

«در قرن نوزدهم شواهدی دال بر این [در] دست بود که یهودیان به تدریج در حال تحلیل رفتن و جذب در سایر ملل هستند [...] اندیشه‌های آنتی‌سمیتیسمی وضع فوق را تغییر داد و در این رابطه صهیونیسم نقش عمده‌ای را به عهده گرفت.»^۱

با این همه بعضی نویسندگان یهودی به طور غیر صریح، کانون‌ها و اشخاص ذی‌نفوذ و فعال صهیونی را عامل اصلی یهود ستیزی در روسیه معرفی کردند. **ولادیمیر ژابوتینسکی** یکی از رهبران متعصب صهیونیسم، نه تنها رهبران و سازمان‌های یهودی ناسازگار با برنامه‌ی صهیونیستی کوچاندن یهودی‌ها به فلسطین را همواره تهدید می‌کرد، بلکه به صراحت گوشزد می‌کرد: «اگر دست از کارهایشان برندارند، به زودی باید منتظر تهاجم دیگری برای قتل و غارت یهودیان باشند.»^۲

ژابوتینسکی که یکی از اعضای هیأت اجرایی سازمان جهانی

۱. ریچی اون دیل، ریشه‌های جنگ‌های اعراب و اسرائیل، ترجمه‌ی ارسطو آذری، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶؛ محمد تقی تقی‌پور، قصه قوم برگزیده، پژوهش صهیونیت (کتاب اول)، مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاءاندیشه، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۳۳۸.

۲. لنی برنر، مشت آهنین، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، انتشارات مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۲۷.

صهیونیسم در روسیه بود، در روز ۱۸ ژانویه ۱۹۲۳ از سمت خود کناره‌گیری کرد و این اقدام باعث تعجب بسیاری از آگاهان گردید؛ زیرا آن روز قرار بود وی در مقابل یک کمیسیون ویژه تحقیق حاضر شود و درباره روابطش با یکی از عوامل یهودی ستیزی در اوکراین به نام **سیمون پت لیورا** بازجویی شود.^۱

پیش از این، **تئودور هرتزل** بنیانگذار اولین کنگره جهانی صهیونیسم نیز طی یادداشتی به وزیر امور داخله روسیه به طور تلویحی به نقش و دخالت بعضی سازمان‌ها و کانون‌های صهیونیستی در ماجرای یهودستیزی روسیه اشاره و اعتراف کرده بود.^۲

نکته‌ی بسیار مهمی که در تاریخ معاصر جهان کمتر مورد توجه قرار گرفته، اصلِ ماجرای یهودی‌ستیزی در روسیه است. اسناد و مدارک موجود و نیز بعضی یادداشت‌های متقن و بی‌غرض مربوط به آن دوران حکایت از آن دارند که یهودی‌ها نه فقط، مورد آزار و اذیت روس‌ها و یا حکومت تزاری نبودند، بلکه به عکس، دستگاه حکومتی و هم مردم روسیه به اشکال مختلف، تحت آزار، ستم و غارت یهودی‌ها قرار داشتند. این موضوع واقعیتی است که در همان زمان برای افراد آگاه، اندیشه‌مند و نیز آشنا به شگردهای یهود، کاملاً روشن و بدیهی بود. **داستان‌فیسکی** از نویسندگان و اندیشه‌مندان بزرگ و مشهور روسی که استقلال فکری او بر کسی پوشیده نیست، بدون هیچ گرایش خاص و یا حب و بغض سیاسی، در همان زمان، تبلیغات مبتنی بر یهودی‌ستیزی را یک اتهام و یک دروغ آشکار تاریخی، ساخته و پرداخته خود یهودی‌ها

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۹۰.

اعلام کرد و نوشت:

«آشنایی با چهل قرن تاریخ ملتی چون یهود کاری است بس دشوار؛ اما اولاً این اندازه می‌دانم که در تمام جهان به یقین هیچ ملتی نیست که به اندازه یهود، مدام پس از هر حرکتی که کرده و هر قدمی که برداشته از سرنوشت خود شکوه کرده باشد، از خفت و خواری و رنج و مظلومیتش سخن داشته باشد. آدم ممکن است فکر کند که این آنها نیستند که در اروپا حکومت می‌کنند و دست کم بازار بورس را اداره می‌کنند و با واسطه آن، زمام سیاست خارجی و امور داخلی و اخلاق کشورها را در دست گرفته‌اند [...] من نمی‌توانم داد و فریاد یهودیان را حاکی از این که این همه پامال و ستم دیده و خفت کشیده‌اند باور کنم.»^۱

داستایفسکی این مطالب را در حدود سال ۱۸۷۷ میلادی، (۱۲۹ سال پیش)، یعنی زمانی که تقریباً ۳/۰۰۰/۰۰۰ یهودی در نواحی مختلف روسیه زندگی می‌کردند نوشته است. زمانی که خود مردم روسیه در اوج رنج و فقر و محرومیت بودند، یهودی‌ها و سرمایه‌داران یهودی آنها را به بردگی کشیده و تحت انقیاد درآورده بودند. **داستایفسکی** در نوشته‌ای خطاب به یهودی‌ها، ضمن واهی خواندن ادعای مظلومیت و ستم‌دیدی آنها، نسبت به ظلم و ستم آنها علیه مردم روسیه می‌نویسد:

«... چه کسی بود که انگار بر روی طعمه فرود آمده باشد بر روی این مردم فرود آمد؟ چه کسی بود که عمدتاً از ضعف‌های این مردم استفاده کرد؟ چه کسی آنها را با رشته‌های همیشگی زر خود مقید کرد؟ و هر گاه که امکان داشت جای ملاکین سابق را چه کسی گرفت؟ با این

۱. فئودور ام. داستایفسکی، دفتر یادداشت‌های روزانه، ترجمه ابراهیم یونسی، ج دوم، انتشارات بزرگمهر، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۹۲۹.

تفاوت که ملاکین اگر چه مردم را به شدت استثمار می‌کردند، سعی می‌کردند (به نفع خود) دهقانان را به روز سیاه نشانند و او را از نیروی کار تهی نگردانند؛ حال آن که یهودی که جای او را گرفته است مقید به کشیدن نیروی کار روسیه نیست: آن چه را که دارد از او می‌گیرد و بعد، برو که رفتی. می‌دانم که یهودیان پس از خواندن این مطالب فریاد سر خواهند داد که این دروغ است؛ این بهتان است و من دروغ می‌گویم.^۱

یهودی‌ها تنها به استثمار و بردگی دهقانان و مردم فقیر روسیه راضی نبودند بلکه سعی داشتند در سراسر این سرزمین آنها را به فساد و لابی‌گری بکشانند تا راحت‌تر و بهتر بر آنها سروری و آقایی کنند.

«در شماره ۳۷۱ عصر جدید [سال ۱۸۷۷ م] خبر بسیار جالبی از کوونو^۲ خواندم به این مضمون که: «یهودیان چنان بر مردم لیتوانی یورش برده‌اند که با ودکا تقریباً همه را به روز سیاه نشانده‌اند و تنها کشیشان کاتولیک بودند که با تهدید میخوارگان به عذاب جهنم و تشکیل «انجمن‌های مبارزه با میخوارگی» اقدام به نجات خلق‌الله کردند. راست است، خبرنگار روشنفکر روزنامه به نیابت از مردم که هنوز به کشیشان خود و عذاب جهنم اعتقاد دارند احساس شرمندگی می‌کند، اما می‌افزاید که اقتصاددانان روشنفکر محل نیز با پیروی از سرمشق کشیشان دست به تأسیس بانک‌ها و بازارهای روستایی زدند، مخصوصاً با این هدف که مردم را از شر یهودیان برهانند و کاری کنند که توده مستمند و زحمتکش کالای ضروری خود را به قیمت‌های واقعی، نه به قیمت‌هایی که یهودیان تعیین می‌کنند، از این بازارها خریداری کنند.»^۳

۱. همان، صص ۹۳۰-۹۳۱.

۲. Kovno

۳. همان، ص ۹۳۲.

داستایفسکی با اشاره به برخورد سالم و صمیمانه مردم روسیه با یهودی‌ها از یک سو و رفتارهای تحقیرآمیز و اهانت‌بار یهودی‌ها علیه اقشار مختلف مردم روسیه، در مقایسه بین این دو می‌نویسد:

«من گاهی اوقات پیش خود فکر می‌کردم: اگر در روسیه سه میلیون یهودی نبودند، بلکه سه میلیون روس بودند و هشتاد میلیون یهودی... آن وقت روس‌ها را به چه شکل در می‌آوردند و چگونه با آن‌ها رفتار می‌کردند؟ آیا به آن‌ها اجازه می‌دادند حقوق برابر تحصیل کنند؟ اجازه می‌دادند آزادانه در میان‌شان عبادت کنند؟ آیا آن‌ها را به بردگان بدل نمی‌کردند؟ آیا پوست همه را نمی‌کندند؟ آیا همان طور که در ایام باستانی در طی تاریخ باستانی‌شان با اقوام بیگانه رفتار می‌کردند آن‌ها را هم تا آخرین نفر نمی‌کشتند و به کلی از بین نمی‌بردند؟»^۱

به اعتراف صریح **داستایفسکی** مردم روسیه نه تنها نسبت به یهودی‌ها کینه نداشتند، بلکه بیزاری و نفرت در میان پاره‌ای از مردم و بعضی مناطق علیه یهود، ناشی از خصلت‌ها، آداب و رفتار خود یهودی‌ها بود:

«من به شما اطمینان می‌دهم که در مردم روس کینه «از پیش اندیشیده‌ای» نسبت به یهودیان وجود ندارد، اما شاید نفرت از یهود موجود باشد، و در بعضی مناطق این نفرت شاید هم شدید باشد. و این، اجتناب‌ناپذیر است، چنین چیزی وجود دارد؛ اما به هیچ وجه ناشی از یهودی بودن یا به علت کینه نژادی یا مذهبی نیست بلکه ناشی از علل دیگری است که از بابت آن‌ها، نه مردم بومی روس بلکه خود یهودیان

مقصرند.^۱

از نظر **داستایفسکی**، این نفرت، ناشی از اندیشه درون گروهی و درون سازمانی و مبتنی بر برتری طلبی و سروری جویی یهود نسبت به غیر یهود در طول تاریخ این قوم بوده است؛ یعنی یهودی از یک سو به حیات، منافع و موجودیت جز خود نمی‌اندیشد و از سوی دیگر، حیات، منافع و موجودیت اقوام و ملل دیگر را در تعارض با خود می‌داند، مگر آن که حیات و موجودیت دیگران نیز در خدمت اهداف و منافع یهود قرار گیرد.

«خودبینی و غرور از ویژگی‌های منش یهودی است و برای ما روسیان بسیار دردناک است. اما دو تا کدام یک - روسی یا یهودی - بیشتر قادر به فهم و درک دیگری نیست؟ من قسم می‌خورم که روسی در این میان گناه چندان ندارد؛ دست کم کینه مذهبی نسبت به یهود ندارد (مطلقاً ندارد). و کدام یک تعصبات و پیشداوری‌های نوع دیگری دارند؟ اما یهودیان مدام هیاهو راه می‌اندازند که قرن‌های بسیار مورد ستم و تعذیب و آزار بوده‌اند و اکنون نیز مورد تعذیب و آزارند. [...]»

آیا وقتی روس‌ها را سرزنش می‌کنند و علیه آنها شکوه سر می‌دهند، تمام آن تعذیب‌ها و آزارهایی را که خود به مردم روسیه تحمیل کرده‌اند در نظر می‌گیرند؟ آیا می‌توان مدعی شد که مردم روسیه در طول تاریخ خود مصائب و مشقاتی کمتر از یهودیان هر محلی از سر گذرانده‌اند؟ آیا می‌توان مدعی شد که یهودیان اغلب با آزار دهندگان مردم روسیه دست به یکی نکرده‌اند و همین مردم بینوا را از ستمگران اجاره نکرده‌اند، و خود به آزار دهندگان‌شان بدل نشده‌اند؟

در حقیقت، این چیزها همه اتفاق افتاده و وجود داشته است؛ در حقیقت، این تاریخ است، این یک حقیقت تاریخی است. اما هرگز نشنیده‌ایم که مردم یهود از این بابت ابراز پشیمانی کرده باشند و با این همه همچنان مردم روسیه را متهم به این می‌دانند که یهودیان را به قدر کافی دوست نمی‌دارند.^۱

با همه‌ی این واقعیت‌ها، تبلیغات دروغ صهیونیستی در تاریخ ماندگار شد و ادعای مظلومیت یهود به جریان پوگروم‌ها منتهی و موجب جابه‌جایی جمعیتی یهودی‌ها از روسیه به دیگر مناطق جهان شد. آمارها حکایت از آن دارند که بر اثر تبلیغات فریبنده‌ی مبتنی بر ماجرای مزبور، از مجموع دو و نیم میلیون (۲/۵۰۰/۰۰۰) یهودی که از سال ۱۸۸۱ م. تا سال ۱۹۱۴ م. (یعنی از آغاز ماجرای پوگروم‌ها تا شروع جنگ جهانی اول)، از شرق اروپا مهاجرت کردند، حدود دومیلیون (۲/۰۰۰/۰۰۰) نفر به امریکا، سیصد و پنجاه هزار (۳۵۰/۰۰۰) نفر به اروپای غربی و بقیه یعنی یکصد و پنجاه هزار (۱۵۰/۰۰۰) نفر دیگر، شماری به آرژانتین و سایر کشورها و تعداد بسیار کمی به فلسطین رفتند.^۲

پوگروم‌ها و اشغال آبادی‌های فلسطین

به روایت منابع تاریخی، انعکاس ماجرای پوگروم‌ها فضایی از رعب و ترس در میان عامه‌ی یهود در روسیه ایجاد کرد و زمینه ساز کوچ و جابه‌جایی صدها هزار یهودی شد. اگر چه اکثریت این یهودیان به کشورهای امریکا و اروپا رهسپار شدند لیکن گروه‌ها و دسته‌هایی نیز به

۱. همان، ص. ۹۴۵.

۲. عبدالله شهبازی، بنیان تاریخی اندیشه سیاسی یهود، پیشین، ص. ۴۷۰.

فلسطین منتقل شدند یا کوچ کردند. منابع صهیونیستی حوادث مزبور را عامل مهم جلب توجهی افکار عمومی جهان به وضعیت قوم یهود در سال‌های ۱۸۸۱ و ۱۸۸۲ م. قلمداد کرده‌اند. جالب‌تر این که به ادعا و اعتراف همین منابع، سال‌های مزبور نقطه‌ی عطفی در تاریخ کوچ یهودیان به فلسطین و اشغال آبادی‌های آن سرزمین بود. رهبران صهیونیست به شدت از ماجرای یهودی‌های روسیه، طی این سال‌ها، به نفع آرمان صهیونیسم بهره‌برداری کردند. تبلیغ فزاینده و گسترده موضوع پوگروم‌ها فقط محدود و منحصر به روسیه نبود بلکه در سراسر اروپا، به ویژه انگلستان، از طریق روزنامه‌های انگلیسی، با بزرگ‌نمایی حوادث روسیه، احساسات عمومی به نفع صهیونیسم تحریک گردید، به گونه‌ای که خود رهبران صهیونیسم اعتراف کردند که؛ تمام روزنامه‌های انگلیسی به دلجویی و ابراز همدردی با یهودیان پرداختند. مقاله‌ها و گزارش‌های تحریک‌کننده این روزنامه‌ها، در سراسر انگلیس نوعی احساس ترحم و همدردی مردم را برانگیخت. صهیونیست‌ها با برگزاری همایش‌های متعدد در انگلستان، ضمن جمع‌آوری اعانه، نمایندگان مجلس عوام و اعیان و حتی دولتمداران انگلیسی را به تحرک در مسیر آرمان صهیونیسم وادار کردند.^۱

برخی رهبران و نویسندگان یهودی برای تحریک احساسات قومی یهود به نفع آرمان صهیونیسم، به شدت از جریان پوگروم‌ها بهره‌برداری کردند. «لئوپینسکر»^۲ یهودی و صاحب نظر در مسایل پزشکی که سردبیری نشریه‌ی روسی - یهودی «صهیون» را بر عهده داشت در سال

۱. ر. ک. ناهوم سوکولوف، ج. ۱، ص ۳۰۸.

۲. Leo Pinsker

۱۸۸۱ م. با انتشار جزوه‌ای به زبان آلمانی و با نام مستعار «یک روس یهودی» نسبت به انعکاس وسیع ماجرای یهودیان روسیه و موضوع پوگروم‌ها اقدام کرد. وی در این مرحله «با تبلیغ و تبیین پیام صهیونیسم»، چون پاره‌ای از هم‌فکران و هم‌قطاران‌ش نقش قابل توجهی در ظهور و پیدایش گروه صهیونیستی «عاشقان صهیون»^۱ در روسیه ایفا کرد و در مسیر تکاپوی صهیونی این گروه فعالیت‌های عمده‌ای انجام داد. در همین سال‌ها مجموعه‌ی دیدگاه‌های او در قالب کتاب «خودآزادی»^۲ یا «خودرهای» در جهت آرمان صهیونیسم به زبان انگلیسی در لندن منتشر شد.

لئوپینسکر که خود نقش اساسی و حتی رهبری در هدایت و حمایت از گروه «عاشقان صهیون» داشت، از این تشکل به عنوان هسته اولیه یک سازمان صهیونیستی و گام نخست در راه عزم و اراده ملی یهود یاد می‌کرد.^۳

به دنبال این گروه، دسته‌های سازمان یافته‌ی دیگری از میان جوانان یهودی روسیه به نام «جنش بیلو»^۴ موجودیت و فعالیت خود را در راه آرمان صهیونیسم اعلام و علنی کرد. مورخان و محققان، این دو گروه را از پیشگامان ایجاد مناطق کوچک یهودی‌نشین در فلسطین و زاییده‌ی ماجرای مرموز و بلکه ساختگی پوگروم‌ها در روسیه می‌دانند. همین دسته‌ها و گروه‌ها بودند که اولین روستاها و آبادی‌های فلسطینی را اشغال و با برخورداری از پشتوانه سیاسی، تبلیغاتی و مالی کانون‌ها و

۱. Hibbath (Hovevi or Choveve)Zion [Lovers of Zion: معادل انگلیسی]

۲. Auto emancipation.

۳. ر. ک: ناهوم سوکولوف، ج ۱، صص ۳۱۴-۳۲۸.

۴. Bilu

رهبران صهیونیستی توانستند صاحبان و ساکنان اصلی و فلسطینی آن آبادی‌ها را به خاک و خون کشیده و یا آواره کنند و اولین مجتمع‌های یهودی نشین را در فلسطین ایجاد کنند. در همین زمان و بر اثر اقدامات این گروه‌ها و دسته‌ها بود که روستای فلسطینی «عیون قاره» به «ریشون لّسیون»^۱، «ملبس» به «پتّح تّکوا»^۲ و «زمارین» به «زیشرون یاکوب»^۳ تغییر نام یافت.

این اقدامات زمینه‌های اشغال روستاهای دیگر فلسطینی، از قبیل «خضیره»، «عاقره» و «قطره»^۴ را نیز فراهم آورد. بنابراین، به جرأت می‌توان ادعا کرد که اشغال اولین آبادی‌ها و روستاهای فلسطینی و ایجاد نخستین هسته‌های صهیونیستی و یهودی نشین، ثمره‌ی تلاش‌های سیاسی و تبلیغاتی صهیونیسم حول محور پوگروم‌ها در روسیه (مبتنی بر مظلوم‌نمایی قوم یهود) با حمایت سرمایه سالاران یهودی، چون روجیلد و موشه مونتفیوری بود.

دریفوس در فرانسه

جریان دیگری که پس از ماجرای پوگروم‌ها در روسیه، حول محور مظلوم‌نمایی برای یهود، افکار و احساسات عمومی در اروپا، به خصوص فرانسه را به نفع صهیونیسم و آرمان‌های صهیونیستی تحریک کرد و برانگیخت، ماجرای «دریفوس» بود؛ داستان رمزآلود دستگیری، محاکمه

۱. Richon Le Zion [اولین دَر صهیونیسم به زبان عبری]

۲. Petah Tiqva (Tikvah) [دروازهٔ امید به زبان عبری]

۳. Zichron Jacob

۴. ر. ک: دکتر عبدالوهاب کیالی، تاریخ نوین فلسطین، ترجمه محمد جواهر کلام، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۶، صص ۳۶-۳۷.

و تبعید یک افسر یهودی فرانسوی به جرم جاسوسی برای آلمان در سال ۱۸۹۴ میلادی. این افسر یهودی پس از محاکمه به حبس ابد و تبعید در جزیره شیطان محکوم شد و سپس با دخالت افراد و کانون‌های ذی‌نفوذ یهود در فرانسه از یک سو و تبلیغات سیاسی بسیار گسترده و همه‌جانبه‌ی مطبوعات و نویسندگان یهودی، از قبیل «امیل زولا» و وابسته به آنها از سوی دیگر؛ ماجرا به نفع دریفوس سمت و سو پیدا کرد و خاتمه یافت. به طوری که در سال ۱۹۰۶ میلادی، دوازده سال پس از بازداشت، حکم براءت دریفوس رسماً صادر و چندی بعد مورد تشویق قرار گرفت و با عنوان «شوالیه» به دریافت نشان «لژیون دونور» نایل آمد و درجه‌ی نظامی او نیز ارتقاء یافت.^۱

بر اثر ماجرای دریفوس تبلیغات وسیعی در سراسر فرانسه و بلکه اروپای آن زمان به راه افتاد که صهیونیست‌ها به خوبی از آن بهره‌برداری کردند. بازتاب صهیونیستی قضیه دریفوس نقطه عطفی برای ترغیب و تشویق یهودی‌های اروپا برای سازگاری و موافقت با اندیشه‌ی صهیونیستی کوچ یهود به فلسطین و تکمیل پروژه‌ی گروه «عاشقان صهیون» و «جنش بیلو» در آن دوران گردید. به بیان دیگر مسأله‌ی دریفوس در فرانسه، حلقه‌ی دیگری از مظلوم‌نمایی یهود و روی دیگر سکه‌ی پوگروم‌ها در روسیه، در مسیر اسکان یهودی‌ها در فلسطین بود.

این واقعیت مهم تاریخی قابل کتمان نیست که موضوع دریفوس و غوغای صهیونیستی تحت پوشش «آنتی سمیتیزم» (یهود ستیزی یا یهود

۱. درباره‌ی چگونگی، اهمیت، ماهیت، نتایج و رویدادهای پیرامونی ماجرای دریفوس و پیامدهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن در جامعه‌ی فرانسه و میزان بهره‌برداری صهیونیستی از این رویداد، مراجعه شود به: محمد طیب، بازنگری ماجرای دریفوس، پژوهش صهیونیت [کتاب اول]، مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه، چاپ اول ۱۳۷۶.

آزادی) در دوران و شرایطی خودنمایی می‌کرد که فرانسه مهد آزادی و رفاه برای یهود بود. یهودی‌ها در بهترین و بالاترین موقعیت‌های اقتصادی و سیاسی قرار داشتند. بسیاری از مراکز مالی و اقتصادی کشور در دست آنها بود. بازار بورس فرانسه از سوی آنها اداره و کنترل می‌شد. در بسیاری از دوایر دولتی تا ارتش نفوذ و حضور یهودی‌ها قابل توجه بود. یکی از نویسندگان یهودی، چندین سال پیش از واقعه‌ی دریفوس، در نامه‌ای به موقعیت بسیار ممتاز یهود در فرانسه اعتراف و تصریح کرده که آنها از چنان قدرت و نفوذی در ارکان سیاسی، اداری، اجرایی و قانونگذاری فرانسه برخوردارند که در واقع، «حکومت در حکومت» تشکیل داده‌اند. در نامه‌ی، مزبور در تبیین، اثبات و القای این دیدگاه سعی شده است که اگر ملت‌های غیریهودی، مانند مردم فرانسه، به یهودی‌ها فرصت و مهلت و قدرت بدهند، نه تنها ضرر و زیانی نمی‌بینند، بلکه منافع آنها نیز تضمین خواهد شد:

«نگاهی به وضع اروپا بیفکنید؛ در آن جا ملت‌های نیرومند ملی با سابقه طولانی عادت به کار و مهارت در کار، و از این که حقوقی به یهودیان اعطا کنند بیمی ندارند! آیا کسی از این بابت که در فرانسه از جریان «حکومت در حکومت» یهودیان^۱ زیانی متوجه کشور شده باشد چیزی می‌شنود؟»^۲

نویسنده‌ی یهودی نامه‌ی مزبور، سکوت! مردم فرانسه را نسبت به سلطه‌ی یهودی‌ها در آن کشور به منزله‌ی رضایت و خشنودی آنها از حاکمیت یهود برسرزمین خود قلمداد کرده و به دیگر اقوام توصیه

۱. نامه در سال ۱۸۷۷ میلادی نوشته شده است.

۲. [نامه‌ی یک نویسنده‌ی یهودی مندرج در] تئودور ام. داستایفسکی، پیشین، صص ۹۳۹ - ۹۴۰.

می‌کند که چون فرانسوی‌ها تسلیم سلطه‌ی بی‌چون و چرای یهود شوند. در حالی که به عقیده‌ی اندیشه‌مندان و متفکران آن زمان، مردم بومی فرانسه و بلکه اروپا، به شدت گله‌مند و معترض از ناحیه‌ی سلطه‌ی یهود بودند؛ زیرا فرهنگ، تمدن و موجودیت آن‌ها به مخاطره افتاده و سقوط کرده بود. **داستایفسکی** از جمله‌ی متفکران آن دوران است که در پاسخ به یهودی یاد شده نوشته است:

«اکنون که به اروپا، در مثل به فرانسه، اشاره می‌شود، باید گفت در آن جا نیز این وضع «حکومت در حکومت» بی‌زیان نبوده است. البته در آن جا مسیحیت و اندیشه‌ی مسیحی سقوط کرده و همچنان سقوط می‌کند، و گناه این امر نه از یهودیان بلکه از خود آن‌ها - فرانسوی‌ها - [به دلیل سکوت و تسلیم‌شان] است؛ با این همه ممکن نیست در اروپا هم پیروزی بزرگ یهودیت را، که اندیشه‌ی خود را جایگزین اندیشه‌های سابق [مسیحیت] کرده است، ندیده و نادیده گرفت.»^۱

امروز پس از گذشت قریب یکصد و سی سال از آن زمان، با جرأت و قاطعیت می‌توان گفت آثار و پیامدهای زیانبار و مخرب نفوذ و سلطه‌ی یهود نه فقط برای مردم فرانسه و یا اروپا، بلکه برای همه‌ی ملت‌ها و اقوام، مایه‌ی رنج، آزار، خطر و تهدید است.

جنگ‌های جهانی اول و دوم

تکاپوی پیش گفته در اروپا، به ویژه روسیه و فرانسه، با همه‌ی عمق و ابعادش، نتوانست رؤیای رهبران صهیونیسم را جامه‌ی عمل بپوشاند و آرزوی انتقال یهودی‌ها و اسکان آن را در فلسطین برای برپایی دولت یهود محقق سازد. بنابراین، حربه‌ای بزرگتر و کاراتر لازم بود؛ تا همه چیز را به نفع صهیونیسم دگرگون کند.

جنگ اول

خشونت، کشتار و برافروختن آتش جنگ از اجزای لاینفک صهیونیسم در مسیر آرمان مورد نظر بود. **تئودور هرتصل** در خاطرات خصوصی و محرمانه‌ی خود به این اصل تأکید کرده بود که فشار نظامی عنصری لازم در استراتژی صهیونیسم است. اگر چه او در جلسات عمومی و سخنرانی‌هایش با پنهان‌کاری تمام سعی در مخفی نگه‌داشتن این اندیشه داشت اما خاطرات او که سال‌ها پس از مرگش در سال ۱۹۰۴ م. منتشر شد، اسرار بزرگی را آشکار ساخت. این اسرار چیزی

نمود جز طرح جنگ جدید و فراگیری در اروپا که نه تنها ضرری برای صهیونیسم در برنداشت بلکه در پیشبرد برنامه‌ها و تحقق آرمان آن بسیار ضرور بود و نقش اساسی داشت.^۱ چنین بود که رویداد بزرگی به نام جنگ جهانی اول برپا شد و همان‌گونه که **هرتصل** خبر داده بود، یهودیان نه فقط آتش افروز جنگ بودند بلکه بیشتر از رؤسای کشورهای درگیر جنگ درباره‌ی مدت تقریبی استمرار و یا پایان آن اطلاع داشتند.^۲

به نوشته‌ی **آلن جان پرسویل تیلر** تاریخ‌نگار انگلیسی: «مورخان هنوز هم درباره‌ی علت‌های جنگ جهانی اول چون و چرا می‌کنند، اما به پاسخ‌های آسانی دست نیافته‌اند. چه کسی طرح آن را ریخته بود؟ آیا اصلاً کسی آن را طرح‌ریزی کرده بود؟»^۳

ناهوم سوکولو یکی از رهبران برجسته و مشهور سازمان جهانی صهیونیسم درباره‌ی جنگ جهانی اول تعبیری شگفت‌انگیز دارد:

«سال ۱۹۱۴ نقطه‌ی عطف مهمی در تاریخ معاصر به شمار خواهد رفت. سال آغازها و پایان‌ها. بشریت دورانی را پشت سر گذاشت و وارد دوران تازه‌ای شد که در آن هر آن چه قدیمی بود از میان رفته بود و همه چیز می‌بایست نو شود. جنگ اروپایی که از دیر باز درباره‌ی آن پیش‌گویی می‌کردند و از آن وحشت داشتند، اما هرگز جداً در انتظارش نبودند، بالاخره از راه رسید.»^۴

به نوشته‌ی **سوکولو**: «یهودیان نیز به این فاجعه عظیم و نو از میان

۱. ر. ک: دیوید هرست، تفنگ و شاخه زیتون، ترجمه رحیم قاسمیان، چاپ و انتشارات بنیاد، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص. ۱۲.

۲. ر. ک: هنری فورد، ص. ۱۵۹.

۳. ای. جی. پی. تیلر، جنگ جهانی دوم، ترجمه بهرام فرداد امینی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص. ۵.

۴. ناهوم سوکولوف، ج ۲، ص ۷.

هرج و مرج به سوی یک دنیای جدید قدم گذاشتند.^۱ «سازمان صهیونیستی [سازمان جهانی صهیونیسم] در قبال این رویداد بزرگ چه رویکردی اتخاذ کرد؟ چرا این سازمان بیش از هر بخش دیگر یهودیان، به جنگ توجه نشان می‌داد؟»^۲

در پس پرده‌ی جبهه‌های وحشتناک جنگ، صهیونیست‌ها تکاپوی گسترده‌ای آغاز کردند. به اعتراف سوکولو؛ «پس از آغاز جنگ در سال ۱۹۱۴، که جنبش صهیونیسم با سرعت زیادی در امریکا در حال گسترش بود، کمیته موقت رسیدگی به امور کلی صهیونیسم تشکیل شد و با مهارت بسیار به اداره مربوط به جنبش پرداخت که تلاش‌های آن را در خصوص امداد (فلسطین) نمی‌توان با هیچ زبانی بیان کرد و [این] یکی از درخشان‌ترین صفحات در تاریخ جنبش [صهیونیسم] است.»^۳

به اعتراف منابع صهیونیستی؛ «بلافاصله پس از آغاز جنگ، رهبران صهیونیستی در انگلیس تلاش کردند تا با کسانی که نسبت به آرمان آن‌ها بی تفاوت و یا به اصطلاح ضد صهیونیست بودند، بدون دست کشیدن از اصول صهیونیسم، زمینه همکاری و تفاهم را در جهت تدوین یک طرح عملی در فلسطین فراهم کنند.»^۴ به این ترتیب کمیته‌ای مرکب از سران صهیونیستی، از جمله دکتر گاستر، دکتر وایزمن، هربرت بتسویچ، جوزف کوئن و ناهوم سوکولو در اواخر سال ۱۹۱۶، طرح مقدماتی برنامه صهیونیستی [برای اشغال فلسطین] را تدوین کرد.^۵

۱. همان، ص ۹.

۲. همان، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۵۱.

۴. همان، ص ۷۷.

۵. همان، ص ۷۹.

جنگ جهانی اول بهترین موقعیت و فرصت را برای تحقق اهداف صهیونیسم مهیا ساخت. از دیدگاه رهبران صهیونیستی؛ «مسأله صهیونیسم، با آغاز جنگ اهمیت پیدا کرد»^۱ و «در این مقطع زمانی صهیونیسم به یک واقعیت تبدیل شد.»^۲

با فروپاشی امپراتوری تزاری در روسیه یکی از اهداف و برنامه‌های صهیونیستی محقق شد و این یکی از دستاوردهای جنگ جهانی اول بود. در تاریخ‌نگاری صهیونیستی این رویداد نقطه‌ی عطف بسیار مهم در استراتژی صهیونیسم محسوب می‌شود. به نوشته‌ی **ناهوم سوکولو** «سرنگونی حکومت تزاری در روسیه، بی‌تردید یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ جهان است. روسیه به دوران انقلابی پای نهاد که ظاهراً تمامی مواهب حق و آزادی را با خود به ارمغان می‌آورد. محدودیت‌هایی که در مورد ملیت‌ها و اقوام [یعنی یهود] اعمال می‌شد از میان برداشته شد. انقلاب روسیه نه تنها صهیونیسم را نابود نکرد بلکه این آزادی جدید انگیزشی شدید به این جنبش اعطا کرد. در مسکو یک کمیته صهیونیستی منطقه‌ای تأسیس شد که بسیاری از استان‌ها را در بر می‌گرفت.»^۳ همایش‌ها و تظاهرات گسترده‌ای در بسیاری از مناطق روسیه در مسیر آرمان صهیونیسم و برپایی دولت یهودی برگزار شد. این قبیل تحرکات در بسیاری از مناطق جهان، به ویژه امریکا و اروپا از ابتدای جنگ آغاز شد و به تدریج افزایش یافت و گسترش پیدا کرد. در انگلستان بسیاری از شهرها تحت تأثیر فعالیت‌های صهیونیستی بود. لندن نه فقط مرکز مالی و پولی، بلکه پایتخت سیاسی و کعبه‌ی آمال

۱. همان، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۵۹.

صهیونیسم بود.^۱

با این همه، دربار و دولت انگلیس نقش بسیار اساسی در مسیر استراتژی صهیونیسم بر عهده داشت و ایفا می‌کرد. **حییم وایزمن** یکی از رهبران صهیونیست مقیم انگلیس، طی سخنانی در همایش صهیونیستی لندن در ۲۰ مه ۱۹۱۷، با اشاره به اهمیت جنگ جهانی اول در سرنوشت یهودیان جهان و آرمان صهیونیسم افزود:

«اگر چه تأسیس کشور یهودی‌نشین در فلسطین هدف غایی ما و هدف اصلی تلاش‌های صهیونیستی است، اما راه دستیابی به هدف در گرو یک رشته مراحل واسطه قرار دارد. یکی از این مراحل واسطه که من امیدوارم بر اثر این جنگ به وجود آید، حمایت کشور قدرتمندی همچون انگلیس از کشور برحق [یهود در] فلسطین است. یهودیان در زیر بال و پر چنین قدرتی می‌توانند رشد کنند و تشکیلات اداری خود را... تأسیس و برنامه صهیونیستی را اجرا کنند. من مجازم تا در این همایش اعلام کنم که حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلیس آماده است تا از برنامه‌های ما حمایت کند. این نکته را نیز باید اضافه کنم که انگلیس با هماهنگی قدرت‌های متفق به حمایت از ما برخواهد خاست».^۲ و ارد کردن و وادار ساختن امریکا به جنگ، بخش تکمیلی سناریوی صهیونیستی بود که از سوی سازمان جهانی صهیونیسم و بعضی کانون‌ها و اشخاص ذی نفوذ یهودی، از جمله **برنارد باروخ** و **دانیال روفو اسحاق** اجرا و عملی شد و چرخه‌ی جنگ به طور کامل به نفع صهیونیسم سرعت گرفت. گفتنی است **برنارد باروخ**، در دوران جنگ

۱. همان، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۸۶.

جهانی اول در رأس شورای صنایع جنگ قرار داشت و از موضع دولت، سلطه‌ی مقتدرانه‌ای بر صنایع و تجارت امریکا اعمال می‌کرد.^۱ جالب این که در همین زمان، در انگلستان نیز یک سرمایه‌دار بزرگ یهودی به نام **ساموئیل مونتگ** که پس از این به **لرد اسکویت لنگ** موسوم شد و به عنوان پادشاه نفت معروف بود، وزیر مهمات در کابینه‌ی **لویڈ ژرژ** و مشاور خصوصی و دست راست نخست‌وزیر شد.^۲

جنگ جهانی اول چندین بار به دستور سرمایه‌داران بزرگ بین‌المللی [آتش افروزان اصلی و پشت پرده‌ی جنگ] به تعویق افتاده بود. زیرا اگر این جنگ پیش از موعد شروع می‌شد، کشورهایی که مورد نظر آنها بودند، درگیر آن نمی‌شدند. از این رو صاحبان طلا، یعنی اربابان جهان ناچار شدند چندین بار، شور و هیجان نظامی را که تبلیغات خود آنها برانگیخته بود فرو بنشانند.^۳

این قبیل افراد با نفوذ، حلقه‌ی وصل انگلستان و امریکا بودند. بنابراین، درست زمانی که متفقین تحت فشار فوق‌العاده قرار گرفتند و با پیشروی آلمانی‌ها در فرانسه، روسیه، دریای سیاه، لهستان و آلبانی در سمت شرق، به طور جدی احساس خطر کردند، آن‌ها امریکا را به نفع متفقین به جنگ کشاندند و کفه‌ی جنگ را به نفع متفقین سنگین کردند.

فلسطین از سوی ارتش انگلیس، به فرماندهی یک ژنرال یهودی به نام «آلبنی» اشغال شد و اعلامیه‌ی «بالفور» از سوی وزیر امور خارجه‌ی وقت بریتانیای کبیر! در نوامبر سال ۱۹۱۷ مبنی بر اعلام موافقت حکومت

۱. رک: جیمز پرلاف، سایه‌های قدرت، ترجمه‌ی کریم میرزایی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۸۸ ارنست کلام (لرد کهن)، زمامداران انگلستان، ترجمه‌ی اسماعیل نشاط، چاپ کلاله، ۱۳۳۲، ص ۷۵.

۲. رک: ارنست کلام، ص ۷۲.

۳. هنری فورد، ص ۲۳۵.

پادشاهی انگلیس با ایجاد قانون ملی یهود در فلسطین صادر و امپراتوری عثمانی نیز متلاشی گردید. لایحه‌ی قیمومت فلسطین از سوی تعدادی صهیونیست تدوین و موافقت قدرت‌های وقت به ویژه امریکا نیز جلب شد. جامعه‌ی اتفاق ملل که خود ماحصل جنگ جهانی اول بود، برای قانونی نمایش دادن قضیه، لایحه‌ی مزبور را تصویب کرد. **سرهربرت سموئیل** یهودی که پیش از این وزیر کشور کابینه بریتانیا بود، به عنوان کمیسر عالی یا فرماندار کل به سرپرستی حکومت فلسطین منصوب و به آن سامان روانه شد تا مقدمات انتقال و اسکان یهودی‌ها را در فلسطین برای ایجاد دولت یهودی آماده کند. همه‌ی زمینه‌ها و شرایط برای تحقق آرمان صهیونیسم مبنی بر ایجاد دولت یهودی در فلسطین آماده می‌شد. مشکل و مانع عمده‌ی رهبران صهیونیسم و قدرت‌های جهانی حامی آن‌ها، به ویژه انگلستان و امریکا این بود که علی‌رغم شعارهای صهیونیستی: «فلسطین، سرزمین بی‌مردم در انتظار مردم بی‌سرزمین»، مردم اصیل فلسطین و صاحبان و ساکنان اصلی آن که قرون متمادی در آن سرزمین سکونت و ریشه تاریخی داشتند، در مقابل کوچ‌نشینان یهود و مهاجمان اشغالگر انگلیسی و صهیونی به مقاومت و دفاع جانانه از خانه و سرزمین خود برخاستند. عکس‌العمل شجاعانه و نبرد قهرمانانه و خونین مردم فلسطین در مقابل مهاجمان، مانع پیشروی رهبران و پیشقراولان صهیونیسم شد. مقاومت تاریخی فلسطینیان چرخه‌ی تکاپوی صهیونی مبنی بر انتقال و اسکان یهودی‌های اطراف و اکناف جهان در فلسطین را بسیار کند کرده بود. حضور و مقاومت فلسطینیان نه فقط موجب سلب انگیزه‌ی یهودی‌ها برای رفتن به فلسطین شد بلکه بسیاری از آن‌ها، چه آن تعدادی که در کشورهای اسلامی در پناه و سایه‌ی رحمت و رأفت مسلمین، در آرامش و آسودگی زندگی می‌کردند و چه

آن‌ها که در اروپا و امریکا در اوج رفاه و امکانات و آزادی قرار داشتند، هیچ کدام میل و علاقه‌ای برای دل‌کندن از موقعیت و محیط زیست خویش، به مقصود رفتن به فلسطین، از خود نشان نمی‌دادند.

بنابراین، باید وضعیت و شرایط جدیدی پیش می‌آمد که موانع موجود را از سر راه بر می‌داشت.

علاوه بر این، از سوی دیگر، در این دوران، به دلیل برتری طلبی و قدرت‌مداری انحصاری یهودی‌ها، فضای عمومی اروپا را موجی از انزجار و تنفر علیه یهود فرا گرفته بود. بر اثر شرایط سیاسی و فکری حاکم بر آلمان نیز، این امواج به طور روز افزون گسترش و افزایش می‌یافت. چنین شرایط و فضایی کاملاً در جهت عکس برنامه‌ها و اهداف رهبران صهیونیسم و کانون‌های قدرتمند و ذی نفوذ یهودی بود. طرح برپایی جنگ جهانی دوم بهترین و مناسبترین گزینه برای تغییر اوضاع جهانی (چه در میان یهودی‌ها و چه در جوامع غیریهودی)، در مسیر استراتژی صهیونیسم بود. در خلال سال‌های بین جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ م.) تا شروع جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ م.)، سلطه‌ی مالی و نفوذ سیاسی یهود به طور سهمناکی افزایش یافته بود. آلمان تا مدت‌ها پس از جنگ اول، صحنه‌ی تاخت و تاز آن‌ها بود. سیطره‌ی یهود در امریکا، انگلستان و فرانسه واضح و بدیهی بود. همان کسانی که طراح و برنامه‌ریز اولین جنگ جهانی بودند، مشغول تهیه‌ی نقشه‌ی جنگ دوم و تدارک برنامه‌های آن شدند.

چرا آلمان؟

جنگ‌سالاران یهودی، در پس پرده، شرایط و اوضاع را لحظه به لحظه ارزیابی و موقعیت‌ها را بررسی می‌کردند تا آن گاه که همه‌ی شرایط مهیا شد. البته فضای تنفر و انزجار از یهود در اروپای تحت سلطه مشهود بود. سران و رهبران صهیونیسم، آلمان نازی و در رأس آن هیتلر و دستگاه رایش سوم را منشأ و عامل این بیزاری و نفرت در میان مردم آلمان و بلکه کل اروپا قلمداد و معرفی می‌کردند. طی معاهده‌ی «ورسای»، پس از جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۱۹ م. بخش‌هایی از مناطق متعلق به آلمان به کشور تازه تأسیس لهستان واگذار شده بود. علاوه بر این به آلمان تحمیل کردند که ۱۳۲ میلیارد مارک طلا به عنوان خسارت به طرف مقابل بپردازد.^۱ آلمانی‌ها نسبت به این معاهده که از جمله نتایج و پیامدهای جنگ اول و دست پخت سرمایه‌داران یهودی بود به شدت معترض و منزجر بودند.

تقریباً همه مردم آلمان بر این باور بودند که در [پیمان ورسای] ۱۹۱۹ با کشورشان رفتاری ناعادلانه شده است. پیمان صلح را به این کشور تحمیل کردند. آلمان ناگزیر شد غرامت بپردازد، اجباراً خلع سلاح گردید؛ بخشی از خاکش از دست رفت و بخش‌های دیگر آن به اشغال متفقین درآمد. تقریباً همه مردم آلمان خواستار بر هم زدن پیمان ورسای بودند.^۲

آلمان که در نخستین سال‌های دهه ۱۹۳۰ هنوز زیر فشار پیمان ورسای دست و پا می‌زد، به ناچار از سلاح اقتصادی بهره‌برداری کرد و

۱. روزه گارودی، تاریخ یک ارتداد، مترجم مجید شریف، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول پاییز ۱۳۷۵، ص ۱۴۰.

۲. ای. جی. پی. تیلر، جنگ جهانی دوم، صص ۵-۶.

به این ترتیب بر شدت جدایی خود از جهان با «اوتارکی»^۱ که رویدادهای بر این کشور تحمیل کرده بودند افزود. زمامداران آلمان در ابتدا با بی میلی دست به این کار زدند. در ژانویه ۱۹۳۳ که هیتلر به زمامداری آلمان رسید، اوتارکی را به عنوان خیرمطلق پذیرفت. اوتارکی راه نیرومند کردن آلمان برای دست یافتن به پیروزی‌های سیاسی بود. با این سیاست توازن قدرت به هم خورده بود. آلمان بر اروپا سایه افکنده بود و ژاپن نیز برخاور دور.^۲

بعضی نویسندگان و محققان مستقل عقیده دارند؛ هیتلر تنها عاملی نبود که جامعه جهانی یهود از آن متنفر باشد. آنان بیش از هیتلر، از حرکت‌هایی می‌ترسیدند که راه را برای یک فهم و درک جدید در میان ملت‌های اروپا باز می‌کرد. هدف اصلی و عمده یهود این بود که این دیدگاه، فهم و تمایلات جدید را بی اعتبار سازد و آن‌ها را در چشم بقیه جهان منقور نماید.

شواهد و دلایل قطعی در دست است که آلمانی‌ها بیشترین کوشش خود را به کار می‌بردند تا بین نخبگان و برگزیدگان اروپا نوعی همکاری و مشارکت فکری ایجاد نمایند. آنان اعتقاد داشتند اگر توده‌های عظیم اروپا از زیر بار استثمار و بهره‌کشی نظام سرمایه‌داری تحت سیطره‌ی یهود خلاص شوند، در آن صورت برای مدتی طولانی صلح برقرار خواهد شد. نخبگان فکری جامعه آلمان امیدوار بودند بدین ترتیب به صلح و همکاری در بین کشورهای همسایه آلمان دست یابند.

(برگرفته از واژه‌ی یونانی autarkeia به معنی خودبستگی یا خودکفایی): ۱. autarky

۲. همان، صص ۱۰-۱۱.

این یک «اروپای جدید» در حال ساخته شدن بود و دقیقاً همان چیزی که جامعه جهانی یهود، باید با هر قیمتی، هر چند به بهای به خاک کشاندن تمدن مسیحی اروپا، از ایجاد آن جلوگیری می‌کرد. زیرا اگر انجام چنین طرح و نقشه‌ای توفیق می‌یافت از آن پس کشورهای اروپایی، یکی پس از دیگری، از سلطه یهود خارج می‌شد.^۱

در آن سال‌های قبل از شروع جنگ، افکار عمومی اروپا به تدریج نسبت به این واقعیت وقوف پیدا می‌کرد که نه فقط رسانه‌های خبری و مطبوعاتی، بنگاه‌های انتشاراتی، مراکز تولید فیلم، بلکه مؤسسات بزرگ صنعتی، تولیدی، تجاری و بانک‌ها در امریکا و اروپا تحت سلطه یهودی‌ها قرار گرفته است. از نظر سازمان‌ها و کانون‌های قدرتمند و ذی نفوذ یهود، بخش عمده‌ی این آگاهی و اطلاع رسانی از ناحیه آلمان هیتلری بود. این روند در اروپا به هیچ وجه به نفع سرمایه‌سالاران یهودی نبود و باید هر چه زودتر فضای فکری نه اروپا و جهان غرب، بلکه دنیا تغییر پیدا می‌کرد.

«بدین ترتیب بود که یهودیان، با تحریف مفاهیم نژادی انحصارگرایانه قوم یهود، چنین وانمود کردند که آلمانی‌ها تنها گروهی هستند که مدعی برتری نژاد قوم خود (ژرمن یا در واقع نژاد آریایی) بر سایر ملل و اقوام دنیا می‌باشند. آنان به مخدوش ساختن تئوری نژاد پرداخته و این مطلب را در آن جا دادند که آلمان می‌خواهد دنیا را فتح کند.»^۲

آلمانی‌ها به اشکال مختلف تلاش کردند تا جلوی این قبیل تبلیغات یهودی را بگیرند و واقعیت را آشکار و برای افکار عمومی جهان برملا

۱. لوئیس مارشالکو، صص ۸۵-۸۶.

۲. همان، ص ۸۶.

کنند اما به دلیل سیطره‌ی یهودی‌ها بر رسانه‌های گروهی جهان، آنان به تنهایی قادر به این کار نبودند.

مسموم ساختن اذهان در مقیاس بسیار وسیع و به طور غول‌آسا در سطح همه‌ی جهان اجرا می‌شد. هنگامی هم که دولت آلمان سعی کرد جلوی این مسائل کذب را در داخل کشور بگیرد بلافاصله به ظلم و استبداد و دیکتاتوری متهم شد.^۱

همه‌ی این‌ها، زمینه‌های مساعد و بهانه‌های مناسبی بودند تا توپ جنگ در زمین آلمان‌ها انداخته شود. اردوگاه جنگ افروزان، متشکل از سرمایه‌داران، سازمان‌های قدرتمند و اشخاص متنفذ یهودی، به طور نیمه آشکار در اروپا و امریکا برپا شده بود. به طوری که نوشته‌اند: در خلال سال‌های پایانی دهه ۱۹۳۰ [۱۹۳۹] اردوگاه طرفدار و متمایل به جنگ عملاً در آلمان وجود نداشت، بلکه در سوی دیگر، افراد جنگ طلب مخالف آلمان، در امریکا، انگلستان و فرانسه به شدت در تکاپو بودند. «حزب جنگ» خواهان نبردی دمکراتیک بود و به این خواسته خود نیز دست یافت. تمامی یهودی‌های سازمان یافته‌ی اروپایی و امریکایی و موارد معدودی از استثناهای درخور توجه، در میان این جنگ‌جویان، مشخص و متمایز بود.^۲

بی‌تردید، تاریخ رسمی جنگ جهانی دوم با دروغ‌ها و تحریفات فراوان مخلوط و همراه شده است. هم درباره‌ی زمان شروع جنگ و هم در خصوص آغازگر جنگ، حرف‌های ناگفته و اسناد منتشر نشده‌ی معتبری وجود دارد. واقعیت آن است که جنگ جهانی دوم از سوی همان صاحبان طلا آغاز شد که جنگ جهانی اول برپا شده بود. اسناد و مدارک

۱. همان، ص ۸۷.

۲. روبرفریسون، ص ۲۴.

تاریخی معتبر نشان می‌دهند که آلمان، ایتالیا و ژاپن صرف نظر از امکانات و قلمرو محدود، در مقایسه با چهار غول بزرگ جهان، یعنی ایالات متحده آمریکا، امپراتوری بریتانیا، فرانسه با تمام مستعمراتش و اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی بسیار کوچک و ناچیز و به قول بعضی نویسندگان و محققان غربی؛ «به منزله کوتوله‌هایی صرف» به حساب می‌آمدند. امروز چه کسی به طور جدی می‌تواند آن گونه که در دادگاه نورنبرگ در سرزمین‌های مغلوب، از سوی فاتحین جنگ ادعا شده، باور کند که این «سه کوتوله‌ی» مورد اشاره در خلال دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی به طور عمدی و آگاهانه در پی تحریک و برافروختن آتش جنگ جهانی بودند؟^۱

جنگ‌افروزان در انگلستان

همان گونه که قبل از جنگ جهانی اول، افرادی چون **برنارد باروخ** یهودی از وقوع آن خبر داده بودند و هم او بعدها با نفوذ خود و یاری کسانی چون **دانیال روفو** اسحاق توانست آمریکا و رئیس جمهور آن کشور را درگیر جنگ کند، در جنگ دوم جهانی نیز، اشخاصی چون **هوربلیشای** یهودی مغربی تبار، وزیر جنگ وقت انگلستان، از ماه‌ها قبل، با پیشگویی! در انتظار چنین حادثه‌ای بود. او در مارس ۱۹۳۹ میلادی، یعنی حدود شش ماه قبل از آغاز رسمی جنگ، با طراحی و ارایه‌ی نقشه‌ای به پارلمان انگلستان، آمادگی نظامی انگلیس را برای جنگ بزرگ و اعزام ۱۹ لشکر جنگی، اعلام و با افتخار و غرور تمام از آن یاد کرد. گزارش و اظهارات **هوربلیشای** یهودی، وزیر جنگ انگلستان، برای

بسیاری از نمایندگان پارلمان شگفت‌آور و سؤال برانگیز بود؛ زیرا نه صحبت جنگ بود و نه زمزمه‌ای در این باره. وزیر جنگ یهودی انگلستان همه چیز را پیش‌بینی کرده بود. او با تغییر بسیاری از فرماندهان و رؤسای عالی‌رتبه ارتش انگلیس، هم‌کیشان و دوستان یهودی خود را جایگزین آن‌ها کرد. بسیاری از مقامات بلند پایه‌ی ارتش از جمله **سر سیریل دورل** رئیس ستاد ارتش با برخی اقدامات و تمیهدات مرموز وادار به استعفا شد. در رأس تجهیزات نظامی یک یهودی به نام **مونتساگ** و در رأس پشتیبانی قوا و قشون نظامی، یکی از دوستان یهودی به نام **ایزیدور سالمن (سلیمان)** منصوب شد.

نیروی هوایی و هواپیماهای جنگنده تحت ریاست و اداره‌ی **سامسون** یهودی درآمد. تحرکات بی‌سابقه **هوربلیشا** وزیر جنگ، به قدری مایه‌ی تعجب مردم و بسیاری از مقامات دولتی و نمایندگان مجلس انگلستان شد که فوری او را استیضاح کردند. او با انواع حیل و ترفندها، مجدداً با کسب رأی اعتماد به کار خود ادامه داد.^۱ او حتی «چرچیل» را تحت تأثیر و اراده‌ی خود قرار داده بود. در فرانسه نیز وضعیت چندان تفاوتی با انگلستان نداشت. جالب‌تر این که در اتحاد شوروی سوسیالیستی نیز چنین اوضاعی حاکم بود. به طوری که تعدادی از فرماندهان کل ارتش سرخ و رؤسای نیروهای پلیس و افسران بلند پایه، یهودی بودند و یهودی تبار. ایالات متحده‌ی امریکا نیز وضعیت بهتری نداشت. به خصوص این که در آن کشور شرایط و موقعیت «گذار» ساری و جاری بود. یعنی مرکزیت جهانی صهیونیسم در حال انتقال از انگلستان به امریکا بود. بنابراین، اوضاع امریکا بیش از بقیه تحت نفوذ کانون‌های

قدرت پس پرده قرار داشت. برپا کنندگان اردوگاه‌های پنهان جنگ در فرانسه و انگلستان با لحظه‌شماری مترصد فرصت بودند.

تهاجم مرموز

در ۳۰ مارس ۱۹۳۹، حدود پنج ماه قبل از آغاز جنگ، چمبرلین ضمانت نامه‌ای به لهستان فرستاد. کلنل یوزف بک وزیر امور خارجه لهستان این تضمین را پذیرفت. تضمینی که انگلستان به لهستان داد مستقیماً به جنگ در اروپا انجامید. هیتلر صرف نظر از ترس، خشمگین نیز شد. یقیناً لهستانی‌ها فکر می‌کردند که قدرت‌های غربی تضمینی را که داده‌اند محترم خواهند شمرد. و در این صورت پیروزی باز هم از آنان خواهد بود. این انگلستان و فرانسه بودند که به این توهم لهستانی‌ها پر و بال دادند. از این رو، دولتمردان انگلیسی و فرانسوی لهستان را به عمد به فاجعه کشاندند.^۱

از سوی دیگر، هم هیتلر و هم زمامداران ژاپن؛ جدا از ریختن طرح یک جنگ جهانی، که غالباً به آن متهمشان می‌کنند، یقین داشتند که جنگ جهانی آن‌ها را به خاک سیاه خواهد نشاند. هم هیتلر و هم ژاپنی‌ها در نظر داشتند بدون جنگی تمام عیار به یک رشته منافع کوچک دست یابند. آن‌ها واقعاً به بی‌میلی قدرت‌های جهانی در اقدام به جنگ، امید بسته بودند.^۲

این در حالی بود که جنگ سالاران پشت پرده به گونه‌ای دیگر می‌اندیشیدند و برنامه‌ریزی می‌کردند.

۱. ای. جی. پی. تیلر، جنگ جهانی دوم، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۱۱.

در همین وضعیت و شرایط بود که دست‌هایی نامریی از آستین بیرون آمد و تهاجم و تجاوز مرموزی از داخل خاک لهستان علیه آلمان، در منطقه‌ی مرزی «گلیویتز»^۱، در ساعات اولیه‌ی بامداد ۳۱ اوت ۱۹۳۹ آغاز شد که بر اثر آن هزاران آلمانی به طرز وحشتناکی به خاک و خون کشیده شدند. همه منتظر پاسخ **هیتلر** بودند؛ زیرا او در شرایطی قرار گرفته بود که ناگزیر به دفاع و مقابله به مثل بود. همه‌ی نقشه‌ها طبق برنامه اجرا می‌شد.

هیتلر در پاسخ به غرور ملی آلمانی‌ها و در جهت حراست از تمامیت و امنیت کشور، در رایشستاگ^۲ برای پاسخ‌گویی به آتش دشمن اعلام آمادگی کرد. قوای آلمانی در روز ۳۱ سپتامبر ۱۹۳۹ وارد خاک لهستان شدند و به همین بهانه، آغاز جنگ به نام او ثبت و ضبط شد. فرانسه و انگلستان در حال انتظار، به فاصله کمتر از دو روز، در سوم سپتامبر، به بهانه‌ی تعهد و پیمان دفاعی با لهستان، به آلمان اعلان جنگ دادند. درباره‌ی آمادگی قبلی انگلستان و فرانسه برای جنگ، این نکته‌ی شگفت‌انگیز، کافی است که در انگلستان طی چند روز، دو میلیون نفر زن و کودک و سالخورده را از مناطقی که گمان می‌رفت در خطر حملات هوایی قرار دارند به مناطق امن بردند. فرانسوی‌ها نیز ظرف همین مدت، ۱۱۰ لشکر، ۳۲۸۶ تانک و ۱۶۰۰ توپ آماده کردند.^۳

امریکا وارد می‌شود

از نظر برپا کنندگان جنگ، زمینه برای ورود امریکا و شوروی

۱. Glewitz

۲. Reichstag

۳. همان، ص ۴۵.

(علی‌رغم تفاوت دیدگاه‌ها و ساختار نظامی و سیاسی آن دو کشور) فراهم بود. «روزولت» رئیس جمهور وقت امریکا اگر چه دارای تبار یهودی بود اما از نظر آگاهان به اسرارِ پشتِ پرده‌ی کاخ سفید، این برنارد باروخ یهودی بود که او را اداره می‌کرد و به طور غیر رسمی رئیس جمهور بود. افراد دیگری چون؛ قاضی سموئیل روزمن، هانری مورگنتهو سینیور، قاضی بنیامین ن. کاردوزو، فلیکس فرانکفورت، آلبرت انیشتین و اپنهايمر از جمله یهودیانی بودند که مشاوران غیر رسمی رئیس جمهور در حوزه‌های مختلف و همه خواهان ورود امریکا به جنگ بودند؛ آن هم علی‌رغم مخالفت ۸۳ درصد مردم امریکا.^۱

ناگفته نماند که از میان هفتاد و دو (۷۲) نفر از مشاوران روزولت، پنجاه و سه (۵۳) نفرشان یهودی بودند.^۲ فرانکلین روزولت علی‌رغم بی‌طرفی ایالات متحده در جنگ دوم، به طرز مرموزی قدرت‌های محور را به حمله تحریک می‌کرد. او بدون تصویب کنگره، پنجاه (۵۰) ناوچه به بریتانیا داد. روزولت همچنین صدها میلیون گلوله مهمات برای بریتانیا فرستاد و به کشتی‌های امریکا دستور داد که وارد مناطق جنگی شوند و حتی مهمات زیردریایی‌های آلمان را متصرف شد. اما آلمانی‌ها از انتقام‌گیری اجتناب می‌کردند زیرا می‌دانستند - آن چنان که در سال ۱۹۱۷ شاهد آن بودند - ورود امریکا به جنگ همه چیز را به ضرر آن‌ها دگرگون خواهد ساخت.^۳ فرانکلین روزولت، همانند وودرو ویلسون، مبنای مبارزات انتخاباتی دور دوم خود را بر تعهد به عدم ورود امریکا

۱. ر. ک: لوئیس مارشالکو، صص ۹۶-۹۸

۲. همان، ص ۱۱۰

۳. جیمز پرلاف، ص ۱۹۸.

به جنگ می‌گذاشت و حتی در یک سخنرانی در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۰ به صراحت خطاب به مردم این کشور اعلام کرد:

«من قبلاً این را گفته‌ام، اما دوباره و دوباره آن را خواهم گفت: پسران شما قرار نیست که به هیچ جنگی در خارج ایالات متحده فرستاده شوند.»^۱ علاوه بر این، مطابق نظرخواهی انجام شده توسط مؤسسه گالوپ، هشتاد و سه (۸۳) درصد مردم امریکا مخالف شرکت این کشور در جنگ اروپا بودند.^۲ با این حال، همان جریان قدرتمند ذی‌نفوذی که جنگ منافع آن‌ها را تأمین می‌کرد با تمام تکاپو درصدد برآمدند تا امریکا را وارد جنگ کنند. در سال ۱۹۴۰، در سفارت امریکا در لندن، کارمند مسئول رمز به نام **تیلر کنت**^۳ رمز پیام‌های محرمانه‌ای را بین **چرچیل** و **روزولت** کشف کرد که از تصمیم **روزولت** برای شرکت دادن ایالات متحده در جنگ حکایت می‌کرد. **کنت** تلاش کرد که بخشی از سند را مخفیانه به خارج از سفارت منتقل کند، به این امید که زنگ خطر را برای مردم امریکا به صدا درآورد، اما او دستگیر شد و در طول مدت جنگ در یکی از زندان‌های بریتانیا محبوس ماند.^۴ چندی بعد از دستگیری **کنت**، نزدیکترین مشاور **روزولت**، **هری هاپکینز** که رابطه‌ای بسیار سری با رئیس‌جمهور امریکا داشت و در کاخ سفید زندگی می‌کرد، در ژانویه ۱۹۴۱ به ملاقات **وینستون چرچیل** رفت و گفت: «رئیس‌جمهور تصمیم گرفته است که ما با هم برنده جنگ باشیم. مبادا در این مورد دچار اشتباه شوی. او مرا به این جا فرستاده است تا به شما بگویم با هر قیمتی و با

۱. همان، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۹۸.

۳. Tyler kent

۴. همان، ص ۹۶.

هر هزینه‌ای شما را تا پایان کار همراهی خواهد کرد و مهم نیست چه برایش در این راه پیش آید.^۱

در شوروی، ساختار حاکمیت بر خلاف امریکای کاپیتالیستی، کمونیستی بود اما میزان حضور و نفوذ یهودی‌ها در کرملین، فصل مشترکی میان این دو بود که در پس پرده، همه‌ی تدابیر و تصمیمات را اتخاذ می‌کرد.

شوروی در جنگ

تبلیغات و شعارهای فریبنده کمونیستی مبنی بر «آزادی خلق» و «حکومت کارگران» طی حدود نود سال گذشته این واقعیت را در هاله‌ای از اسرار نگه داشته است که «در کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست از پنجاه و نه (۵۹) نفر عضو اصلی، پنجاه و شش (۵۶) نفر یعنی نود و پنج درصد آن‌ها یهودی بودند و برخی دیگر مثل ژوزف استالین اگر چه خود به ظاهر یهودی نبودند اما دارای همسر یهودی بودند. در سال ۱۹۳۶ میلادی یعنی زمان پاکسازی و جابه‌جایی عظیم قومی و نژادی در مناطق مختلف شوروی، از مجموعه‌ی جمهوری‌های شوروی، از میان چهل و نه (۴۹) نفری که همگی سمت دبیر کلی حزب کمونیست را به عهده داشتند، چهل و یک (۴۱) نفر یهودی بودند. بر پایه برخی آمارها، چندین سال قبل از آغاز جنگ جهانی دوم (یعنی حدود سال ۱۹۳۳)، از میان پانصد و سه (۵۰۳) نفر حکام ولایات و سرحدات اتحاد جماهیر شوروی، چهارصد و شش (۴۰۶) نفر آن‌ها یهودی بودند. همچنین از میان بیست و سه (۲۳) نفر مقامات محلی مسکو، فقط

چهار (۴) نفر غیر یهودی و بقیه یعنی نوزده (۱۹) نفر یهودی بودند. همچنین در سال ۱۹۴۱، یعنی در خلال جنگ جهانی دوم، مقامات و فرماندهان ارتش‌های اروپایی هنگام گذر از مرزهای شوروی، با مشاهده‌ی چنین واقعیت‌ها و مواردی، نسبت به ماهیت یهودی حکومت شوروی دچار شوک می‌شدند. از مرز لهستان به این طرف، در تمام ولایات تا «استالینگراد» یهودی‌ها به طور انحصاری رهبری و اداره‌ی شهرها را در دست داشتند. کمیسرهای مسؤول مزارع اشتراکی و فرماندهان نیروهای پلیس، عمدتاً یهودی بودند. تمام فرماندهان، افسران پلیس مخفی و مقامات رهبری شوروی که توسط آلمانی‌ها دستگیر می‌شدند، عمدتاً به این قوم تعلق داشتند.^۱

با استناد به این واقعیت‌ها، به خوبی می‌توان استدلال کرد که چرا فرانسه و انگلستان در روز سوم سپتامبر ۱۹۳۹، یعنی کمتر از دو روز بعد از عکس‌العمل آلمان هیتلری، به بهانه پیمان دفاعی یا مرزی با لهستان، به آلمان اعلام جنگ دادند، اما وقتی اتحاد جماهیری سوسیالیستی شوروی در هفدهم سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی دو هفته بعد، به لهستان تجاوز نمود و بخش وسیعی از خاک آن کشور را به اشغال خود درآورد و کشتار فراوانی مرتکب شد، این دو کشور نه تنها سکوت کردند بلکه با اقدامات روس‌ها همراهی کرده و موافقت نشان دادند و حتی روس‌ها در جبهه مشترک متفقین، هم‌پیمان انگلستان، فرانسه و آمریکا به نبرد ادامه دادند. همکاری و همسویی آمریکا و شوروی در خلال جنگ به حدی بود که ایالات متحده بیش از ۱۱ میلیارد دلار کمک به صورت وام و اجاره در اختیار اتحاد جماهیر شوروی گذاشت. تحت پوشش «وام و

۱. ر. ک: لوئیس مارشالکو، صص ۱۰۶-۱۰۷

اجاره»، شوروی ۱۴۰۰۰ هواپیما، تقریباً تعداد نیم میلیون (۵۰۰/۰۰۰) دستگاه تانک، کامیون و سایر وسایط نقلیه و بیش از ۴۰۰ کشتی جنگی دریافت کرد. بدون تزریق این همه وسایل و اجناس، توانایی روس‌ها در پس زدن ارتش آلمان از خاکشان مورد تردید است. همه این کمک‌ها زیر نظر مشاور ارشد فرانکلین روزولت، هری هاپکینز^۱ انجام می‌شد. پس از جنگ، دو کمیسیون متشکل از اعضای کنگره به بررسی اسناد و مدارکی پرداختند که حاکی از آن بود؛ وی مواد هسته‌ای و نقشه‌های سرقت شده بمب اتمی نیز به روس‌ها داده است.^۲

در آن سوی درگیری، آدولف هیتلر به صراحت اعلام کرد که بانکداران و سرمایه‌داران یهودی در عرصه‌ی جهانی، آتش‌افروز اصلی جنگ جهانی دوم هستند. او با اشاره به سلطه‌ی انحصاری یهود بر مطبوعات، سینما، تبلیغات رادیویی، تئاتر، ادبیات و نیز اقتصاد اروپا، شگردها و اهرم‌های قدرت آن‌ها را برای تعقیب یک کارزار ایدئایی در بعضی کشورهای جهان و رمز موفقیت آن‌ها را در ایجاد یک کشمکش و درگیری جهانی کاملاً پوچ اما سودمند برای منافع یهود بین‌الملل آشکار و افشا کرد. او در سخنرانی ۳۰ ژانویه ۱۹۳۹ در رایشتاگ^۳ ضمن هشدار به جنگ‌افروزان افزود:

«اگر محافل مالی بین‌المللی یهودی در داخل و خارج اروپا می‌بایست موفق شوند مردمان را به یک جنگ جهانی [دیگر] بکشانند، نتیجه آن نه بلشویک‌سازی کره زمین و به همراه آن پیروزی یهودیت [همانند جنگ اول]، بلکه نابودی خود آن‌ها در اروپا خواهد بود... زیرا دوره‌ای که

۱. Harry Hopkins

۲. جیمز پرلاف، ص ۱۰۴.

۳. Reichstag

مردمان غیریهودی، بی‌دفاع تسلیم تبلیغات [آنها] می‌شدند گذشته است.^۱

اسناد و منابع تاریخی مربوط به جنگ جهانی دوم حکایت از آن دارند که مردم آلمان و مقامات بلند پایه آن کشور، هیچ‌گونه تمایل و علاقه‌ای برای چنین جنگی نداشتند. برای نمونه، به دنبال شکست لهستان، **هیتلر** در ششم اکتبر ۱۹۳۹ (یعنی ۳۴ روز پس از شروع رسمی جنگ) در پارلمان آلمان اعلام کرد که مشتاق برقراری صلح است. **هیتلر** در این سخنرانی به صراحت گفت که نسبت به فرانسه هیچ ادعایی ندارد و با انگلستان نیز خواهان روابط دوستانه است. او همچنین اظهار داشت از هر کنفرانسی برای بحث و مذاکره استقبال خواهد کرد. دولت‌های انگلستان و فرانسه پس از اندکی درنگ، پیشنهاد **هیتلر** را علناً رد کردند.^۲

چندی بعد، **هیتلر** نماینده‌ی مخصوص خود را برای مذاکره و ارایه پیشنهاد صلح نزد انگلیسی‌ها فرستاد. تاریخ‌نگاران از این رویداد به عنوان یک واقعه بسیار شگفت‌انگیزی یاد کرده‌اند که رشته وقایع را از هم گسیخت. و چند روزی همه را گیج کرد: در دهم ماه مه ۱۹۴۱ **رودلف هس**^۳ در مقام نماینده پیشوا در یک مزرعه اسکاتلندی از هواپیما فرود آمد. او به عنوان سفیر صلح آمده بود، اطمینان داشت که نیروهای ضد **چرچیل** تحت رهبری **دوک همیلتن**^۴ مشتاقانه شاخه زیتون او را خواهند پذیرفت. **دوک**، که اکنون با رتبه افسری در نیروی هوایی سلطنتی خدمت می‌کرد، پاسخی به خواسته‌های **هس** نداد. **چرچیل** ابتدا داستان ورود **هس** را باور نمی‌کرد. **هس** همان حرف‌های قدیمی را تکرار کرد

۱. روزه گارودی، تاریخ یک ارتداد، ص ۱۰۷-۱۰۸.

۲. آلن جان پرسوال تیلر، جنگ جهانی دوم، ص ۵۵.

۳. Rudolf Hess

۴. Hamilton

که غالباً خود هیتلر نیز تکرار می‌کرد که آلمان و انگلستان دلیلی برای جنگیدن ندارند. هس را جدی نگرفتند و با او چون یک اسیر جنگی رفتار کردند. بعدها به عنوان جنایتکار جنگی محکوم شد. جنایت واقعیش پیشنهاد صلح میان انگلستان و آلمان بود.^۱

اشاره به این مباحث و اسناد از آن حیث ضرور بود که زمینه‌های بروز جنگ جهانی دوم، برنامه‌ریزان پس پرده و ماهیت آن‌ها و نیز بعضی مسائل پیرامونی آن دوران، حداقل تا حدودی برای خوانندگان روشن شود. زیرا بدون تبیین قضایای مورد اشاره، ورود ناگهانی به مقوله‌ی «هولوکاست» یا پیامدها و حوادث دیگر ناشی از آن، سؤال‌ها و ابهامات فراوان در ذهن مخاطب به جای می‌گذاشت.

ماجرایی به نام «هولوکاست»

بحث درباره‌ی «هولوکاست» یا «شوآ»، یعنی همان داستان کشتار شش میلیون یهودی توسط آلمان نازی، در «اتاق‌های گاز» و «کوره‌های آدم سوزی»، حداقل از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، طی شصت سال گذشته، همواره تکرار شده است. درصدها عنوان کتاب تاریخی یا داستانی، صدها فیلم سینمایی و سریال تلویزیونی، به طور هماهنگ به این مسأله پرداخته شده است. تبلیغ و تکرار این موضوع از طریق رسانه‌های جهانی و ثبت و ضبط آن در تاریخ و منابع رسمی جهان، گنجاندن آن در مواد درسی^۱ و تدریس آن در مدارس و دانشگاه‌های اروپا و آمریکا، ایجاد موزه‌ها و بناهای یادبود در این خصوص و بازدید برنامه‌ریزی شده میلیون‌ها کودک، نوجوان و جوان امریکایی و اروپایی از این اماکن، سبب شده تا عموم افراد، مسأله‌ی مزبور را یک واقعیت مسلم تاریخی بپندارند. در ایران نیز سایه‌های همان تبلیغات غربی و صهیونی،

۱. منبع ذیل نمونه‌ای از ده‌ها کتاب درسی در مراکز آموزشی امریکا و اروپاست:

Studying the Holocaust (Issues, Readings and Documents): Ronnie S. Landau; ۱۹۹۸. London and New York

فراوان مشاهده شده و می‌شود. این تبلیغات در جامعه‌ی ما، تا حدود زیادی تأثیر داشته است.

تأثیر روانی تبلیغات مزبور چنان بوده که در مخیله عموم مردم، جنگ جهانی دوم مساوی است با هیتلر، آلمان نازی و موضوع کشتار یهودی‌ها. به گفته‌ی یک محقق برجسته‌ی فرانسوی؛ مردم عموماً گمان می‌کنند که اتاق‌های گاز هیتلری [کشتار یهودی‌ها] واقعیت داشته و هزاران دلیل، مدرک و سند در این مورد وجود دارد. با این حال، با مطالعه و بررسی این دلایل و مدارک، ثابت می‌گردد که این گمان‌ها، هیچ پایه و اساسی ندارند.^۱

در چنین شرایط و فضای سیاسی و روانی، افشای اسرار پس پرده‌ی جنگ جهانی دوم، اثبات واقعیت‌های ناگفته و اثبات تحریفات و دروغ‌های بزرگ تاریخی، تا حدودی دشوار است.

تردیدی نیست که طرفین درگیر جنگ جهانی دوم، (مانند همه‌ی جنگ‌های عالم)، اردوگاه‌هایی برای نگهداری اسیران در قلمرو خود داشتند. اسیران اردوگاه‌های آلمان نیز شامل همه‌ی گروه‌ها، اقوام، نژادها، ملت‌ها و طوایف درگیر در جنگ بودند. بر خلاف ادعاها و تبلیغات رایج، این موضوع امروز به خوبی اثبات گردیده که آلمان نازی به رهبری آدولف هیتلر و مقامات بلند پایه‌ی آن کشور، علی‌رغم نفرتی که از یهود وجود داشت، هیچ طرح و برنامه‌ی مدون و مشخصی برای نابودی ملت یا قومی، از جمله یهود، نداشتند.

یافته‌های تحقیقاتی حکایت از آن دارند که در خلال جنگ، سران آلمان تصمیم گرفتند در صورت پیروزی و اتمام جنگ، یهودی‌ها را به

مادآگاسکار منتقل کنند و مهاجرت دهند. لیکن با پیشروی نیروهای آلمانی در سرزمین شوروی، آن‌ها در برنامه‌ی خود تجدید نظر کردند و به جای مادآگاسکار عبارت شرق را به کار بردند. در ژانویه ۱۹۴۲ رینهارد هیدریش^۱ رئیس گشتاپو به مقامات برلین خبر داد که پیشوا^۲ انتقال تمامی یهودیان به جانب سرزمین‌های شرق را تصمیم گرفته است و به این ترتیب، این برنامه را جایگزین مهاجرت دادن آنان به ماورای دریاها که پیش از این طرح‌ریزی شده بود، کرده است.^۳

در سند دیگری، به برنامه‌ی اسکان یهودیان در یک سرزمین واحد، چنین اشاره شده است: در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۰ هیدریش به ریبین تروپ خبر داد که میل دارد، هر چه زودتر راه‌حل نهایی را عملی نماید: «در اثر حضور فعلی حدود سه میلیون و دویست و پنجاه هزار نفر (۳/۲۵۰/۰۰۰) یهودی در سرزمین‌هایی که امروز تحت حاکمیت آلمان قرار دارند، مسأله فراگیری مطرح می‌گردد؛ این مسأله را دیگر نمی‌توان به وسیله مهاجرت حل کرد: زین پس، یک راه‌حل نهایی سرزمینی ضرورت می‌یابد.^۴ در همان دوره، هیملر گزارشی خطاب به هیتلر فرستاد که در آن چنین نتیجه‌گیری شده بود: «امیدوارم که به لطف مهاجرت تمامی یهودیان به جانب آفریقا یا در یک مستعمره، مسأله یهود به صورت قطعی و نهایی حل گردد». هیتلر با این پیشنهاد موافقت کرد؛ چه روز ۱۰ فوریه ۱۹۴۲، Rademacher، مسئول «آلمان III» در وزارت امور خارجه، در یک نامه رسمی نوشت: «در این فاصله، جنگ

۱. Reinhard Heydrich

۲. Fuhrer

۳. روژه گارودی، تاریخ یک ارتداد، ص ۱۲۷.

۴. همان، ص ۱۲۹، به نقل از مدرک شماره ۴۶۴ محاکمه آیشمن در اورشلیم.

با اتحاد شوروی به ما امکان داده است که سرزمین‌های جدیدی را برای راه حل نهایی در اختیار داشته باشیم. در نتیجه پیشوا تصمیم گرفته است که یهودیان را نه به سوی ماداگاسکار، بلکه به جانب شرق روانه کند.^۱

این مسأله هم در خلال محاکمه‌ی سران و مقامات بلند پایه و نیز افسران اسیر آن کشور، در دادگاه نورنبرگ و هم پس از بازخوانی و انتشار پاره‌ای مدارک و اسناد بایگانی شده‌ی آرشیوهای محرمانه‌ی جنگ جهانی دوم و اظهارات شاهدان و بازماندگان اردوگاه‌ها ثابت شده است. حتی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، در جریان بررسی اسناد آرشیوهای محرمانه‌ی کرملین، خاطرات ۷۵ هزار صفحه‌ای «جوزف گوبلز» وزیر تبلیغات آلمان نازی، بازیابی شد و «دیوید ایروینگ»^۲ پژوهشگر برجسته‌ی انگلیسی پس از مطالعه، بررسی و ویرایش، نسبت به انتشار آن اقدام کرد. اما گروه‌های فشار یهودی و کانون‌های قدرتمند صهیونی غرب با حملات همه جانبه به ناشر امریکایی کتاب و ویراستار آن، تبلیغات وسیعی در جهان به راه انداختند و این اقدام علمی—پژوهشی را یک حرکت «آنتی سمیتیستی» (ضد یهودی) قلمداد کردند. یادداشت‌های روزانه گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر از جمله صدها مدرک و شاهد معتبر و مستند کاملاً در تضاد با ادعاهای صهیونیست‌ها مبنی بر کشتار برنامه‌ریزی شده‌ی یهودی‌ها در اردوگاه‌های آلمانی است.

در همین راستا، مدارک و شواهد معتبر و متقن مشابه دیگری که در

۱. همان، ص ۱۳۰.

۲. دیوید ایروینگ، مورخ و پژوهشگر انگلیسی به جرم نفی و رد هولوکاست، در اسفند گذشته، پس از مدتی بازداشت در کشور اتریش، مورد محاکمه قرار گرفت و به سه سال زندان محکوم شد. این نویسنده‌ی انگلیسی هم اکنون دوران محکومیت خود را در یکی از زندان‌های اتریش سپری می‌کند.

تکذیب و افشای ماجرای «هولوکاست» تاکنون از سوی برخی نویسندگان، محققان و مورخان منتشر شده است، هر کدام به نحوی از سوی کانون‌های ذی نفوذ یهودی در امریکا و اروپا توقیف و جمع‌آوری شده و با نویسندگان و انتشار دهندگان آن‌ها برخوردهای شدید سیاسی و قضایی صورت گرفته است.

تکاپو برای مهار تیفوس

درباره‌ی زمان و چگونگی پیدایی ماجرای «هولوکاست»، اسناد و یادداشت‌های به جامانده‌ی موجود و معتبر حکایت از آن دارند که در اواسط سال ۱۹۴۲ میلادی، بیماری تیفوس در بعضی اردوگاه‌های متعلق به آلمان، از جمله اردوگاه «آشویتس»^۱ در لهستان و حتی داخل شهر شیوع یافته بود. خاطرات روزانه‌ی دکتر «یوهان پل کرمر» پزشک وقت اردوگاه در همان سال، به صراحت گویای این واقعیت است. به طوری که نوشته‌اند: بیماری تیفوس حتی قبل از وقوع جنگ، به صورت مخفی و اعلام نشده در شوروی وجود داشت. این بیماری در همان زمان در اروپای مرکزی نیز مشاهده شده بود. امریکایی‌ها در سال ۱۹۴۳ میلادی در جنوب ایتالیا برای مهار بیماری تیفوس، دچار مشکل و بحران شدند. حتی در آخرین ماه‌های جنگ، در سال ۱۹۴۵، یک اپیدمی در اردوگاه «برگن - بلسن» شیوع یافت به طوری که آلمانی‌ها قادر به مهار آن نبودند. البته در آن زمان اوضاع عمومی آلمان بسیار از هم پاشیده، اسفبار و غم‌انگیز بود. هیچ‌گونه مواد غذایی و دارویی به اردوگاه نمی‌رسید. نیروی هوایی متفقین از ماه‌ها قبل، راه‌ها، جاده‌ها و مسیرهای قطار

(راه‌آهن) را بمباران می‌کرد. صحنه‌های وحشتناکی که انگلیسی‌ها پس از دستیابی به اردوگاه دیدند، مربوط به شیوع تیفوس بود. آلمانی‌ها نیز از این امر مستثنی نبودند. بنابراین اقدامات شدیدی برای قرنطینه محل صورت گرفته بود. در شهر آشویتس در برخی کوچه‌ها مردم به کلی در اثر ابتلا به بیماری تیفوس هلاک شده بودند.^۱

منابع معتبر و مستقل حکایت از آن دارند که آلمانی‌ها برای مهار بیماری تیفوس در اردوگاه‌های خود، اگر چه به دلیل محاصره زمینی و هوایی از سوی متفقین با انواع و اقسام کمبود امکانات و محدودیت‌ها مواجه بودند، با این حال، با اتخاذ برخی تدابیر و تمهیدات تلاش می‌کردند حتی‌المقدور این بیماری مهلک و مسری را مهار کنند و از بین ببرند. از جمله‌ی تمهیدات، استفاده از برخی مواد ضد عفونی کننده از قبیل «زیکلون»^۲ برای از بین بردن حشرات ناقل بیماری و پاکسازی و سالم‌سازی محیط اردوگاه‌ها و بلوک‌ها بود. براساس مدارکی که بعدها بعضی محققان در همان سال‌های اولیه پس از پایان جنگ، در آرشیو دادگاه نورنبرگ به دست آوردند، این مسأله ثابت شده است که آلمانی‌ها نه فقط اردوگاه‌های اسیران، بلکه ساختمان‌های نظامی و غیر نظامی، آپارتمان‌ها و سربازخانه‌های خود را نیز از این طریق پاکسازی و سالم‌سازی می‌کردند.^۳

عکس‌هایی که از سوی متفقین از افراد و اجساد این اردوگاه‌ها تهیه و منتشر شد، مربوط به ضعف و لاغری ناشی از تیفوس بود و کشتاری در میان نبود. انگلیسی‌ها خود نیز در مهار آن دچار مشکلات بسیار شدند،

۱. روبر فوریسون، ص ۱۲۹.

۲. Zyklon

۳. همان، صص ۱۸۷ - ۱۹۸.

آن چنان که بسیاری از اسیران می‌مردند. بنابراین، آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها نبودند که در «برگن - بلسن» می‌کشتند بلکه این تیفوس بود که کشتار می‌کرد. البته بیماری‌های واگیر و مسری دیگری نیز وجود داشتند که همزمان شایع می‌شدند و سوء تغذیه نیز عامل دیگری در شیوع آن‌ها بود.^۱

البته نه فقط اسیران بعضی اردوگاه‌ها، بلکه حتی مقامات و مسؤولان و دست‌اندرکاران آلمانی اردوگاه‌ها و حتی پزشکان نیز قربانی این بیماری بودند.

براساس خاطرات روزانه دکتر «یوهان پل کرمر» که در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۴۲، یعنی اواسط تابستان به عنوان پزشک مخصوص وارد اردوگاه آشویتس شد؛ چهار ماه پیش از آن بود که مقامات آلمانی تلاش می‌کردند تا بیماری تیفوس را مهار کند و از بین ببرند.^۲ پزشکانی که در اردوگاه استخدام شده بودند نیز باج خود را به تیفوس پرداختند. دکتر «ماریان سیپلووسکی» از ورشو عهده‌دار رسیدگی به اسیران جنگی شوروی بود که در اثر بیماری تیفوس جان باخت. دکتر «پوپیرش» همکار قبلی دکتر «یوهان پل کرمر»، و دکتر «کیزر» سرپرست کشیک این اردوگاه نیز از همین بیماری جان سپردند.^۳

براساس مدارک موجود، فاجعه‌ای که بر اثر گسترش بیماری تیفوس در اردوگاه برگن - بلس بوجود آمد، با حملات هوایی امریکا و انگلیس که به طور جدی مانع رسیدن محموله‌های دارو و غذا و مهمتر از همه مانع تحویل محموله‌های آب آشامیدنی بود، تشدید می‌شد. از سوی

۱. همان.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. همان، ص ۸۰.

دیگر، آلمان نیز که در واپسین مراحل پایداری قرار داشت؛ دیگر نمی‌توانست در برابر سیل آوارگان بخش شرقی سرزمین خود که به دلیل تهاجم شوروی به صورت گروه‌های میلیونی از راه می‌رسیدند مقاومت کند و از عهده‌ی آنها بر آید. این کشور حتی قادر نبود برای ارتش خود امکانات لازم فراهم و برای مردم عادی مواد غذایی مورد نیاز را تأمین کند. آلمانی‌ها حتی برای وضعیت فاجعه‌آمیز اردوگاه‌های مختلف خود که نگهبان و مسئولان آن نیز به علت سرایت بیماری تیفوس با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند، نمی‌توانستند چاره‌اندیشی کنند. بنابراین **هیملر** به افسران آلمانی اجازه داد با متفقین و به ویژه با انگلیسی‌ها تماس برقرار کنند و به آن‌ها هشدار دهند که در جریان پیشروی خودشان به سوی ورطه‌ی خطرناکی از بیماری‌های عفونی و مسری روی می‌آورند.

پس از این اقدام، مذاکراتی میان طرفین صورت گرفت و به این ترتیب در اطراف اردوگاه برگن - بلس در منطقه‌ی وسیعی آتش بس اعلام شد.

نظامیان آلمانی و انگلیسی از طریق یک توافق دو جانبه وظیفه‌ی کنترل و مراقبت از اردوگاه مزبور را بین خود تقسیم و به طور مشترک در این زمینه تلاش کردند.^۱

اسناد و اطلاعات موجود گویای این واقعیت است که انگلیسی‌ها و فرماندهان و مقامات مسؤول در جبهه متفقین به خوبی از ماجرای بیماری مهلک تیفوس در اردوگاه‌های آلمان که موجب کشتار وسیعی شده بود، اطلاعات کافی داشتند.

آن گونه که محققان و مورخان نیز تصریح کرده‌اند؛ شبکه‌های صهیونی پس از جنگ، از طریق نفوذ و سلطه‌ی خود بر محافل سیاسی و مراکز آرشویی غرب، نه تنها بر واقعیت‌های گفته شده، سرپوش گذاردند، بلکه از موضوع استفاده از «زیکلون» به منظور ضد عفونی بلوک‌های اردوگاه‌ها در جهت مبارزه و مقابله با بیماری تیفوس سوءاستفاده کرده و از آن به کشتار اسرای جنگی و یا یهودیان به وسیله‌ی «اتاق‌های گاز» یاد کردند. آنها از طریق تحریف واقعیت‌ها مسائل را به گونه‌ای که امروز در دنیا شایع است وانمود ساختند. همچنین، سوزاندن اجساد مردگان و قربانیان بیماری تیفوس و نیز البسه و اشیای متعلق به آنها، تنها روش علمی تجویز شده‌ی مؤثر آن زمان بود که می‌توانست از سرایت بیشتر بیماری تیفوس جلوگیری نماید. بنابراین تیم‌های پزشکی در اردوگاه‌ها برای جلوگیری از گسترش بیماری مزبور، تنها راه چاره را سوزاندن اجساد مردگان مبتلا به بیماری تیفوس می‌دانستند. لیکن پس از جنگ، محافل صهیونیستی با تحریف واقعیت‌ها و با شیوه‌ها و شگردهای خاص تبلیغاتی خود، مسأله‌ی «کوره‌های آدم سوزی» را مطرح و ادعا کردند که اسیران یهودی را ابتدا در «اتاق‌های گاز» خفه کرده و به هلاکت رسانده‌اند و سپس در کوره‌های آدم سوزی سوزانده و خاکستر کرده‌اند.^۱

بنابراین، اماکنی که بعدها، از سوی کانون‌های صهیونیستی و مراکز تبلیغاتی غرب به «کوره‌های آدم سوزی» معروف شد، در واقع همان مکان‌ها یا **مرده‌سوزخانه‌هایی** بودند که آلمانی‌ها، برای پیش‌گیری از سرایت بیماری تیفوس تدارک دیده بودند و از طریق آن‌ها اجساد

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر؛ ر. ک: افسانه قتل عام یهود، زین العابدین صدیق (ابومحی الدین) نشر هلال، چاپ اول، ۱۳۷۲.

مردگان و البسه مبتلایان به بیماری تیفوس را می‌سوزاندند و خاکستر می‌کردند.

شیوع بیماری‌های متعدد و مسری در اردوگاه‌ها و نیز در سراسر اروپای درگیر جنگ، چنین تدارکاتی را در مورد اجساد مردگان مبتلا به تیفوس الزامی می‌ساخت.^۱

البته داستان «اتاق‌های گاز» فرضیه‌ها و پرسش‌های علمی خاص خود را دارد. به عقیده‌ی کارشناسان عالی‌رتبه در این موضوع، اگر در خصوص اتاق‌های گاز با شما صحبت کردند، پرسید: «یک اتاق گاز چیست؟» «چگونه جایی است؟» از چه نوع گازی در آن استفاده می‌کنند؟ «چگونه گاز را در آن وارد می‌کنند؟» و به خصوص سؤال کنید: «چگونه می‌توان برای خارج کردن اجساد به اتاق گاز وارد شد؟» باید به محل رفت و اتاق‌های گاز را از نزدیک دید؛ یا حداقل آثار بازمانده و خرابه‌های آن را مشاهده کرد. باید چشم‌ها را باز کرد، عکس گرفت و اندازه‌گیری نمود. باید اسنادی نظیر نقشه‌ها، دستورات، صورت هزینه‌ها را بررسی کرد. از سازندگان آن سؤال کرد و کتاب‌های تخصصی در مورد گازهای مختلف را مطالعه کرد. باید به ابزار و وسایل مورد استفاده، نظیر کوره‌های سوزاندن اجساد توجه کرد.^۲

افشای تدریجی این واقعیت‌ها از سوی بعضی نویسندگان، مورخان و محققان مستقل غرب، نویسندگان و مورخان وابسته به اردوگاه متفقین و کانون‌های یهودی را در عرصه‌ی جهانی رسوا و شرم‌نده کرد؛ به طوری که تعدادی از آن‌ها با اعتراف به بخش‌هایی از واقعیت‌های مزبور درصدد تبرئه و تطهیر خود اقدام کردند.

۱. روبر فوریسون، ص ۱۲۷.

۲. همان، ص ۶۲-۶۳.

در اوت ۱۹۶۰، اتفاق عجیبی رخ داد. در این روز هفته نامه آلمانی «دی سایت» با چاپ مقاله‌ای، به قلم دکتر مارتین پروتزات عضو انستیتو تاریخ معاصر مونیخ تحت عنوان «عدم وقوع کشتار با گاز در داخائو» اقدام کرد. وی که یک ضد نازی متعصب است پیش از این با انتشار خاطرات ادعایی (منتسب) به رُڈلف هس، یکی از سه فرمانده اردوگاه آشویتس، به شهرت رسیده بود. وی در سال ۱۹۷۲ نیز به سمت مدیر انستیتو تاریخ معاصر مونیخ انتخاب شد.

مارتین پروتزات در نوشته‌ای برای هفته‌نامه آلمانی مورد اشاره به صراحت اعلام کرد: «هرگز اتاق گاز»ی برای کشتار انسان‌ها، نه در داخائو و نه در هیچ یک از اردوگاه‌های رایش سابق وجود نداشته است.^۱

در همان ایام یک ژنرال امریکایی به نام اونراین اعلام کرده بود که اتاق گاز ادعایی در اردوگاه داخائو یک اتاق دوش ساده بیش نبوده است. وی در عین حال گفته بود که کوره آدم‌سوزی اردوگاه داخائو که در معرض بازدید عموم قرار داده‌اند نیز نه از سوی نازی‌ها، بلکه توسط زندانیان اس. اس (نظامیان اسیر آلمانی در دست متفقین) و به دستور زندانبانان امریکایی ساخته شده‌اند.^۲

انکار شاهدان

اسناد و مدارک موجود، امروز به خوبی ثابت می‌کند که چیزی به نام «اتاق‌های گاز» در اردوگاه‌های رایش سوم، از آغاز تا پایان جنگ،

۱. همان، ص ۲۱۳.

۲. همان، ص ۲۱۴.

هیچ‌گاه، در هیچ اردوگاهی مشاهده نشده و واقعیت نداشته است. هیچ یک از اسیران آن اردوگاه‌ها و یا نمایندگان صلیب سرخ که در داخل آن‌ها رفت و آمد داشتند، هیچ‌گاه سخنی در این خصوص اظهار نکرده‌اند. حتی آن تعداد از اسیرانی که در خلال جنگ و یا پس از آن، از اردوگاه‌های آلمان خارج شدند، عموماً به صراحت اعتراف کرده‌اند که چیزی به نام «اتاق‌های گاز» برای کشتار اسیران نه شنیده و نه مشاهده کرده‌اند. بنابراین، داستان مزبور، پس از جنگ، آن هم در خارج از اردوگاه‌ها و بلکه خارج از کشور آلمان ساخته و پرداخته شد. بعضی نظریه‌پردازان و متفکران مشهور یهودی، که هم در محافل سیاسی - دیپلماتیک و هم در مجامع فرهنگی، مطبوعاتی و خبری حضور جدی و ارتباط مستمر و گسترده با جهان پیرامون خود داشتند، بعدها به صراحت اعتراف کردند که طی سال‌های جنگ هیچ خبر یا صحبت و زمزمه‌ای در این باره وجود نداشته است.

برای نمونه، آیزایا برلین^۱ یهودی^۲ که او را از «نمونه‌های برجسته فیلسوفان آکسفوردی» معرفی کرده‌اند، به صراحت گفته است که با همه‌ی ارتباطات داخلی و خارجی با اشخاص و محافل مختلف سیاسی، فرهنگی، علمی و خبری، هیچ اطلاعاتی در این خصوص، در آن زمان وجود نداشته و چنین موضوعی مطرح نبوده است.

«من تا سال ۱۹۴۵ در این باره چیزی نشنیدم. حتی در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۴ می‌دانستم که نازی‌ها بیش از آن که مایل باشند جنگ را

۱. Isaia Berlin

۲. آیزایا برلین در سال ۱۹۰۹ میلادی در شهر ریگا در روسیه از پدر و مادری یهودی متولد شد. وی در خلال جنگ جهانی دوم، مأمور تبلیغات و گزارشگر سیاسی وزارت امور خارجه‌ی انگلیس در سفارتخانه‌های آن کشور در واشنگتن و مسکو بود.

ببرند، مشتاقند که یهودیان را نابود کنند... نمی‌دانم چرا هیچ وقت کسی چیزی به من نگفت. شاید زندگی در محیط سفارتخانه تحت مراقبت کامل قرار داشته است. گاه به گاه با یهودیان بلند پایه آمریکایی دیدار داشتیم، اما در این باره حرفی زده نشد.^۱

آیزایا برلین یهودی به صراحت اعتراف می‌کند که نه مقامات بلند پایه‌ی آمریکایی و نه یهودی‌های عالی‌رتبه و نه انگلیسی‌ها و نه رسانه‌های گروهی و خبرگزاری‌ها هیچ کدام، هیچ خبر، گزارش و یا حرفی در این باره تا سال‌های پایانی جنگ مخابره و گزارش نکرده‌اند. یعنی متفقین و در رأس آن‌ها، آمریکا، انگلیس، شوروی و حتی ده‌ها جاسوس خبره و کارکشته که در سراسر آلمان مشغول فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی، به خصوص در دوران حساس جنگ بودند، کوچکترین خبر و یا زمزمه‌ای در این باره نه شنیده‌اند و نه منتشر کرده‌اند.

آیزایا برلین می‌افزاید: «پس از حمله آلمان به لهستان حدس می‌زدم که وقایع ناگواری برای یهودیان رخ می‌دهد. یهودیان دستگیر و سرکوب می‌شوند، شکنجه‌شان می‌دهند و شاید به قتل می‌رسانند اما هیچ کدام نمی‌دانستیم واقعاً چه می‌گذرد. خبری به ما نمی‌رسید. فقط وقوع حوادث ناگواری را حدس می‌زدیم. در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴ درباره آدم‌سوزی - اتاق‌های گاز هیچ نمی‌دانستیم. در انگلستان و آمریکا کسی چیزی به من نگفت. مطلبی هم در این باره نخواندم. نخستین باری که این اخبار تکان دهنده سرانجام از پرده بیرون افتاد، گزارش کسانی بود که از سوئیس آمدند. مردی به یک خاخام یهودی که مقیم نیویورک بود

۱. آیزایا برلین، در جست‌وجوی آزادی، مصاحبه‌های رامین جهانگلو با آیزایا برلین، ترجمه خجسته‌کیا، نشر گفتار، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۳۸.

تلگرامی فرستاد. خاخام به دیدن پرزیدنت روزولت رفت. اما کاری انجام نشد و خبر پخش نگردید. من به هیچ وجه خبری در این باره نداشتم. فکر می‌کنم خانواده زنم که از یهودیان فرانسه بودند در سال‌های ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳ خبرهایی شنیده بودند، اما آن‌ها نیز باور نمی‌کردند. اندک بودند کسانی که وقوع آن را می‌توانستند بپذیرند. اکثراً آن را گرافه‌گویی می‌پنداشتند و رد می‌کردند.»

نکته قابل توجه این که، **آیزایا برلین** در آن زمان نه یک شهروند معمولی یهودی بلکه مأمور تبلیغات وزارت امور خارجه‌ی انگلیس و گزارشگر سیاسی سفارتخانه‌ی بریتانیا بود که با شخصیت‌های مختلف سیاسی و اطلاعاتی انگلیسی و امریکایی و نیز دیپلمات‌ها، ارتباط داشت. ثانیاً، او در سال ۱۹۸۸ در ۷۹ سالگی، یعنی ۴۳ سال پس از پایان جنگ جهانی دوم، این چنین اعتراف می‌کند.

با این حال، او با فرضیه‌ی «هولوکاست» موافقت نشان می‌دهد. به بیان دیگر، این «فیلسوف نمونه و برجسته‌ی آکسفوردی» بر خلاف مشاهدات، خاطرات و اطلاعات شخصی خود در زمان جنگ، تحت تأثیر تبلیغات و داده‌های کانون‌های صهیونیستی، آن هم ده‌ها سال پس از جنگ جهانی دوم به ماجرای «هولوکاست» به عنوان یک واقعیت باور پیدا می‌کند!

نمونه جالب توجه دیگر در این باره اعترافات **امانوئل لویناس** یهودی استاد فلسفه دانشگاه سوربن فرانسه است. **لویناس** پیش از شروع جنگ جهانی دوم به عنوان مترجم روسی و آلمانی به خدمت ارتش فرانسه درآمد و پس از شکست فرانسه در سال ۱۹۳۹ در شهر «رن» به زندان

افتاد و به آلمان منتقل شد. **لویناس** دربارهٔ دوران زندگی و اسارت خود در اردوگاه‌های آلمانی چنین اعتراف می‌کند:

«من وضعیت بسیار خاصی داشتم. چون آلمانی‌ها می‌دانستند که یهودی هستم، اما او نیفورم ارتش فرانسه مرا از مرگ نجات داد. سربازان یهودی را از سربازان فرانسه جدا نگه می‌داشتند، اما با این همه از مقررات کنوانسیون ژنو بهره‌مند می‌شدیم. من در اردوگاهی در هانور بودم. آن‌ها مرا به خاطر این که یهودی بودم آزار نمی‌دادند اما تمام روز ناچار بودیم در جنگل کار کنیم.

مثل بقیه زندانی‌ها فقط حق دریافت بسته و نامه داشتیم. کتاب هم به دستم می‌رسید. البته نمی‌دانم از کجا و از چه کسی. حتی در این دوران اسارت، فرصت بازخوانی **هایدگر** را نیز داشتم. **هگل** و **پروست** و **روسو** را نیز خواندم. وضعیتی ایده‌آل نبود اما قابل تحمل بود. به هر تقدیر وقتم را تلف نکردم.»^۱

لویناس اعتراف می‌کند که نه تنها در زندان به عنوان یهودی با او بدرفتاری نشده، بلکه از بیرون اردوگاه برای او و دیگر زندانیان و اسیران جنگی، نامه، بسته و هدایایی چون کتاب ارسال شده و به دست آن‌ها رسیده است. آن‌ها حتی فرصت کافی برای مطالعه و فعالیت‌های علمی و جنبی داشته‌اند. بر مبنای آن خشونت و قساوتی که تبلیغات صهیونیستی و غربی به آلمان نازی نسبت داده و در اذهان و باور عمومی القا کرده‌اند، تصور اولیه و آنی این است که فردی چون **امانوئل لویناس** یهودی که لباس نظامی دشمن را نیز بر تن داشت، در همان زمان اولیه دستگیری و

۱. ویژه نامه نقد و بررسی (ویژه کتاب)، شماره ۶، ۱۳۷۵، دفتر رسانه‌ها (سازمان تبلیغات اسلامی)، به نقل از ماهنامهٔ کیان، شماره ۲۲.

یا اسارت، باید از سوی نظامیان آلمانی تیرباران می‌شد اما واقعیت عکس آن را نشان داده است. حتی وقتی از لویناس یهودی درباره‌ی مسأله‌ی کوره‌های آدم‌سوزی و کشتار یهودی‌ها در اردوگاه‌های آلمانی پرسش می‌شود که: «احساس شما در آن زمان [اسارت] در مورد سفاکی نازی‌ها در اردوگاه‌های اسرا چه بود؟» چنین پاسخ می‌دهد:

«در زندان هیچ چیز از این‌ها را نمی‌دانستیم. بعدها بود که فهمیدم. قابل تصور نبود؛ حتی برای اسرای جنگی. [...] هر چند با ما (سربازان یهودی محبوس در زندان آلمانی‌ها) بد رفتاری می‌کردند اما به عنوان سرباز، قوانین بین‌المللی از ما حمایت می‌کرد.»^۱

آن گونه که تبلیغات جهانی غرب و یهودی‌ها تاکنون به بشریت القا کرده‌اند، اگر اردوگاه‌ها و زندان‌های آلمان نازی در هاله‌ای از پنهانکاری و اسرار و رموز نگهداری و اداره می‌شد که هیچ خبر یا رویدادی از آن جا به بیرون درز نمی‌کرد، پس چگونه آلمانی‌ها مقید و متعهد نسبت به قوانین بین‌المللی، برای حفظ جان اسیران جنگی حتی یهودی بودند؟

یک نمونه‌ی برجسته و مشهور دیگر، لئون بلوم^۲ یهودی (۱۸۷۲-۱۹۵۰م.)، سیاستمدار، نویسنده و نخست‌وزیر کشور فرانسه است. او رئیس نخستین دولت جبهه‌ی مردم، در سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ بود که از اتحاد سوسیالیست‌ها، رادیکال سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها تشکیل یافته بود. چندی پس از شروع جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۰، دولت ویشی او را توقیف و بازداشت کرد.

۱. همان.

۲. Leon blom

لئون بلوم در دادگاه ریوم محاکمه شد و تا سال ۱۹۴۵ زندانی آلمانی‌ها بود. **لئون بلوم** یهودی پس از اتمام جنگ و آزادی از اسارت، در کمال صحت و سلامت، برای مدت کوتاهی طی سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۷) رئیس دولت سوسیالیست فرانسه بود.^۱

نمونه‌ی معروف دیگر، **اسرائیل شاهاک** نویسنده و حقوقدان معروف یهودی-اسرائیلی است. براساس زندگینامه اسرائیل شاهاک، او در ورشو پایتخت لهستان به دنیا آمد و از پایان سال ۱۹۳۹ تا آوریل ۱۹۴۳ در ورشو زندگی کرد. از آوریل ۱۹۴۳ تا پایان ژوئن ۱۹۴۳ در اردوگاه اسارت «پونیا توو» (در لهستان) و در یک مخفی‌گاه در ورشو به سر برد. سپس از پایان ژوئن ۱۹۴۳ تا آوریل ۱۹۴۵ در اردوگاه برگن - بلسن اسیر آلمانی‌ها بود.

اسرائیل شاهاک نیز پس از جنگ در کمال صحت و سلامت، چون بسیاری از هم‌کیشان یهودی به زندگی ادامه می‌دهد و پس از چندی به فلسطین اشغالی کوچ می‌کند. او در سال ۱۹۸۶ م. پس از سال‌ها فعالیت در دانشگاه عبری اورشلیم (بیت المقدس) بازنشسته می‌شود و هم اکنون از طریق نویسندگی و وکالت دوران بازنشستگی خود را سپری می‌کند. این نمونه‌ها و شواهد زنده، کاملاً در تعارض و تضاد با تبلیغات شایع و ادعاهای رایج غربی - صهیونی، مبنی بر کشتار یهودی‌ها در اردوگاه‌های آلمان نازی است.

در این باره اسناد و اعترافات فراوان دیگری نیز وجود دارد که به عنوان نمونه تنها به یک مورد دیگر اکتفا می‌شود. **اسقف یوهان نویهویز** که به عنوان زندانی شماره ۲۶۶۸۰ اردوگاه داخائو (منطقه‌ای

۱. ر. ک: غلامحسین مصاحب، دایرةالمعارف فارسی، ج اول، انتشارات امیرکبیر، ص ۴۴۵.

در ۱۳ کیلومتری شمال غربی مونیخ) معرفی شده، علی‌رغم اشاره به قساوت و خشونت نازی‌ها طبق سنت رایج در نظام تبلیغاتی غربی و صهیونیستی، طی یک اعتراف در ۱۷ ژوئن ۱۹۶۰، هر چند زندان داخائو را یک ماتمکده معرفی می‌کند اما به صراحت می‌گوید که هیچ کس درباره واقعیت‌های داخل آن چیزی نمی‌دانسته است:

«هیچ کس، حتی آن‌هایی که از اولین روز افتتاح داخائو تا آخرین روز آن در این ماتمکده به سر برده‌اند نمی‌دانند حقیقت زندان داخائو چه بود و نمی‌توانند به طور کامل بگویند در زندان داخائو چه می‌گذشت.»^۱

او در ادامه چنین می‌افزاید: «روز ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ مرا به زندان داخائو انتقال دادند و تا روز ۲۴ آوریل ۱۹۴۵ در آن جا به سر بردم [...] چون از سایر زندانیان جدا بودم نمی‌دانستم در آن جهنم چه می‌گذرد.»^۲

این زندانی اردوگاه داخائو اگر چه با استناد به نوشته‌های دیگران و منابع تکراری و رایج غربی و صهیونیستی مدافع «هولوکاست»، سعی کرده تا جنایت نازی‌ها را افشا و قساوت و بی‌رحمی آلمانی‌ها را در نوشته‌ی خود آشکار و بر ملا سازد؛ اما هر کجا به خاطرات، دیده‌ها و مشاهدات شخصی خود در اردوگاه داخائو استناد و مراجعه می‌کند، نه تنها رنگ و بویی از کشتار و جنایت مشاهده و معلوم نمی‌شود بلکه نکات مثبت فراوانی نیز از اردوگاه‌های آلمانی به چشم می‌خورد. برای مثال، او از رفتار و برخورد خوب یکی از فرماندهان هیتلری چنین یاد می‌کند:

۱. همان، به نقل از: بازداشتگاه داخائو، نیکوروست و یوهان نویهویسلر بازداشتگاه داخائو، ترجمه منوچهر ضرابی، انتشارات کتاب‌سرا، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۷.

۲. همان، ص ۶.

«در این جا ناگزیرم از یکی از فرماندهان [نازی] یادی کنم. نامش وایس^۱ بود. این مرد ثابت کرد که گاه بین این فرماندهان انسان‌هایی هم پیدا می‌شوند. او تغییرات زیادی در اردوگاه داد و مراقب بود دستوراتش مو به مو اجرا شود. وایس شدیداً جلوی تنبیهات بدنی را گرفته بود و به رؤسای بخش‌ها اجازه اعمال این نوع تنبیهات را نمی‌داد. شخصاً به جرایم و گزارش‌های واصله رسیدگی و میزان و نوع تنبیه را تعیین می‌کرد و در مراسم اجرای تنبیهات حاضر می‌شد. نظارت می‌کرد تا در اجرای تنبیهات نظرات شخصی اعمال نشود. تراشیدن سر زندانیان را موقوف کرد و [...] برای این که نیروی جسمانی و میزان مقاومت زندانیانی که در کارخانه‌های مهمات سازی کار می‌کردند تقویت شود، دستور داد غذای آن‌ها را بسته‌بندی کنند و در کارگاه‌ها تحویل دهند ... اغلب به ما «زندانان مخصوص» علاقه و توجه زیادی مبذول می‌داشت و احتیاجات گوناگون ما را برآورده می‌کرد».^۲

اسقف یوهان نویهویزلر به عنوان زندانی شماره ۲۶۶۸۰ داخائو، با اشاره به خاطرات و مشاهدات خود نه فقط از «آشپزخانه‌ای با جدیدترین وسایل» در داخائو بلکه از «وسایل مدرن»، «بهداری» و «بخش دندانپزشکی» و حتی «کتابخانه انباشته از کتاب‌های مختلف» اردوگاه یاد می‌کند و می‌افزاید: «پس از سال ۱۹۴۱ به تدریج به زندانیان اجازه دادند با شرایطی در ساعات استراحت از کتابخانه استفاده کنند».^۳

به هر روی، آن تعداد از افراد مشهور و سرشناس حتی یهودی که خود را اسیر یا زندانی اردوگاه‌های آلمانی، معرفی کرده‌اند، جملگی

۳. Weiss

۱. همان، صص ۳۷-۳۸.

۲. همان، صص ۱۷، ۲۱ و ۲۲.

اعتراف کرده‌اند: در طول مدت اسارت هیچ‌گونه خبر یا اطلاعاتی در خصوص کشتار انسان‌ها در این اردوگاه نه داشته‌اند و نه شنیده‌اند. همان‌گونه که روبر فوریسون نیز اظهار داشته است:

«سال‌ها، اما بیهوده به دنبال فقط یک بازمانده از بازماندگان اردوگاه‌های جنگ بودم که به چشم خود اتاق‌های گاز را دیده باشد... به حتی یک مدرک، فقط یک مدرک راضی بودم اما همین یک مدرک را نیافتم.»^۱

علاوه بر این، از میان آن همه شهروندان آلمانی، از اقوام و طوایف مختلف و نیز از میان آن همه سربازان، افسران و فرماندهان نظامی آلمان که بعضی از آن‌ها در داخل اردوگاه‌های اسیران نیز وظایف و مسئولیت‌هایی را عهده‌دار بودند، هیچ‌کدام، حتی یک نفر تاکنون پیدا نشده است که اتاق‌های گاز ادعایی را با چشم خود دیده یا اطلاعات و خبری درباره داستان کشتار اسیران ارایه کرده باشد. آیا همه‌ی این افراد با پایان جنگ نابود یا مفقود شدند؟ یا همه‌ی آن‌ها خود را مقید و متعهد به حفظ اسرار اردوگاه‌های آلمان هیتلری دانسته‌اند که تاکنون حتی یک نفر از آن‌ها زبان به اقرار و اعتراف نگشوده است؟ قطعاً اگر چنین شاهد و مدرکی وجود می‌داشت لزومی نبود تا سازمان‌ها و کانون‌های صهیونیستی و متحدان آن‌ها در غرب، طی پنجاه شصت سال گذشته به یک سری اوهام و یا مدارک خود ساخته و جعلی فاقد اعتبار، متوسل شوند.

سکوت و بی‌خبری متفقین!

ادله‌ی محکم دیگر در رد «هولوکاست»، اعترافات صریح متفقین، به خصوص مقامات بلند پایه‌ی امریکایی، انگلیسی، مقامات واتیکان (که اطلاعات کامل و جامع از اوضاع لهستان و آلمان در دوران جنگ داشتند) و نیز سازمان صلیب سرخ جهانی (که نمایندگان آن در اردوگاه‌ها رفت و آمد داشتند)، مبنی بر عدم اطلاع از موضوع کشتار یا وجود «اتاق‌های گاز» در اردوگاه‌های آلمان است. آن‌ها همگی پس از پایان جنگ، ضمن اظهار بی‌اطلاعی و بی‌خبری در قبال ادعاهای کانون‌ها و اشخاص ذی نفوذ یهودی، به صراحت اعلام کردند که چیزی در این باره نمی‌دانند. به بیان دیگر، آن‌ها، بلا استثنا این قبیل ادعاها را تکذیب کردند و نادرست دانستند. زیرا، متفقین بیش از همه، از اوضاع داخل آلمان و حتی اردوگاه‌های آلمانی خبر و اطلاعات دریافت می‌کردند. به گفته‌ی برخی نویسندگان غرب؛ «در نزد هیچ کدام از متهم‌کنندگان هیتلر و آن‌هایی که بر او چیره شدند و به افشای وحشی‌گری‌های او پرداختند، هیچ نشانه‌ای از وسایل کشتار غیر انسانی دیده نمی‌شود. در خاطرات مشهورترین سران این جنگ، حتی کلمه‌ای راجع به اتاق‌های گاز نوشته نشده است. نه در کتاب «خاطرات» چرچیل، نه در خاطرات ژنرال دو گل و نه در کتاب، «جنگ صلیبی در اروپا» نوشته‌ی آیزنهاور (رئیس جمهور امریکا) سخنی در این باره گفته نشده است.^۱

چگونه می‌توان باور کرد که متفقین در دوران جنگ، هیچ گونه خبر و اطلاعاتی از کانال‌ها و منابع مختلف سیاسی، اطلاعاتی و جاسوسی خود، درباره‌ی اوضاع داخلی آلمان و موقعیت و وضعیت اردوگاه‌های آلمانی

۱. روزه گارودی، محاکمه‌ی آزادی، ترجمه‌ی مجید خلیل‌زاده، احمدنخستین و جعفر پاز، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۳۰.

نداشته‌اند؟ البته دنیای غرب تا چند دهه پس از پایان جنگ دوم نسبت به این «بی‌خبری» تأکید و اصرار نمود. اما در سال‌های اخیر، انتشار پاره‌ای اسناد مربوط به جنگ جهانی دوم، مایه‌ی شرمندگی و رسوایی آنها شد. در حدود سال ۲۰۰۰ م. / ۱۳۷۹ ش. حدود چهارصد برگ سند درباره‌ی فعالیت‌های «اداره سرویس استراتژیک» (سازمان سلف CIA) از سوی آرشیو ملی ایالات متحده منتشر شد. این اسناد اگر چه با اعمال نظر و دستکاری سازمان «سیا» در امریکا انتشار یافت، اما به یک موضوع بسیار مهم اعتراف شد و آن این که، سرویس جاسوسی بریتانیا نه فقط برنامه‌ها و اقدامات سازمان امنیت (SD) حزب نازی را از طریق عمال و جاسوسان خود تعقیب می‌کرد، بلکه مکالمات میان رم و برلین (ایتالیا و آلمان) در لندن شنود می‌شد. اسناد آرشیو ملی امریکا به خوبی نشان می‌دهد که مکالمات رمزگشایی شده میان آلمان و ایتالیا، به معنی دسترسی متفقین به اسرار و برنامه‌های پنهان آلمان نازی بوده است. بنابراین، تردیدی وجود ندارد که کدهای رمز اداره‌ی امنیت SS از سوی متفقین، به ویژه انگلیسی‌ها رمزگشایی می‌شد.^۱ حال این سؤال خودنمایی می‌کند که اگر کشتار یا رویداد غیر مترقبه و غیر مرسوم در اردوگاه‌های آلمان به وقوع پیوسته بود، چرا انگلیسی‌ها در آن زمان هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان ندادند و یا خبر و اطلاعاتی در این باره به هم‌پیمانان خود یعنی امریکا، شوروی و فرانسه ندادند و یا برای افکار عمومی منتشر نکردند؟^۲

۱. دی ولت (چاپ آلمان)، ۲ اوت ۲۰۰۰ / ۱۲ مرداد ۱۳۷۹.

۲. انتشار اسناد ملی امریکا (مربوط به جنگ جهانی دوم) براساس قانونی صورت می‌گیرد که در اکتبر سال ۱۹۹۸ م از سوی کنگره به تصویب رسید. در ژانویه ۱۹۹۹ یک گروه کاری به دستور بیل کلینتون رئیس جمهور وقت برای اجرای قانون فوق تشکیل شد. این گروه کاری تا تابستان سال ۱۹۹۹ م. حدود ۶۰۰ میلیون برگ سند را مشمول قانون مزبور اعلام کرد. جالب

آمار جمعیت یهود

مدرک و دلیل محکم دیگر در اثبات دروغ بودن هولوکاست، آمار و ارقام جمعیت یهود در جهان در سال‌های قبل و بعد از جنگ جهانی دوم است. براساس سرشماری مندرج در سالنامه‌ها و کتاب سال امریکا و نیز اسناد منتشر شده از سوی مراکز آماری در غرب، به ویژه در ایالات متحده، آمار جمعیت یهودی‌ها در سال‌های ۱۹۳۷، ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹، یعنی سال‌های قبل از آغاز جنگ، با آمار این جمعیت در سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ نه تنها چندان تفاوتی ندارد،^۱ بلکه به اذعان بعضی منابع، رقمی در حدود چند صد هزار تا یک میلیون نفر، طبق آمار سال‌های بعد از جنگ، به جمعیت یهودی‌ها اضافه شده است. بنابراین طبق آمار مزبور، نه فقط چیزی از جمعیت یهودی‌ها کم نشده، بلکه اضافه هم شده بود. با توجه به درصد بسیار کم و ناچیز زاد و ولد یهودی‌ها، چه در آن دوران و چه در دوران کنونی، آمار مورد نظر کاملاً از نظر عقل و منطق هم پذیرفتنی است. به این ترتیب آن رقم ادعایی کشته شده در جنگ جهانی دوم در این قبیل اسناد و آمار هیچ جایگاهی ندارد و کاملاً مردود است.

دلیل مستند و محکم دیگری که در بطلان فرضیه‌ی هولوکاست می‌توان ارایه نمود، آمار جمعیت یهود در اروپای زمان جنگ جهانی دوم است. کتاب سالانه یهودیان امریکا، (از ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۱ تا ۱۱ سپتامبر

این که در این میان اسناد قابل انتشار از سوی گروه مزبور، حتی یک برگ سند درباره ماجرای به نام «هولوکاست» به چشم نمی‌خورد.

۱. این ارقام با مطالعه و بررسی منابع و سالنامه‌های منتشر شده در آن زمان، خدشه‌ناپذیر و قابل اثبات است. عبدالعلیم موسی، اندیشه‌مند مسلمان امریکایی، در گفت و گویی با نشریه‌ی امید انقلاب، ویژه‌نامه‌ی قدس، ۱۳۷۳، شماره ۲۶۹، با استناد به آمار جمعیت یهودی‌ها در قبل و بعد از جنگ جهانی دوم، آن را دلیل مهم و برهان محکم در نفی و رد هولوکاست دانسته است.

(۱۹۴۲) که از سوی شرکت انتشاراتی یهودیان امریکا منتشر شده بود، اشاره می‌کند که در سال ۱۹۴۱ میلادی، پس از اشغال اروپا از سوی هیتلر و نفوذ آلمان در روسیه، آمار کل یهودیان اروپا با محاسبه ساکنان (جمعیت) یهودی آلمان، سه میلیون و یکصد و بیست هزار و بیست و دو (۳/۱۲۰/۰۲۲) نفر^۱ بود.^۲

در منبع دیگر، آمار یهودی‌های اروپا براساس اقتباس از آمار آلمان نازی، طی سال‌های آخر جنگ در حدود ۴ میلیون نفر تخمین زده شده است.

لئون پولیاکف در کتابی به نام «ادعیه نفیرین» با اقتباس از کورهر،^۳ رئیس تحقیقات آماری رایش سوم، این رقم را ارایه داده است. **کورهر** در گزارش‌های خود به **هیتلر** در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۴۳ و ۷ ژوئیه ۱۹۴۴، چنین رقمی برآورد کرده بود.^۴ درباره‌ی این آمار چند نکته مهم وجود دارد.

نکته‌ی اول: حتی اگر پذیرفته و ثابت شود که آمار یهودیان همین رقم چهارمیلیون نفر در سال ۱۹۴۴، یعنی حدود یک سال قبل از پایان جنگ جهانی دوم بوده است؛ این سؤال خودنمایی می‌کند که طی تقریباً یک سال باقی مانده‌ی جنگ که آلمانی‌ها در شرایط نظامی، سیاسی و اقتصادی بسیار ضعیف و فلاکت‌باری قرار داشتند و حتی از نظر دارویی و غذایی در مضیقه سختی قرار گرفته بودند و از همه جبهه‌ها و مرزها

۱. بعضی پژوهشگران، این آمار را مربوط به سرزمین‌هایی از اروپا می‌دانند که در آن دوران تحت نفوذ و قلمرو آلمان قرار گرفته بود.

۲. روزه گارودی، ترجمه رضا ناظمیان، صبح، ۱۳۷۵، شماره ۶۶، ص ۷۷، به نقل از: کتاب سالانه یهودیان امریکا، شماره ۵۷۰۲، ص ۶۶۶.

۳. Korherr

۴. روزه گارودی، محاکمه آزادی، پیشین، ص ۵۴.

تحت محاصره شدید متفقین واقع شده بودند، چگونه ممکن بود که بتوانند، این جمعیت انبوه را ابتدا در اتاق‌های گاز خفه و سپس در کوره‌های آدم سوزی سوزانده و خاکستر کنند؟ آیا در آن سال‌های پایانی، آلمانی‌ها امکانات، توانایی و موقعیت انجام چنین اقدام و عملیاتی داشتند؟

نکته‌ی دوم: اگر رقم مزبور پذیرفته شود، این بدان معنی است که تا سال ۱۹۴۴ یعنی تا پنج سال اول جنگ، نه فقط از آمار یهودی‌ها، چیزی کم نشده بلکه در مقایسه با چند سال قبل آن، صد هزار نفر به جمعیت آن‌ها اضافه شده است.

نکته‌ی سوم: از مجموع ارقام ارائه شده از سوی کتاب سال یهودیان امریکا در سال ۱۹۴۱، در سراسر اروپا ۳/۱۲۰/۰۲۲ نفر یهودی وجود داشته است. بنابراین، با توجه به این که شماری از کشورهای اروپایی در جنگ جهانی دوم بی‌طرف بودند و اصلاً وارد جنگ نشده بودند، به علاوه بعضی از کشورهای اروپایی نیز دور از دسترس قوای آلمانی قرار داشتند و تا آخرین روزهای جنگ جمعیت ساکن در آن مناطق از جمله یهودی‌ها از هر نوع گزند و آسیبی در امان بودند؛ می‌توان نتیجه گرفت که حداقل نیمی از آمار مورد اشاره به طور طبیعی تا آخر جنگ در امنیت کامل به سر برده و جان به سلامت به در برده‌اند. بنابراین چگونه از این رقم باقی مانده (یعنی حدود ۱/۵۵۰/۰۰۰ نفر)، شش میلیون نفر کشته شده‌اند؟

نکته‌ی چهارم: موضوعی که بسیار حائز اهمیت است و می‌تواند مورد توجه همه‌ی محققان و اندیشه‌مندان قرار گیرد، بررسی دقیق‌تر آمار یهودیان اروپا از آغاز تا پایان جنگ و نیز وضعیت و موقعیت و مهاجرت

آن‌ها است. طبق مندرجات منابع یهودی، پس از تهاجم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به خاک لهستان در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۹، شرق لهستان از آن تاریخ تا ژوئن ۱۹۴۱ تحت اشغال قوای شوروی قرار داشت. جمعیت این اراضی بالغ بر سیزده میلیون نفر بود که بین آن‌ها یک میلیون و پانصد و هفتاد هزار (۱/۵۷۰/۰۰۰) یهودی لهستانی ساکن بودند.^۱ جمعیت مورد اشاره نه در قلمرو و دسترس نیروهای آلمانی بلکه در اراضی تحت اشغال و اداره‌ی شوروی ساکن بودند.

همچنین طبق ادعای منابع یهودی، بعد از تصرف اراضی غرب لهستان از سوی آلمان، دستور اخراج نیم میلیون (۵۰۰/۰۰۰) یهودی از جمع ششصد و پنجاه هزار یهودی این اراضی، توسط **هیملر** فرمانده اس.اس صادر گردید^۲ و جمعیت مزبور از سرزمین‌های تحت اداره آلمان خارج شدند.

در منابع اروپایی و امریکایی نیز مورد مشابهی نوشته شده است. نشریه امریکایی نیویورک تایمز پس از جنگ جهانی دوم، آمار و اطلاعاتی منتشر کرد که در آن گفته شده بود: «هیتلر حدود چهارصد هزار نفر از یهودیان آلمان را از سرزمین رایش وادار به مهاجرت نمود.»^۳ کنگره جهانی یهود نیز در نشریه خود به نام «وحدت در پراکندگی» نوشته بود: «اکثر یهودیان آلمان موفق شدند تا قبل از شروع جنگ آن کشور را ترک کنند.»^۴

آمار دیگری حاکی است که تا سال ۱۹۴۳ دو و نیم میلیون

۱. یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، جلد دوم، چاپ امریکا، پاییز ۱۹۷۷، ص ۲۱۲.

۲. همان.

۳. لوئیس مارشالکو، ص ۱۷۲.

۴. همان، ص ۱۷۲.

(۲/۵۰۰/۰۰۰) نفر یهودی در اروپا جابه‌جا و از قلمرو آلمان خارج شدند. از این تعداد ۸/۵ درصد (۲۱۲/۵۰۰ نفر) در فلسطین مستقر شدند. ایالات متحده آمریکا پذیرش آنان را به ۱۸۲۰۰۰ نفر (کمتر از ۷ درصد) محدود کرد و انگلستان به ۶۷/۰۰۰ نفر (کمتر از ۳ درصد) اکتفا کرد. اکثریت گستردهٔ آنان یعنی ۱/۹۳۰/۰۰۰ نفر (بیش از ۷۵ درصد) در روسیه شوروی پناه گرفتند.^۱

لوئیس لوین^۲ رئیس شورای یهودیان آمریکا و یکی از شاهدان یهودی، پس از پایان جنگ جهانی دوم، ضمن بازدید از روسیه شوروی و سرکشی به نواحی یهودی نشین، گزارش جامعی از بازدید خود و وضعیت یهودیان مقیم آن کشور ارایه کرد. **لوئیس لوین** یهودی، در ۳۰ اکتبر ۱۹۴۶، در کنفرانسی در شیکاگو گفت: «در ابتدای جنگ یهودیان در زمرهٔ اولین گروه‌هایی بودند که از نواحی غربی شوروی که در معرض تهدید مهاجمان هیتلری قرار داشت، تخلیه و با کشتی به مناطق امن شرق کوه‌های اورال فرستاده شدند. به این ترتیب جان دو میلیون [۲/۰۰۰/۰۰۰] نفر یهودی حفظ گردید.^۳ جالب‌تر این که، در پاییز ۱۹۴۵ و بهار ۱۹۴۶، یک باره این جمعیت عظیم و انبوه یهودی، در چک‌اسلواکی، لهستان، مجارستان و بلغارستان ظاهر شدند، آن چنان که

۱. ر.ک: روزه گارودی، پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، ترجمه دکتر نسرین حکمی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۹، ص ۱۲۶. به نقل از مؤسسه امور یهودیان نیویورک، ثبت شده در کتاب چهار راه اسرائیل نوشته کریستوفر سیکس، چاپ لندن، ۱۶۵.

۲. Louis Levine

۳. لوئیس مارشالکو، ص ۱۸۷.

جمعیّت بومی این کشورها احساس کردند که با یک اشغال دوم (پس از جنگ) مواجه هستند.^۱

از سوی دیگر بعضی منابع مستقل تأیید کرده‌اند که پس از جنگ جهانی دوم، مطابق آمار موجود در سال ۱۹۴۶، به استثنای روسیه، هنوز ۱/۵۵۹/۶۰۰ نفر یهودی در اروپا زندگی می‌کردند.^۲ بنابراین، آن چه از این داده‌ها و یافته‌ها به دست می‌آید، اثبات می‌کند که از مجموع یهودیان تحت قلمرو و نفوذ آلمان و بلکه کل یهودیان اروپا، در خلال جنگ جهانی دوم، از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵، هیچ رقمی کم نشده است.

نکته‌ی پنجم: موضوع دیگر قابل توجه و با اهمیت در رد داستان هولوکاست، آمار و ارقام منتشر شده از سوی محافل صهیونی و اسرائیلی است. به نوشته‌ی یکی از منابع یهودی: «دفتر نخست وزیر اسرائیل به تازگی (سال‌های اخیر) شمار «بازماندگان زنده‌ی یهودی سوزی» را یک میلیون (۱/۰۰۰/۰۰) نفر اعلام کرده است.»^۳ آمار دفتر نخست‌وزیری اسرائیل اعتراف می‌کند که پس از گذشت شصت (۶۰) سال از پایان جنگ جهانی دوم، هنوز این تعداد زنده هستند و در سلامت به سر می‌برند. این بدان معنی است که از مجموع یهودی‌های اروپا یا یهودی‌های تحت قلمرو و نفوذ رایش سوم، این تعداد زنده مانده‌اند.

طبق محاسبه یک متخصص و کارشناس آمار از کشور سوئد به نام کارل. او. نوردلینگ؛ با این فرض که تا سال ۱۹۹۷ میلادی بالغ بر ۹۰۰/۰۰۰ نفر (یا ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر) بازمانده یهودی «هولوکاست» وجود داشته باشد؛ می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که در زمان پایان جنگ

۴. همان.

۱. همان، ص ۱۸۲.

۲. ر. ک: نورمن ج، فینکلشتاین، ص ۹۵.

جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، در اروپا، اندکی بیش از سه میلیون (۳/۰۰۰/۰۰۰) بازمانده یهودی وجود داشته است.

دلیل و شاهد مستند این نتیجه‌گیری، اعتراف یک نشریه عبری چاپ امریکاست. روزنامه عبرانی (دراوفبائو)^۱ چاپ نیویورک در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۵ م. (بیست سال پس از جنگ جهانی دوم) خبری را منتشر کرد که براساس آن، تا آن زمان؛ «سه میلیون و سیصد و هفتاد و پنج هزار [۳/۳۷۵/۰۰۰] نفر [یهودی]، به خاطر خساراتی که در دوره سلطه هیتلر متحمل شده‌اند، تقاضای «ترمیم» [غرامت] کرده‌اند».^۲

علاوه بر این، امروز گستره‌ی متنوع و گوناگونی از سازمان‌ها، گروه‌ها و انجمن‌های متشکل از بازماندگان «هولوکاست» در سراسر دنیا خودنمایی و ابراز وجود می‌کنند. رسانه‌های امریکایی، به طور فراوان، از روند فزاینده به هم پیوستن اعضای خانواده‌هایی گزارش می‌دهند که همگی خود را از بازماندگان «هولوکاست» قلمداد می‌کنند؛ افرادی اعم از مرد یا زن که زمانی مدعی بودند تمام اعضای خانواده آن‌ها گم شده یا از بین رفته‌اند.^۳

به راستی! این آمار ارایه شده و مورد تائید از سوی خود محافل صهیونیستی و غربی، چه مسأله‌ای را ثابت و روشن می‌کند؟ آمار بی‌شمار یهودیان بازمانده از جنگ جهانی دوم، پیش و بیش از آن که مدرکی دال بر وقوع قتل عام یهودی‌ها در اردوگاه‌های آلمان هیتلری باشد، بر عکس، سند، شاهد و گواه زنده‌ای در اثبات این واقعیت است که هیچ گونه نسل‌کشی و کشتاری صورت نگرفته و

۱. Der Aufbau

۲. روزه گارودی، تاریخ یک ارتداد، ص ۱۱۹.

۳. روبر فوریسون، صص ۴۵-۴۶.

«هولوکاست» صرفاً یک افسانه است. این مهم امروز برای سازمان‌ها، مجامع یهودی و بسیاری از یهودی‌ها، به خصوص آنها که به عنوان بازمانده، از صندوق‌ها و بنگاه‌های مختلف در کشور سوئیس یا بعضی دولت‌های اروپایی مثل آلمان، مستمری ماهانه به عنوان غرامت می‌گیرند، یک مضحکه و شوخی خصوصی و خانوادگی شده است.

یک نویسنده‌ی یهودی اهل نیویورک، به نقل از مادر یهودی خود که اسمش به عنوان بازمانده اردوگاه‌های آلمان نازی، هم اکنون در فهرست مستمری بگیران و غرامت گیرندگان از سوئیس و یا آلمان قرار دارد چنین اعتراف می‌کند:

مادرم می‌گفت: «اگر ادعای یهودیانی که می‌گویند بازمانده‌ی این بازداشتگاه‌ها و اردوگاه‌ها هستند، درست باشد، پس هیتلر چه کسانی را کشت؟»^۱

مدارک و اطلاعات منتشر شده‌ی مربوط به دوران جنگ جهانی دوم، دلایل دیگری را در نفی «هولوکاست» آشکار می‌سازد. براساس اسناد، تصاویر و اخباری که از سوی متفقین در همان زمان جنگ، علیه آلمان منتشر شد، چنین ادعا شده بود که؛ براساس بیانیه پلیس آلمان از تاریخ اول سپتامبر ۱۹۴۱، (یعنی دو سال پس از زمان آغاز جنگ) یهودی‌های ساکن در کشور آلمان موظف به نصب ستاره شش پر زرد رنگ به محل سینه‌ی لباس‌های خود شده‌اند. براساس این بیانیه یهودی‌های ساکن آلمان از تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱، موظف به اجرای دستورالعمل مزبور بودند. اسناد منتشر شده نه فقط تصاویری از یهودیان شهرهای مونیخ و... را با علامت ستاره زرد بر روی لباس‌ها نشان می‌دهد، بلکه آمار یهودیان

مقیم آلمان را در همان زمان ۱۶۳/۶۹۶ نفر اعلام کرده و مدعی شده که بقیه یهودیان آلمان (۴۰۰/۰۰۰ نفر) از آن کشور گریخته‌اند.

به استناد همین داده‌ها اگر یهودی‌های آلمان در آن زمان، در چنین شرایط و وضعیتی به سر می‌بردند، باز می‌توان اثبات کرد که هیچ خطر و تهدیدی از سوی آلمان نازی علیه یهودی‌ها وجود نداشته است. اگر غیر از این بود، قاعدتاً نباید پلیس آلمان، آن هم در اوج جنگ اجازه می‌داد که آن‌ها مثل بقیه شهروندان آلمانی آزادانه در شهر رفت و آمد داشته باشند.

از جمله پرسش‌هایی که پیرامون موضوع کشتار شش میلیون یهودی خودنمایی می‌کند، فرصت و امکانات آلمانی‌ها برای این عملیات گسترده و بزرگ است. آیا آلمانی‌ها این همه نیرو و امکانات در آن وضعیت بحرانی داشتند که برای چنین اقدامی صرف کنند؟ آیا آلمانی‌ها نمی‌توانستند با توجه به کمبود نیروهای انسانی این افراد را در کارخانجات تولید وسایل جنگی به کار گیرند؟ کشتار شش میلیون نفر از طریق اتاق‌های مخصوص گاز و یا کوره‌های آدم‌سوزی در شماری از اردوگاه‌ها، ظرف مدت چند سال، حتی در یک شرایط غیر جنگی و غیر بحرانی تا چه حد منطقی، معقولانه، قابل توجیه علمی و عملی است؟^۱

بر خلاف تبلیغات شایع و رایج صهیونی و غربی، اسناد و شواهدی نشان می‌دهند که در اردوگاه‌های اسیران در آلمان نازی، زمین و مکان‌های ورزشی، مراکز درمانی و بهداشتی، کتابخانه، باغ‌های سرسبز مملو از گل و گیاه، سالن‌های غذاخوری مجهز و... به مثابه‌ی یک شهر کوچک وجود داشت. آن گونه که در بعضی منابع نیز تأیید شده، در پایان

۱. لویس مارشالکو، ص ۱۷۹.

جنگ در سال ۱۹۴۵، فرماندهان جبهه‌ی متفقین، دستور دادند تا اماکن مزبور را تخریب کنند. علاوه بر دلایل ارایه شده، متون و منابع تاریخی و تحقیقاتی معتبر و مستندی وجود دارد که ضمن بررسی ابعاد مختلف افسانه‌ی «هولوکاست» و زوایای گوناگون آن، اوهام و تبلیغات کانون‌های صهیونیستی را با ادله‌ی محکم و تحلیل‌های متقن زیر سؤال برده و ماهیت دروغین کشتار شش میلیون یهودی را افشا و آشکار کرده‌اند.^۱

۱. Dissecting the Holocaust (The Growing Critique of, Truth, and, Memory), Edited by Ernst Gauss, July ۲۰۰۰.

کارکردها و پی‌آوردهای «هولوکاست»

همه‌ی اسناد، آثار و شواهد دلالت دارند که «هولوکاست» یک دروغ بزرگ تاریخی و ساخته و پرداخته‌ی صهیونیست‌ها در جهان معاصر است. با این حال، تبلیغات گسترده، پیوسته و برنامه‌ریزی شده‌ی کانون‌ها، تشکل‌ها، نویسندگان و نظریه‌پردازان یهودی از طریق رسانه‌ها، فیلم‌ها، سریال‌های تلویزیونی، رمان‌ها و نیز موزه‌ها و اماکن یادبود، تأثیر روانی فراوان در القای این موضوع در اذهان و باور عمومی، داشته است. افکار و احساسات عمومی در اروپا و امریکا، خود را در قبال ظلم و ستم ادعایی نسبت به یهود گناهکار و بدهکار تلقی می‌کرد و می‌کند. این احساس و شرایط روانی تحمیلی، در گذشته به تدریج موجب شد تا آن‌ها با آرمان صهیونیسم، مبنی بر انتقال یهودی‌ها به فلسطین و ایجاد دولت یهودی روی خوش و موافق نشان بدهند. اروپایی‌ها و امریکایی‌ها برای جبران ظلم و ستمی که هرگز اتفاق نیفتاده بود، اسکان یهودی‌های اطراف و اکناف جهان را در سرزمین فلسطین، آن هم به قیمت کشتار، اخراج و آوارگی ساکنان و صاحبان اصلی آن سرزمین، یعنی فلسطینی‌ها،

به عنوان یک موهبت تلقی کردند. بر این اساس در اوج مظلومیت مردم بی‌دفاع فلسطین و کشتار، آوارگی و اخراج گسترده و سهمناک آن‌ها از سوی گروه‌های شبه نظامی و تروریستی «ایرگون»، «هاگانا»، «اشترن»، «زوای لومی» و دولت اسرائیل، افکار جهانی، به ویژه در غرب، نه تنها هیچ واکنشی از خود نشان نداد، بلکه با سکوت خود نظاره‌گر این حوادث وحشتناک تاریخی بود و حتی با صهیونیست‌ها و اشغالگران فلسطین همدردی نمود.

تأسیس «اسرائیل»

واقعیت‌های پس پرده تاریخ معاصر را به هیچ عنوان نباید نادیده گرفت و فراموش کرد. جنگ جهانی اول، به عنوان یک برنامه‌ی توطئه‌آمیز حساب شده، باعث تلاشی امپراتوری عثمانی و اشغال فلسطین از سوی بریتانیای کبیر! شد. به دنبال آن، با تشکیل حکومت سرپرستی انگلیس در فلسطین، به مدت تقریباً ۳۰ سال، زمینه‌های برپایی دولت صهیونیستی فراهم شد. جنگ جهانی دوم نیز با سلاح و پشتیبانی روانی و سیاسی «هولوکاست» به عنوان پروژه‌ی متمم آن، تأسیس دولت اسرائیل را در پی داشت.

امروز به جرأت می‌توان ادعا کرد که جنگ جهانی دوم اگر چه یک توطئه‌ی کاملاً صهیونیستی بود لیکن بدون سلاح تبلیغاتی «هولوکاست» نمی‌توانست موجب تأسیس دولت «اسرائیل» در سرزمین فلسطین شود؛ حتی باید اذعان نمود که تداوم موجودیت دولت صهیونیستی در فلسطین، تاکنون مرهون سوژه تبلیغاتی هولوکاست بوده است.

نشریه فرانسوی لیبراسیون در مقاله‌ای با عنوان «شوآ مذهبی جدید»^۱ ضمن اشاره به ظلم و آلام ادعایی قوم یهود و چگونگی بهره‌برداری آن‌ها از ماجرای «هولوکاست» می‌افزاید:

«تاریخ یهودیان از این پس بر پایه تجربه تلخ نسل‌کشی بنا نهاده شده است. [...] این ادعای تاریخی امری مربوط به امروز و دیروز نیست، بلکه سابقه‌این نوع نگرش به تاریخ یهودیت به سال ۱۹۵۱ می‌رسد. همان هنگامی که گرامیداشت و یادبود واقعه نسل‌کشی برگزار شد. از آن هنگام به بعد این نسل‌کشی به عنوان توجیه نهایی صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ مطرح گردید و به منزله پایان خوش تاریخ مصیبت بار یهودیان [!] تلقی گردید. مورخان جدید اسرائیلی که به آن‌ها مورخان «پسا صهیونیستی» هم گفته می‌شود به نوبه خود اثبات کردند که چگونه خاطره این واقعه به ابزاری برای تقویت احساسات ملی‌گرایانه یهودی و حرکت رو به جلوی اسرائیل در مناقشه اعراب و اسرائیل تبدیل گردید.»^۲

تشدید استبداد صهیونی در غرب

دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی، یعنی زمانی که بعضی تجدیدنظرطلبان^۳ حوزه‌ی تاریخ در اروپا با انتشار آثار تحقیقاتی و

۱. La Shoah Comm Religion.

۲. لیبراسیون (چاپ فرانسه)، ۱۱ اکتبر ۲۰۰۰ / ۲۰ مهر ۱۳۷۹.

۳. در این باره می‌توان به کتاب: «دروغ اولیس» نوشته‌ی «پل راسینه»، «دروغ آشویتس»، نوشته‌ی «ت. کریستوفرسون»، نوشته‌ها و آثار «موریس باردش»، «دروغ قرن بیستم» نوشته‌ی «آرتور رابرت بوتز»، امریکایی، «اسطوره» یا «افسانه‌ی آشویتس» نوشته «ویلهم استاگلیچ» و نیز آثار نویسندگانی چون «ارنست زوندل» کانادایی، یورگن گراف سوئسی، دیوید ایروینگ انگلیسی، فردریک توین استرالیایی آلمانی الاصل، روبر فوریسون فرانسوی و ... در یکی دو دهه‌ی اخیر اشاره کرد.

تاریخی خود در افشای افسانه‌ی هولوکاست تلاش نمودند، کانون‌های صهیونیستی و بعضی سازمان‌های فعال یهودی در جهان غرب به شدت سراسیمه شدند و به هراس افتادند. آن‌ها به اشکال مختلف به مقابله با این دسته از نویسندگان و مورخان برخاستند و درصدد سرکوب و ارباب آنان برآمدند. **ویلیام د. روبنشتاین** یهودی صهیونیست دو آتشی دانشگاه «دیکین» شهر ملبورن در استرالیا، ضمن اعتراف نسبت به نگرانی جدی و شدید یهودی‌ها در قبال انتشار آثار افشاکننده‌ی دروغ هولوکاست، چنین نوشت: «اگر به سایرین نشان داده شود که هولوکاست یک دروغ و نیرنگ است، در آن صورت اسلحه‌ شماره یک زرادخانه تبلیغاتی اسرائیل خنثی و بی‌اثر می‌شود.»^۱

این استاد یهودی، چندی بعد نیز اعلام کرد:

«اگر معلوم شود هولوکاست یک افسانه‌ی صهیونیستی است، در آن صورت قویترین سلاح موجود زرادخانه تبلیغاتی اسرائیل بی‌اثر شده و از بین می‌رود.»^۲

از نظر سازمان‌ها و کانون‌های یهودی و محافل صهیونی، «هولوکاست»، «شمشیر» و در عین حال «سپر» اسرائیل است. یعنی «هولوکاست» یک سلاح تهاجمی و یک حربه‌ی تدافعی است. بر این اساس، ارکان موجودیت اسرائیل بر افسانه‌ی «هولوکاست»؛ یعنی شعار مظلومیت و ستم‌دیدی قوم یهود! استوار است.

بنابراین چندان بی‌دلیل نیست که بحث، بررسی و تحقیق درباره‌ی این موضوع در جهان غرب به منزله‌ی ورود به حریم ممنوعه است. کانون‌ها

۱. روبر فوریسون، ص ۳۴.

۲. همان.

و محافل صهیونی از طریق اعمال نفوذ در دستگاه‌های دولتی و قضایی کشورهای غربی در این باره «خط قرمز» تعیین کرده‌اند. هر نویسنده، اندیشه‌مند، ناشر و سخنران که از این خط عبور کند، در وهله‌ی اول مورد تهاجم تبلیغاتی و رسانه‌ای و سپس هدف حمله‌ی فیزیکی گروه‌ها و دسته‌های شبه نظامی یهودی قرار می‌گیرد. به دنبال این تهاجم، دستگاه‌های قضایی کشورهای مورد نظر دست به اقدام می‌زنند و دستور بازداشت و سپس محاکمه متهم را صادر می‌کنند.

برای نمونه، در فرانسه پشتوانه قضایی و حقوقی صهیونیست‌ها قانونی است به نام **فابیوس - گسو**^۱ که نوعی امتیاز برای یک قوم و گروه و نوعی تبعیض نژادی به نفع جریان‌ی خاص است.

در ۱۳ ژوئیه ۱۹۹۰ قانونی درباره‌ی مرز آزادی رسانه‌ها در فرانسه وضع شد که براساس مفاد آن، تردید، انکار وزیر سؤال بردن مسأله‌ی «هولوکاست» در سه فرضیه‌ی اساسی مربوط به آن، یعنی :

۱- اصل کشتار ادعایی یهودی‌ها ۲- اتاق‌های ادعایی کشتار با گاز ۳- آمار ادعایی شش میلیون یهودی کشته شده در جنگ جهانی دوم، جرم تلقی می‌شود. هر کس در کشور فرانسه از این قانون تخلف کند به یک ماه تا یک سال زندان و نیز پرداخت جریمه و خسارت بین دو هزار (۲۰۰۰) تا سیصد هزار (۳۰۰/۰۰۰) فرانک محکوم می‌شود.

این قانون در سال ۱۹۹۰ میلادی و به ابتکار «لوران فابیوس» یهودی، نخست‌وزیر اسبق فرانسه وضع شد. فابیوس زمانی عضو دولت

سوسیالیستی و رئیس مجلس ملی فرانسه بود.^۱ او همواره، در راه آرمان یهود و مرام صهیونیسم از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است.

با اعمال فشار و تکاپوی همه جانبه‌ی سازمان‌های یهودی محلی و بین‌المللی، به دنبال الگوهای ارایه شده از سوی فرانسه و اسرائیل، مبنی بر منع قانونی انکار، تردید و هرگونه سؤال درباره «هولوکاست»، در کشورهای چون آلمان، اتریش، بلژیک، سوئیس، اسپانیا، لیتوانی نیز قوانینی مشابه مدل (فابیوس - گسو) وضع و تصویب شد. چنین قوانینی در هلند، کانادا و استرالیا نیز هم اکنون اعمال می‌شود.

با استناد به قوانین مزبور، تاکنون نویسندگان، مورخان، محققان و اندیشه‌مندان زیادی بازداشت، محاکمه، زندانی و یا با اخطار و تهدید مواجه شده‌اند. حتی قبل از تصویب چنین قوانینی، نیز این محدودیت‌ها در بعضی کشورهای اروپایی وجود داشت. برای نمونه، در سال ۱۹۷۸ م. / ۱۳۵۹ ش. هر کس می‌خواست در حمایت از ت. کریستوفرسون نویسنده‌ی کتاب «دروغ آشویتس» شهادت دهد، به جرم «توهین به خاطره قربانیان» محکوم می‌شد.^۲

نویسندگان معروفی چون «موریس باردش» و «پل راسینی» از پیشقدمان و پیشکسوتانی بودند که علیه دروغ «هولوکاست» کتاب و مقاله نوشتند و دست به افشاگری در این باره زدند اما به مشکلات و مصیبت‌هایی گرفتار و دچار شدند که گروه‌های ذی نفوذ یهودی و استبداد پنهان غربی برای آن‌ها به وجود آوردند. با این حال مقاومت،

۲. همان، ص ۲۱.

۱. همان، ص ۱۱.

شجاعت و پایداری این نویسندگان، در جهان امروز زبانزد عام و خاص است.^۱

در میان نویسندگان جهان غرب، از ویلهلم استاگلیچ فرانسوی، نویسنده‌ی کتاب «افسانه آشویتس»^۲ در سال ۱۹۷۹ م. / ۱۳۵۸ ش. تا آرتور رابرت بوتز امریکایی، نویسنده‌ی کتاب «دروغ قرن بیستم» در سال ۱۹۷۶ م. / ۱۳۵۵ ش. هر کدام به نوبه‌ی خود سختی‌ها و صدماتی متحمل شده‌اند.

محاکمه روزه گارودی نویسنده‌ی مسلمان فرانسوی در چندسال پیش از این، در کشور فرانسه، و مهمتر از آن، ضرب و شتم، بازداشت و محاکمه‌ی پروفیسور روبر فوریسون استاد برجسته‌ی دانشگاه‌های فرانسه و نویسنده‌ی مشهور آن کشور، از نمونه‌های بارز استبداد، خفقان و سانسور صهیونیستی در جهان غرب است. روبر فوریسون با اشاره به تهاجم جنون‌وار گروه‌های دختر و پسر یهودی علیه خود، می‌نویسد:

«یهودی‌ها در محدوده‌ی زندگی من دخالت می‌کردند... آن‌ها دیوانه‌وار، با لحن توأم با شکوه و تهدید آمدند تا در گوش من فریاد بزنند که مطالعات و تحقیقاتم آنها را عصبانی و آشفته کرده است. حرف آنها این بود که نتیجه‌گیری تحقیقاتی‌ام نادرست بوده و من باید به طور آمرانه‌ای با تفسیر و برداشت آن‌ها از تاریخچه جنگ جهانی دوم موافقت و همراهی نشان دهم ... به من هشدار داده شد چنانچه خواسته‌ی آنها را نپذیرم، کار و زندگی‌ام را از دست خواهم داد. کمی بعد از آن به دادگاه کشانده شدم. بعد هم مجموعه موسوم به «سنه‌درین بزرگ» متشکل از

۲. همان، ص ۱۲

۱. Wilhelm Staglih. Le Mythe Auschwitz

روحانیون، پزشکان و دیگر چهره‌های شاخص و برجسته یهودی، مبارزه شدید و کینه توزانه‌ای را از طریق رسانه‌های گروهی علیه من آغاز و از اعمال خشونت علیه من حمایت کردند.^۱

این نویسنده‌ی فرانسوی می‌افزاید: «روزها و ساعاتی که صرف پی‌گیری پرونده‌های دادگاه‌ها و یا اقدامات و فعالیت‌های متفرقه شد، باید به روزها و ساعاتی اضافه شود که در تخت بیمارستان‌ها برای مداوا و بهبودی سپری شده است و همه این‌ها ناشی از آثار یک مبارزه خسته کننده و فرسایشی یا پیامدهای ناشی از تهاجم فیزیکی گروه‌ها و عناصر مسلح و خرابکار یهودی بوده است. یادآوری این نکته ضروری است که سازماندهی و فعالیت شبه نظامیان مسلح در فرانسه، جز برای جامعه یهودیان این کشور، برای سایر گروه‌ها و تشکل‌ها اکیداً ممنوع است.»^۲

فوریسون با اشاره به فشارهای قضایی، روانی، اجتماعی، اقتصادی و حتی تهاجم فیزیکی مخالفان یهودی خود، می‌افزاید: «منحصراً به همین دلایل، زندگی من طی بیست و پنج سال گذشته بسیار دشوار بوده است. من هنوز هم زندگی سختی را می‌گذرانم و به احتمال بسیار زیاد، روند زندگی من در آینده نیز به همین صورت باقی خواهد ماند.»^۳

این قبیل تحدیدها، تهدیدها و فشارها، نوعی ارباب و استبداد پنهان را در بعضی کشورهای غربی به وجود آورده است؛ به طوری که نه فقط بعضی استادان دانشگاه، نویسندگان و حتی معلمان، به اتهام نوشته یا سخنی، گرفتار محکومیت‌های سخت و طولانی زندان، تبعید و حتی از دست دادن شغل شده‌اند، بلکه شماری از این افراد به ناگزیر از انظار

۲. روبر فوریسون صص ۱۷-۱۸.

۱. همان، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۵۳.

پنهان شده و زندگی مخفی، دور از همسر و فرزندان و خانواده در پیش گرفته و وضعیت و شرایط بسیار تلخ و اسفباری دارند.^۱ این قبیل سخت‌گیری‌ها و فشارها اگر چه به طور معمول، در هاله‌ای از سکوت و سانسور در جهان غرب اجرا و عملی می‌شود اما در پاره‌ای مواقع راهی جز اقدام آشکار و علنی وجود ندارد.

دستگیری و بازداشت **دیوید ابروینگ** نویسنده و مورخ مشهور انگلیسی در دسامبر ۲۰۰۵/ آذر ۱۳۸۴ در اتریش یک نمونه بارز در این زمینه است.

دیوید ابروینگ به اتهام تألیف و تدوین آثاری در افشای افسانه‌ی «هولوکاست» و اثبات این دروغ بزرگ، از جمله تلاش و اقدامش در تنظیم، ویراستاری و انتشار خاطرات «گوبلز» وزیر تبلیغات آلمان نازی، هم اکنون در اتریش زندانی است. اما افراد دیگری هستند که با تهدید و ارعاب کانون‌های صهیونیستی یا ساکت و خاموش شده و به کنج عزلت گرفتار شده‌اند و یا برای خوشایند صهیونیست‌ها با یک درجه تخفیف، اصل هولوکاست را تأیید و در آمار و ارقام آن خدشه وارد کرده‌اند. با این حال کسانی نیز هستند که به طرز بسیار مرموزی سر به نیست شده‌اند. در مجموع کمترنویسنده یا محقق و مورخی تاکنون توانسته است پس از عبور از خط قرمز صهیونیستی و ورود به حریم ممنوعه‌ی «هولوکاست» جان به سلامت به در برده باشد.

تجهیز اتمی اسرائیل

تجهیز «اسرائیل» به سلاح اتمی یکی از دستاوردهای بزرگ

«هولوکاست» است. کانون‌ها و سازمان‌های یهودی و صهیونیستی در پوشش این دروغ بزرگ تاریخی، از یک سو جهان غرب را بدهکار یهودی‌ها قلمداد می‌کنند و از سوی دیگر آن‌ها را متعهد و موظف به حراست و نگهبانی از منافع و موجودیت رژیم صهیونیستی می‌دانند.

آن‌ها با دستاویز قرار دادن افسانه‌ی «هولوکاست»، به تجمیع و اسکان یهودی‌ها در فلسطین و در قلب ملت‌های مسلمان و ممالک اسلامی اقدام کردند و از سوی دیگر، موجودیت اسرائیل و اشغالگران را همواره در معرض تهدید و خطر جلوه داده‌اند.^۱ بنابراین، توجیه این بود که برای جلوگیری از هولوکاستی دیگر! راهی جز مجهز کردن دولت جدیدالتأسیس اسرائیل به تسلیحات هسته‌ای وجود نخواهد داشت. به این ترتیب طی تعامل و توافق کاملاً برنامه‌ریزی شده میان رهبران و تشکل‌های صهیونیستی و در رأس آنها سازمان جهانی صهیونیسم و کنگره جهانی یهود با دولت امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان، بلافاصله یک سال پس از اعلام تأسیس اسرائیل (۱۹۴۸ م. / ۱۳۲۷ ش.)، در ۱۹۴۹ م. / ۱۳۲۸ ش. مقدمات انجام برنامه‌های هسته‌ای اسرائیل فراهم شد. بررسی منابع معدنی صحرای نقب نشان داد که این منطقه دارای فسفات حاوی اورانیوم است. در همین سال در مؤسسه وایزمن در تل‌آویو، بخش تحقیقات ایزوتوپی و شالوده برنامه‌ی هسته‌ای اسرائیل ریخته شد.

دولت فرانسه متعهد و موظف شد امکانات فنی و تأسیسات مورد نیاز در اختیار اسرائیل قرار دهد. در همین سال فرانسه به تقاضای بن‌گوریون نخست‌وزیر و وزیر دفاع وقت اسرائیل پاسخ مثبت داد. از آن‌جا که در

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر، ر. ک: محمدتقی تقی‌پور، استراتژی پیرامونی اسرائیل، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳، چاپ اول.

میان متخصصان و دانشمندان اتمی فرانسه (بعد از جنگ جهانی دوم) تعداد بسیاری یهودی بودند، میان آن‌ها و دانشمندان داخل اراضی اشغالی تماس‌های غیررسمی و غیرعلنی با سرعت چشمگیر آغاز شد. همزمان آمریکا و انگلیس نیز به یاری و کمک اسرائیل شتافتند؛ متخصصان و دانشمندان اتمی شاغل در نیروگاه‌ها و مراکز اتمی آمریکا و انگلیس همکاری همه جانبه با اسرائیلی‌ها را آغاز کردند. دولت اسرائیل به ریاست **بن گوریون**، با تشکیل کمیسیون انرژی اتمی، یکی از متخصصان یهودی به نام **ارنست برگمن**^۱ را به ریاست این کمیسیون منصوب کرد.

در ۹۵۳ م. / ۱۳۳۲ ش. قرارداد رسمی همکاری در زمینه‌ی پژوهش‌های هسته‌ای میان فرانسه و اسرائیل به امضا رسید و مبادله‌ی اطلاعات فنی رسماً آغاز شد. این برنامه به قدری سری بود که تا دو سال حتی برای جامعه‌ی یهودی داخل اراضی اشغالی فلسطین مخفی نگاه داشته شده بود. صرف نظر از فروش مقادیر زیادی تجهیزات نظامی از قبیل اسلحه و هواپیما از سوی فرانسه به اسرائیل؛ از جمله ۳۰۰ هواپیمای نظامی و معادل ۶۰۰ میلیون دلار اسلحه، فرانسوی‌ها راکتور هسته‌ای به ارزش ۷۵ میلیون دلار به دولت اسرائیل تحویل دادند. به هر روی تصمیم دولت اسرائیل مبنی بر ساخت راکتور هسته‌ای در دیمونا^۲ در صحرای نقب با همکاری رسمی فرانسه و چراغ سبز آمریکا و انگلیس، نقطه عطفی در تاریخ برنامه‌های هسته‌ای و تغییر توازن قدرت در منطقه به نفع رژیم صهیونیستی بود. البته ناگفته نماند که پیش از این، در سال ۱۹۵۲ م. / ۱۳۳۱ ش. در پی تأسیس کمیسیون انرژی اتمی اسرائیل، آمریکا به اسرائیل کمک کرده بود تا یک

۱. Ernest Bergman

۲. Dimona

راکتور کوچک ۵۰۰۰ کیلو واتی در نحل سوروک^۱ در نزدیکی ساحل مدیترانه بسازد. نحل سوروک بخشی از برنامه «اتم برای صلح» دولت آیزنهاور بود. اما راکتور دیمونا متفاوت بود، زیرا قرارداد فرانسه و اسرائیل در اوایل ۱۹۵۷ م. / ۱۳۳۶ ش. کاملاً سری و برای ساختمان یک راکتور ۲۴۰۰۰ کیلوواتی بود. به این ترتیب نخستین گام‌ها برای ساختن سلاح‌های اتمی و هسته‌ای در فلسطین از سوی صهیونیست‌ها برداشته شد.^۲

فرانسه و اسرائیل از ۱۹۵۷ م. / ۱۳۳۶ ش. همکاری مشترک خود را برای طراحی هواپیماهای جنگنده میراژ آغاز کردند. البته فرانسه در سال ۱۹۶۱ م. / ۱۳۴۰ ش. ۷۲ جنگنده بمبافکن میراژ ۳ - C به اسرائیل فروخت. این هواپیماها قادر به حمل و پرتاب بمب هسته‌ای بودند. آلمان غربی نیز در آن دوران، امکانات پیشرفته‌ای در زمینه جدا کردن مواد شکافت پذیر از سوخت مصرف شده راکتور هسته‌ای در اختیار اسرائیل قرارداد که آنها را قادر می‌ساخت بدون داشتن کارخانه جداسازی پلوتونیوم، سلاح هسته‌ای بسازند. به این ترتیب با همکاری و پشتیبانی و دخالت مستقیم قدرت‌های جهانی به ویژه دولت‌های غربی، اسرائیل پس از امریکا، شوروی، انگلیس، فرانسه و چین در فهرست ششمین دولت دارنده‌ی سلاح هسته‌ای در جهان و اولین دولت برخوردار از بمب اتم در منطقه‌ی خاورمیانه قرار گرفت.^۳

۳. Nahal Soreq

۱. ر. ک: استیون گرین، جانبداری (روابط سری امریکا و اسرائیل)، ترجمه سهیل روحانی، چاپ و نشر بنیاد، چاپ اول، ۱۳۶۸.
۲. همان.

ناگفته نماند که همکاری هسته‌ای میان اسرائیل و دولت‌های غربی مورد اشاره، منحصر به آن سال‌ها نبود، بلکه امروز نیز این ارتباط و همکاری چون گذشته ادامه دارد.

مدارک موجود حکایت از آن دارند که اسرائیل، در شرایط کنونی، با حمایت گسترده مالی و فنی آلمان در حال تقویت توان هسته‌ای خود است. زیردریایی «تکوما» مجهز به موشک‌های دارای کلاهک هسته‌ای که هم اکنون در اختیار اسرائیل قرار گرفته، بخشی از کمک و همکاری هسته‌ای آلمان با رژیم صهیونیستی است که پروژه آن در سال‌های اخیر اجرا شده است. قرارداد ساخت زیردریایی موسوم به «دلفین» میان اسرائیل و آلمان از دیگر پروژه‌های نظامی و جنگی میان آن‌ها است. این زیردریایی‌ها توسط کارخانه «هوالت» آلمان در بندر «کیل» ساخته شده و کمپانی «توسن» آلمان آن‌ها را تجهیز کرده است. این زیردریایی‌ها قادرند به مدت چهار هفته در دریا بمانند و بیش از پانزده هزار کیلومتر مسافت طی کنند. زیردریایی «دلفین» مجهز به موشک‌های «هارپون» است که اسرائیلی‌ها با تجهیز آن به کلاهک‌های هسته‌ای سعی در تقویت توان نظامی و اتمی خود در سطح دریا دارند. به نوشته‌ی منابع غربی؛ یکی از نشانه‌های استفاده از زیردریایی‌های آلمانی برای مقاصد هسته‌ای از سوی اسرائیل آن است که این زیردریایی‌ها به اژدرافکن‌های ۶۵۰ میلیمتری مجهز می‌شوند، در حالی که اژدرافکن‌های معمولی این زیردریایی‌ها ۵۳۳ میلیمتری است.^۱

به گفته‌ی متخصصان و کارشناسان تسلیحات هسته‌ای، رژیم صهیونیستی اکنون حدود سیصد کلاهک هسته‌ای در اختیار دارد.

۱. ر. ک: اشپیگل (چاپ آلمان) ۳۰ اکتبر ۲۰۰۰ / ۱۳۷۹/۸/۹ ش.

اسرائیلی‌ها همواره در توجیه تجهیز خود به سلاح‌های غیر متعارف، بهانه‌ی «هولوکاست» و آسیب‌پذیری جامعه‌ی صهیونیستی در فلسطین اشغالی را پیش کشیده‌اند. شگرد تبلیغاتی صهیونیستی، بر محور ادعای مظلومیت یهود، طی این سال‌ها، همواره توجیه‌گر جنایت‌ها، توسعه‌طلبی‌ها، تجاوزات و برتری طلبی‌های رژیم صهیونیستی بوده است. بنابراین، «هولوکاست» به یک سلاح چند منظوره تبدیل شده است. **بن گوریون** اولین نخست‌وزیر اسرائیل در توجیه اقدامات و فعالیت‌های اسرائیل برای تولید جنگ‌افزارهای اتمی، طی نامه‌ای به **جان اف. کندی** رئیس جمهور وقت امریکا، تلاش‌های کشورهای اسلامی و مردم فلسطین را برای آزادی فلسطین به منزله‌ی «نابودی اسرائیل» تفسیر و «آزادی فلسطین» را به معنی یک «هولوکاست» دیگر اعلام کرد و نوشت:

«آزادی فلسطین بدون نابودی کامل مردم اسرائیل امکان ندارد؛ اما مردم اسرائیل در شرایط فلاکت بار شش میلیون یهودی بی‌دفاعی که توسط آلمان نازی نابود شدند قرار دارند... **هیتلر** حدود چهل سال پیش به جهانیان اعلام کرد که یکی از اهدافش نابودی تمام یهودیان است. جهان متمدن، در اروپا و امریکا در قبال این موضع‌گیری با خونسردی و ملایمت برخورد کرد. نتیجه آن هولوکاست بود که در تاریخ بشری نظیر نداشت.»^۱

صهیونیست‌ها خود بهتر از همه به مکنونات پنهانی خود واقف بودند. آن‌ها به خوبی می‌دانستند که توسعه طلبی، برتری جویی و فزون‌خواهی

۱. آونرکوهن، اسرائیل و سلاح‌های هسته‌ای، ترجمه رضا سعید محمدی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۱۷۸.

اسرائیل را جز با سلاح دروغین «هولوکاست» نمی‌توان توجیه کرد. یائیر اورون^۱ کارشناس اسرائیلی سلاح‌های هسته‌ای با اشاره به اهداف اسرائیل، مفهوم «اجبار هسته‌ای» را در سال ۱۹۷۴ چنین تبیین کرد:

«دستیابی به سلاح‌های برتر [هسته‌ای] به معنای امکان استفاده از آن‌ها برای وادار کردن طرف دیگر [کشورهای پیرامون فلسطین] به پذیرش خواست‌های سیاسی اسرائیل است.»

یک نویسنده‌ی یهودی امریکایی طرفدار فرضیه‌ی «هولوکاست» نیز در این باره چنین اعتراف کرده است:

«در همه‌ی گزارش‌های مربوط به تصمیم اسرائیل برای توسعه سلاح‌های هسته‌ای، به کابوس یهودی‌سوزی اشاره شده است. گویی در غیر این صورت اسرائیل به سمت هسته‌ای شدن گام بر نمی‌داشت.»^۲

نتیجه این که؛ اسرائیل، موجودیت و تداوم حاکمیت آن در فلسطین و برتری نظامی رژیم صهیونیستی در منطقه، به ویژه برخورداری اشغالگران از سلاح‌های غیر متعارف، از جمله بمب هسته‌ای، تماماً با پشتوانه روانی، سیاسی و تبلیغاتی افسانه‌ی «هولوکاست» به دست آمده است.

از سوی دیگر، افسانه‌ی «هولوکاست» مبنای بهانه‌گیری صهیونیست‌ها و قدرت‌های جهانی حامی اسرائیل در مخالفت با هرگونه پیشرفت علمی، فنی و فن‌آوری کشورهای اسلامی منطقه‌ی خاورمیانه شده است. این داستان محور توجیه سیاسی و تبلیغاتی کانون‌های ذی‌نفوذ

۲. Yair Evron

۱. استیون گرین، ص ۱۸۰، به نقل از: Yair Evron in Israel and the Atom: The Uses and Misuses of Ambiguity, ۱۹۵۷-۱۹۶۷, orbis, Volum ۱۷ (Winter, ۱۹۷۴), P. ۱۳۳۱.

صهیونیستی در ضدیت با دستیابی کشورهای چون جمهوری اسلامی ایران با هرگونه فن‌آوری هسته‌ای صلح‌آمیز، یا هر نوع پیشرفت در عرصه‌های علمی و فنی است.

در این واقعیت هیچ تردیدی نیست که علت اصلی و عمده‌ی لشکرکشی امریکا به عنوان متحد استراتژیک اسرائیل به عراق، نه مخالفت و مبارزه با رژیم بعثی یا شخص صدام حسین، بلکه انهدام تأسیسات، امکانات زیربنایی و زیر ساخت‌های اقتصادی، علمی و نظامی مردم مسلمان آن سرزمین اسلامی در مسیر تضعیف و تسلیم و انقیاد دشمنان رژیم اشغالگر صهیونی بوده است. فشارهای شدید سیاسی امریکا و اقمار غربی ایالات متحده علیه سوریه به عنوان یکی از کشورهای خط مقدم مبارزه با اسرائیل، طی ماه‌های اخیر، از این قاعده مستثنی نیست. فشارها، تحدیدها و تهدیدهای سیاسی و تبلیغاتی جهان غرب و سازمان‌های جهانی از جمله آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به رهبری اشخاص و سازمان‌های ذی‌نفوذ صهیونی، علیه جمهوری اسلامی، تحت بهانه‌ی تلاش ایران برای دستیابی به تجهیزات، امکانات و فن‌آوری‌های هسته‌ای، صرفاً به دلیل مواضع جدی و صریح ایران در قبال رژیم صهیونیستی است. با این حال، قدرت‌های غربی تحت نفوذ صهیونیسم، در پس پرده اذعان و اعتراف می‌کنند که انگیزه و هدف آن‌ها، پیشگیری از «هولوکاست» دیگر است!

باج‌گیری، تاراج و غارت ثروت‌ها

دست‌آورد دیگر افسانه‌ی «هولوکاست» برای صهیونیست‌ها، کانون‌های صهیونیستی و نیز گروه‌های بی‌شماری از یهودی‌های جهان، در حوزه‌ی اقتصادی و پولی قابل بررسی و ارزیابی است.

صهیونیست‌ها پس از این که توانستند داستان «هولوکاست» را با انواع حيله‌ها و تبلیغات فریبکارانه به صورت یک واقعیت تاریخی جایگزین حقیقت کنند، فرصت را برای تاراج و غارت ثروت پاره‌ای از کشورها و ملت‌های اروپایی غنیمت شمردند.

آن‌ها طرح‌ها و برنامه‌های حساب شده‌ای را در راستای «باج‌گیری» از این کشورها تدوین و تدارک دیدند و به معرض اجرا گذاردند. شبکه‌ها، سازمان‌ها و بنگاه‌های دریافت غرامت و «صندوق یهودی‌سوزی» در سوئیس و ده‌ها کمیته، مجمع و شرکت بیمه مدعی قیومیت یهودیان از جمله مجامع و مراکزی هستند که بلافاصله مثل قارچ سربلند کردند. آن‌ها در همان سال‌های اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ م. / ۱۳۲۹ ش. طی مذاکرات و توافق نامه‌هایی با آلمان رسماً آن کشور را متعهد و موظف به پرداخت غرامت به بعضی سازمان‌های یهودی، یهودیان به اصطلاح بازمانده از جنگ جهانی دوم و نیز دولت اسرائیل نمودند. براساس سه نوع قرارداد جداگانه که با آلمان در سال ۱۹۵۳ م. / ۱۳۳۲ ش. منعقد شد، این کشور متعهد گردید صدها هزار یهودی را به عنوان بازمانده‌ی اردوگاه‌های جنگ جهانی دوم، زیر پوشش قرار داده و به آن‌ها غرامت بپردازد. براساس قرارداد مزبور، بسیاری از این یهودی‌ها باید مادام‌العمر از آلمان غرامت مقرری دریافت کنند. همچنین در قرارداد دیگر، دولت آلمان باید به دولت اسرائیل به عنوان قیم صدها هزار یهودی بازمانده از جنگ جهانی دوم، هر سال مبالغ قابل توجهی پرداخت و به حساب آن دولت

واریز کند. این در حالی است که در زمان جنگ جهانی دوم، پدیده‌ای به نام «اسرائیل» موجودیت خارجی نداشت.

در قرارداد سوم، دولت آلمان موظف به پرداخت پول، به طور مستمر به برخی سازمان‌های یهودی و صهیونیستی است. از جمله این سازمان‌ها، «مجمع مطالبات مادی یهودیان از آلمان»^۱ است که سازمان‌ها و کانون‌های یهودی متعددی مثل «کمیته یهودیان امریکا»، «کنگره یهودیان امریکا»، «مؤسسه بنای بریث»^۲ «کمیته توزیع مشترک»^۳ و ... را پشتیبانی می‌کند و تحت پوشش قرار می‌دهد.^۴

به این اسامی، باید ده‌ها سازمان یهودی و صهیونیستی دیگر از قبیل؛ «مجمع بین‌المللی مطالبات دوره یهودی‌سوزی»، «گردهمایی یهودیان جهان»، «مجمع مدیران سازمان‌های بزرگ یهودیان امریکا»، «مرکز سایمون ویزنتال»، «آژانس یهود»، «انجمن ضد افترا»، «کنگره جهانی یهود»^۵ و ... را نیز افزود. کانون‌ها و سازمان‌های مزبور نه فقط اهداف و برنامه‌های خود را به آلمان، بلکه کشورهای دیگری مثل اتریش، سوئیس و ... نیز تحمیل کردند. آن‌ها از سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۱۹۵۰ تاکنون، میلیارد‌ها دلار از این کشورها باج گرفته‌اند.

بانک‌های سوئیس از جمله طعمه‌هایی هستند که تحت فشارهای سیاسی و تبلیغاتی این قبیل سازمان‌ها نه تنها میلیارد‌ها دلار به آن‌ها پرداخت کرده‌اند بلکه میلیارد‌ها دلار موجودی صدها حساب بانکی مسدود شده‌ی شخصیت‌های حقوقی، حقیقی و مراکز بزرگ صنعتی،

۱. The Conference on Jewish Material Claims Against Germany.

۲. Bnai Brith

۳. the Joint Distribution

۱. نورمن ج. فینکلشتاین، ص ۹۷.

۲. World Jewish Congress (W.J. C)

تجاری و تولیدی آلمان را که مالکان و مدیران آن‌ها بر اثر جنگ جهانی دوم، قربانی شده بودند، ناگزیر در اختیار مجامع یهودی مزبور قرار داده‌اند. این سازمان‌ها و در رأس همه‌ی آن‌ها، «کنگره جهانی یهود» از طریق اعمال فشار بر دو حزب حاکم امریکا و نیز مجلس نمایندگان و مجلس سنا و حتی رئیس‌جمهور، همه‌ی ابزارهای قدرت در امریکا را علیه بانکداران و مدیران بانک‌های سوئیس به کار گرفت و در این راه، به موفقیت‌های چشمگیری نایل شد.

طبق مندرجات بعضی منابع یهودی و امریکایی، در اواخر ۱۹۹۵ م./ ۱۳۷۴ ش. **ادگار برانفمن**^۱ رئیس «کنگره جهانی یهود» و یکی از بزرگترین تاجران لیکور (نوعی مشروب الکلی) سیگرم^۲ که ثروت شخصی‌اش بالغ بر سه میلیارد دلار است، به همراه خاخام اسرائیل سینگر^۳، از غول‌های ثروتمند معاملات ملکی ایالات متحده و دبیر کل «کنگره جهانی یهود» با همراهی «الان اشتاین برگ»^۴ مدیر اجرایی «کنگره جهانی یهود»، با بهره‌گیری از اهرم کمیته‌ی بانکی مجلس سنای امریکا، آنچنان بانک‌های سوئیس را تحت فشار، تهدید و ارباب قرار دادند که سرانجام صدها حساب بانکی بدون دعوی با موجودی صدها میلیون دلار را شناسایی و در اختیار خود گرفتند.

این سازمان‌ها برای بدنام و متهم کردن مدیران بانک‌های سوئیسی، تبلیغات می‌کردند که سوئیسی‌ها میلیاردها دلار سپرده‌های یهودی‌های اروپایی قربانی جنگ جهانی دوم را بالا کشیده و تصاحب کرده‌اند. آن‌ها

۱. Edgar Bronfman

۲. Seagram

۳. Israel singer

۴. Elan Steinberg

با کمک مراکز بزرگ پولی و بانکی امریکا، بانکداران سوئیسی را تهدید به تحریم و محاصره پولی کردند و حتی سهامداران ایالات متحده را به تعلیق معاملات خود با سوئیس تحریک و مجبور کردند. به طوری که گفته‌اند؛ سوئیسی‌ها طی این سال‌ها صدها میلیون دلار برای خنثی‌سازی و پاسخ به تبلیغات فریبکارانه‌ی سازمان‌های صهیونیستی هزینه کرده‌اند. برای مثال، فقط در سال ۱۹۹۷ م. / ۱۳۷۶ ش. بانکداران سوئیسی مبلغی در حدود پانصد میلیون دلار در مسیر پاسخ‌گویی به اتهامات و تبلیغات رهبران سازمان‌های صهیونیستی خرج کردند. با این حال سرانجام سوئیسی‌ها تسلیم این فشارها شدند.

در اواسط اوت ۱۹۹۸ / ۱۳۷۷ ش. بر اثر فشارهای تبلیغاتی و سیاسی، بسیاری از مراکز و مؤسسات بزرگ تجاری و مالی ایالات مختلف امریکا، معاملات و روابط خود را با بانک‌های سوئیسی به حالت تعلیق درآوردند و آن‌ها را تحریم کردند؛ تا آن جا که سوئیس ناگزیر، تسلیم شد و پذیرفت که حداقل در رابطه با مطالبات قانون‌های صهیونیستی، مثل «کنگره جهانی یهود» و نیز «کمیته ضد افترا» به ریاست ابراهام فاکسمن، مبلغ ۱/۲۵ میلیارد دلار^۱ بپردازد.

باج‌گیری سازمان‌های یهودی از سوئیس منحصر به حساب‌های راکد و مسدود شده نبود که بسیاری از آن‌ها به دولت و اشخاص مختلف آلمانی (مقامات دولتی، ثروتمندان، صاحبان شرکت‌ها و مراکز صنعتی، تولیدی، مالی و ...) تعلق داشت؛ بلکه آن‌ها صدها تن طلای خالص آلمان را که در بانک‌های سوئیس و حتی بعضی بانک‌های اروپایی مثل انگلیس نگهداری می‌شد، با انواع حیل‌ها تصاحب کرده‌اند. این

توطئه‌های منسجم، پی‌درپی و برنامه‌ریزی شده برای غارت صدها میلیارد دلار ثروت بلاصاحب در بانک‌های بین‌المللی، تحت پوشش افسانه‌ی «هولوکاست»، امروز دیگر نه برای بعضی مورخان، محققان و آگاهان، یعنی خواص جامعه‌ی جهانی، بلکه برای بسیاری از مردم و شهروندان عادی نیز آشکار و اهداف و ماهیت بازیگران پس پرده‌ی آن معلوم و بر ملا شده است. فینکلشتاین نویسنده‌ی یهودی امریکایی ضمن اعتراف به این واقعیت می‌افزاید:

«به سادگی می‌توان دریافت چرا بسیاری از سوئسی‌ها بر این باورند که کشورشان قربانی نوعی دسیسه بین‌المللی شده است.»^۱

به جرأت و صراحت می‌توان ادعا کرد که تاکنون هیچ نویسنده، محقق، مورخ و یا سازمان و مؤسسه‌ای نتوانسته و قادر نبوده است رقم پول‌ها و سرمایه‌های نقدی و غیر نقدی آلمانی‌ها و دیگران را که پس از جنگ جهانی دوم تاکنون از سوی بعضی اشخاص، سازمان‌ها و گروه‌های ذی نفوذ یهودی تصاحب و تصرف شده، به طور صحیح و دقیق بررسی، ارزیابی و حسابرسی کند.

به موجب ارقام رسمی، در سال ۱۹۳۹م. تعداد ۲۲۷۸ شرکت بین‌المللی در کشور سوئیس به ثبت رسیده بود که سرمایه‌های اعلام شده‌ی آن‌ها غالباً غیر واقعی و حکم قسمت نمایان یک کوه یخ را داشت. معمولاً ترازنامه‌ها دست‌کاری می‌شد تا توجه‌ی دولت‌ها را در کشورهای مبداء جلب ننماید. در مدت هفت ماه قبل از سپتامبر ۱۹۳۹، یعنی آغاز جنگ جهانی دوم، تعداد ۲۵۶ مؤسسه بازرگانی به سوئیس انتقال یافت. در آن زمان ۲۱۴ بانک با سرمایه و ارتباطات بین‌المللی و

۲۰۲۶ شرکت سرمایه‌گذاری، مؤسسات امانی و خصوصی وجود داشت که اکثریت صاحبان سهام آن‌ها غیر سوئیسی بودند.^۱

در میان این‌ها، ده‌ها مؤسسه، شرکت و کارتل بین‌المللی آلمانی وجود داشت. یک نمونه‌ی مشهور، «شرکت بین‌المللی صنایع فاربن»^۲ به عنوان امپراتوری عظیم صنعتی، متشکل از شرکت‌های عظیم اقماری متعدد بود. این شرکت به قدری بزرگ و ثروتمند بود که از آن به عنوان یک «حکومت در داخل حکومت» آلمان نازی یاد کرده‌اند.^۳ این قبیل شرکت‌ها و امپراتوری‌های عظیم مالی و صنعتی آلمانی در آن سال‌ها در کشور سوئیس سرمایه‌گذاری کرده بودند. علاوه بر این‌ها، بسیاری از اشخاص، ثروتمندان، مدیران و صاحبان شرکت‌های تجاری و تولیدی آلمان، به دلیل شرایط خاص سیاسی و فضای سیاسی و تبلیغاتی ضد آلمانی، با نام‌های پوششی و غیر آلمانی در سوئیس سرمایه‌گذاری می‌کردند. با این همه، پس از شکست آلمان در جنگ و تلاشی ساختار سیاسی و اقتصادی آن کشور و نیز مرگ و میر و قتل مدیران، صاحبان و سرمایه‌گذاران بسیاری از شرکت‌های آلمانی در خلال جنگ و یا پس از آن، تمامی سپرده‌های مورد اشاره به تاراج و یغما رفت. رسانه‌های آلمانی در سال ۱۹۶۳، یعنی سال‌ها پس از جنگ، درباره‌ی ذخایر پولی و ناپدید شدن سپرده‌ها و طلاهای آن کشور دست به افشاگری زدند و اسناد و مدارکی منتشر کردند.

اسناد موجود حکایت از آن دارند که در دهم اوت ۱۹۴۴ / ۱۳۲۳ ش.

۲. تی. آر. فهرباخ، اسرار بانک‌های سوئیس، ترجمه‌ی آلبرت برناردی، انتشارات کتاب برای همه، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۸۸.

۳. Internationale Gesellschaft Farbenindustrie AG.

۱. همان، ص ۱۹۰.

گروهی از صاحبان صنایع بزرگ و عمده‌ی آلمان در هتلی واقع در «استراسبورگ» فرانسه گرد هم آمدند. یک ژنرال بلند پایه‌ی ارتش آلمان در این اجلاس به نمایندگان «کروپ»^۱، «روچلینگ»^۲، «مِسر اشمیت»^۳، «راین متال»^۴، «فولکس واگن»^۵ و ... گوشزد کرد که آلمان احتمالاً در جنگ شکست خواهد خورد و دولت نازی در صدد است ممنوعیت صدور سرمایه به خارج را لغو کند. این ژنرال گفت: پس از جنگ، یک امپراتوری بزرگ آلمانی از خرابه‌های جنگ سر بیرون می‌آورد که نیازمند این سرمایه‌ها خواهد بود. شرکت کنندگان در نشست استراسبورگ، تصمیم گرفتند سرمایه‌های سرشاری به یک کشور ثالث، یعنی سوئیس منتقل کنند. گفته شده که سوئیس در واقع خزانه‌دار دستگاه رایش سوم بود. اگر چه بعضی بانکداران سوئیس تا مدتی هرگونه دارایی بازمانده از دوران نازیسم را در کشور خود رد می‌کردند اما در فوریه ۱۹۹۵ / ۱۳۷۴ ش. بانک‌های سوئیس دست کم از وجود ۷۵۵ حساب بانکی مربوط به دوران جنگ پرده برداشتند و در برابر افکار عمومی اظهار داشتند: «متأسفیم، ما دروغ گفته بودیم»^۶.

اسناد متفقین از جمله گزارش‌های سال ۱۹۴۴ سازمان اطلاعاتی امریکا حکایت از آن دارد که «بانک سوئیس» و «بانک اعتبارات سوئیس» ارتباطات تجاری و مبادلات هنگفت پولی با آلمان هیتلری داشته است. بعضی رهبران آلمان از جمله «هرمن گورینگ» در خلال جنگ بارها به

۱. krupp

۲. Rochlig

۳. Messerschmitt

۴. Rheinmetall

۵. Volks Wagen

۱. نیوزویک، ۲۴ ژوئن ۱۹۹۶.

سوئیس سفر کرده و مقادیر هنگفتی را به حساب‌های بانکی این کشور واریز کرده بود.

براساس اسناد مزبور، بین رایش بانک^۱ و بانک‌های سوئیس همواره معامله طلا جاری بود. مدیران بانک‌های سوئیس همیشه پذیرای طلاهای آلمان برای نگهداری در خزانه و صندوق‌های خود بودند.

علاوه بر این، آلمان مقادیر قابل توجهی الماس‌های تراش خورده در بانک‌های سوئیس ذخیره کرده بود. این‌ها سرمایه‌ها و ثروت‌هایی بودند که نه متعلق به آدولف هیتلر، گوبلز، گورینگ و دیگر مقامات وقت آلمانی، بلکه به مردم و کشور آلمان تعلق داشت که پس از جنگ جهانی دوم، بر اثر تبلیغات سیاسی و روانی و نیز فشارها، تهدیدها و ترندهای گوناگون، سازمان‌های یهودی و گروه‌های صهیونیستی، بخش عمده‌ی آن‌ها را از بانک‌های جهانی از جمله بانک‌های سوئیس غارت کردند و یا به صورت باج و به عنوان غرامت و یا سرمایه‌های بازماندگان یهودی به یغما بردند.

موارد مزبور، به غیر از پول‌هایی است که تاکنون دولت آلمان از خزانه رسمی کشور و از جیب مردم آلمان، به اسرائیل، سازمان‌های یهودی و صهیونی و یا صدها هزار یهودی به عنوان بازمانده جنگ پرداخت کرده است.

«کلاوس کینکل»^۲ وزیر امور خارجه آلمان در ۱۹۹۸ م. / ۱۳۷۷ ش. طی یک میزگرد تلویزیونی با حضور سفیر اسرائیل در آن کشور و نیز تعدادی از شخصیت‌های یهودی، در پاسخ به سؤال شبکه A.R.D به

۲. Reich Bank

۱. شوهر دختر کلاوس کینکل یک اسرائیلی است.

صراحت اعتراف کرد که تا آن تاریخ، دولت آلمان یکصد میلیارد مارک به عنوان غرامت به یهودی‌ها پرداخت کرده است.

«رابین کوک» وزیر امور خارجه وقت انگلستان، در مه ۱۹۹۷ / اردیبهشت ۱۳۷۶، آمادگی این کشور را برای تعیین تکلیف طلاهای آلمان نازی در بانک مرکزی انگلستان اعلام کرد. حزب کارگر انگلستان در تبلیغات انتخاباتی خود در آن دوران وعده داده بود که در صورت پیروزی و رسیدن به قدرت، باقیمانده‌ی طلاهای آلمان نازی در بانک مرکزی انگلستان را صرف پرداخت غرامت به بازماندگان و خانواده‌های قربانیان یهودی جنگ جهانی دوم خواهد کرد.

براساس اسناد منتشر شده، به غیر از صدها تن شمش طلای آلمانی‌ها در بانک‌های سوئیس، انگلستان، سوئد و ...، بعضی کشورها تاکنون از افشای اسرار سپرده‌های آلمان نازی در بانک‌های خود، خودداری ورزیده و فقط تعدادی از آن‌ها در سال‌های اخیر از وجود طلاهای آلمان در کشور خود خبر داده‌اند. برای مثال کشور پرتغال در سال ۱۹۹۶ اعلام کرد که ۲۷۰ تن طلای آلمان نازی در بانک مرکزی این کشور کشف شده است. علاوه بر اینها، پس از اشغال آلمان از سوی متفقین، بسیاری از بانک‌های این کشور از سوی متفقین غارت شد و طلاهای بانک مرکزی آلمان نیز به سرقت رفت. همچنین در روزهای آخر جنگ، یکصد تن طلای جاسازی شده‌ی متعلق به آلمان در یک معدن نمک کشف و از سوی متفقین ضبط شد.

در حال حاضر یک «مافیای» کاملاً سازمان یافته وجود دارد که توجه خود را بر موضوعاتی متمرکز ساخته که پی‌گیری سرنوشت «ذخایر طلا» و ثروت‌های متعلق به آلمان نازی از جمله‌ی آنهاست.

هدف‌های عمده و اصلی این ادعاها نیز دولت‌ها، بانک‌ها، موزه‌ها، مؤسسات بیمه و ... هستند. تنها استدلال باج‌خواهان در قالب یک کلمه، «شوآ» است. نه دولت‌ها، نه شرکت‌ها و نه بانک‌ها و شرکت‌های بیمه، هیچ کدام جرأت ندارند در پاسخ به این ادعاها و مطالبات سازمان‌ها و گروه‌های فشار یهودی بگویند که موضوع طرح شده، یک افسانه است و پرداخت غرامت به نام جنایاتی که انجام نشده معنی ندارد. سازمان‌های یهودی پیوسته اتهامات ادعایی خود را نه تنها علیه آلمانی‌ها، بلکه علیه چرچیل، روزولت، دوگل، استالین، پاپ پیوس دوازدهم، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، دولت‌های بی‌طرف (مثل سوئیس) و سایر کشورها تکرار می‌کنند. از نظراین سازمان‌ها، فرض بر این است که سایر کشورها، همگی به دلیل آن که به آلمان اجازه داده‌اند تا این «نسل کشی»! را مرتکب شود، مقصر هستند. در نتیجه، به همین دلیل و ترتیب، مشمول پرداخت غرامت‌های مالی به حساب می‌آیند.^۱

نشریه‌ی فرانسوی «اکسپرس» در سال‌های اخیر، در مقاله‌ای پیرامون «هولوکاست»، با اشاره به بهره‌برداری‌های مالی بسیاری از سازمان‌ها و سرمایه‌سالاران یهودی، تحت پوشش افسانه‌ی مزبور، نوشت: «مسأله‌ی «غرامت مالی» در سال‌های اخیر ابعاد تازه‌ای پیدا کرده که ریشه‌اش در ایالات متحده است؛ کشوری که در آن انجمن‌ها و مؤسسات یهودی به نام تمام قربانیان یهود، از کل اروپا حساب [و باج] می‌خواهند».^۲

در این نوشته به نقل از «رائول هیلبرگ»، نویسنده‌ی یهودی حامی «هولوکاست» آمده است: «جهان غیر یهودی نمی‌تواند در برابر تقاضای

۱. روبر فوریسون، صص ۴۹-۵۰.

۲. اکسپرس، ۱۷ نوامبر ۲۰۰۱ / ۸/۲۶ / ۱۳۸۰.

غرامت یهودیان مقاومت کند و در برابر فشارها تسلیم خواهد شد، حتی اگر غیر قانونی باشد.^۱

مذاکرات میان آلمان، اسرائیل و «مجمع مطالبات مادی یهودیان از آلمان» که نمایندگی بیست سازمان یهودی را عهده‌دار بود در سال ۱۹۵۲م. و ظاهراً در هلند آغاز شد و همان سال به توافقنامه لوکزامبورگ منجر گردید. این توافقنامه از سوی **کنراد ادنائو** صدر اعظم وقت آلمان غربی از یک سو و **موشه شرتوک** (معروف به **شارت**) وزیر امور خارجه‌ی وقت اسرائیل و **ناحوم گلدمن**،^۲ رئیس وقت کنگره جهانی یهود امضاء شد.

به نوشته **مارک وبر** مدیر مؤسسه بازنگری تاریخی در امریکا، پول‌ها و کمک‌هایی که اسرائیل در همان سال‌های اولیه از آلمان دریافت کرد در رشد، توسعه، شکوفایی و امنیت اقتصادی اسرائیل نقش اساسی و پایه‌ای داشت. **وبر** به نقل از **گلدمن** درباره اهمیت پول‌هایی که اسرائیل به عنوان غرامت از آلمان دریافت کرد می‌افزاید:

قرارداد لوکزامبورگ بحران مالی اسرائیل را در همان سال‌های اولیه برطرف و امنیت اقتصادی آن رژیم را تضمین کرد. بدون آن پول‌ها، اسرائیل قادر به ایجاد خطوط راه‌آهن، تلفن، تأسیسات دریایی و اجرای طرح‌های آبیاری و پروژه‌های زیربنایی صنعتی و کشاورزی خود نبود.

والتر لاکوئیر تاریخ نگار یهودی درباره‌ی نقش و تأثیر تعیین کننده پول‌ها و غرامت‌هایی که آلمان غربی در قالب قرارداد لوکزامبورگ به

۳. همان.

۴. ناحوم گلدمن یهودی آلمانی تبار طی سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۱ رئیس کنگره جهانی یهود و طی سال‌های ۱۹۵۶ تا ۱۹۵۸ رئیس سازمان جهانی صهیونیسم بود.

اسرائیل پرداخت کرد نوشته است:

بسیاری از کارخانه‌ها از جمله کارخانه بزرگ ذوب فولاد و مس، پنج نیروگاه تولید برق، بازسازی و نوسازی شبکه‌های تلفن و تلگراف، قسمت اعظم شبکه راه‌آهن، صدها کیلومتر لوله انتقال آب و ... بخش اعظمی از زیر ساخت‌های اسرائیل در آن زمان بود.

به اعتراف **گلدمن** رئیس «کنگره جهانی یهود»، در سال ۱۹۷۶ م. / ۱۳۵۵ ش. مجموع پول‌هایی که آلمان غربی تا آن زمان به دولت اسرائیل پرداخت کرد، در مجموع، دو یا سه برابر بیشتر از مبالغی بود که از سوی جامعه‌ی یهودی‌های جهان به این دولت کمک شده بود. دولت آلمان در سال ۱۹۸۷ م. / ۱۳۶۶ ش. اعلام کرد که تا آن زمان ۸۰ میلیارد مارک به اسرائیل و یهودی‌ها به عنوان غرامت «هولوکاست» پرداخت کرده است. دستاورد گرانبه‌ای دیگر افسانه‌ی «هولوکاست» برای اشخاص و کانون‌های سرمایه‌ساز و ذی‌نفوذ صهیونیست، مکتوم نگه‌داشتن نقش، برنامه و اهداف آن‌ها در برافروختن آتش جنگ جهانی دوم و جنایات وحشتناک ناشی از آن، در ممالک مختلف جهان و به بیانی دیگر پنهان کردن چهره و ماهیت آغازگر اصلی جنگ جهانی دوم است.

ناگفته‌ها و جنایات پنهان جنگ جهانی دوم

بدین ترتیب قصه‌ی «هولوکاست» بر روی واقعیت‌های جنگ، یعنی تلفات ده‌ها میلیون مردم در نقاط مختلف جهان، پرده افکند.

طبق اسناد و آمار واقعی جنگ جهانی دوم، ۹/۴۰۰/۰۰۰ نفر از مردم آلمان در خلال این جنگ به دست متفقین، آن هم به طور بسیار فجیع و بی‌رحمانه قتل عام شدند. ۳/۶۰۰/۰۰۰ نفر از نظامیان آلمان، اعم از

سربازان، درجه‌داران، افسران و ... در این جنگ جان باختند. ۱/۲۰۰/۰۰۰ نفر از مردم غیر نظامی آلمان در بمباران‌های شبانه‌روزی متفقین کشته شدند. ۳/۲۰۰/۰۰۰ نفر از مردم آلمان در زمانی که جنگ پایان یافته بود، به طرز وحشیانه توسط متفقین قتل عام شدند. (از این تعداد ۲/۴۰۰/۰۰۰ نفر از اهالی آلمان شرقی، ۶۰۰/۰۰ نفر از اهالی جنوبی آلمان و ۲۰۰/۰۰۰ نفر آلمانی تبار بودند).

علاوه بر این، ۱/۴۰۰/۰۰۰ نفر از آلمانی‌ها در زندان‌ها، اردوگاه‌های اسیران جنگی متفقین، یعنی امریکا، انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی جان باختند یا کشته شدند.^۱

تبلیغات مستمر و همه جانبه، طی پنجاه شصت سال گذشته در جهان، برای واقعی جلوه دادن افسانه‌ی «هولوکاست» چنان پرده‌ای بر روی این واقعیت‌ها افکنده است که متأسفانه هنوز بسیاری از مردم در نقاط مختلف جهان، حتی خواص جوامع گوناگون نمی‌دانند که فقط از میان ملت آلمان در جنگ جهانی دوم، نه میلیون و چهارصد هزار نفر قربانی توطئه‌ای شدند که جنگ افروزان پشت پرده، عامل اصلی این کشتار و جنایت سهمگین بودند. صرف نظر از مردم آلمان، تنها از جمعیت کوچک مجارستان، حداقل ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر در بمباران‌های هوایی و یا در اردوگاه‌های مرگ سیبری کشته شده و یا از گرسنگی جان باختند. در اوکراین به سبب نقشه‌های فروش مواد غذایی به کشورهای دیگر از سوی یهودیان کرم‌لین، ۶/۰۰۰/۰۰۰ نفر از اهالی آن سامان از گرسنگی جان باختند.^۲ علاوه بر این، جنایاتی که متفقین و در رأس آن‌ها

۱. لوئیس مارشالکو، صص ۱۷۰ و ۱۸۳.

۱. همان، صص ۱۷۳ و ۱۸۰.

امریکا در کره و ژاپن مرتکب شدند، به خصوص کشتار اتمی صدها هزار نفر از مردم بی‌دفاع دو شهر هیروشیما و ناکازاکی، آن هم در روزهای پایانی جنگ و در شرایطی که علایم تسلیم ژاپنی‌ها کاملاً آشکار بود، هنوز در اذهان زنده است.

به هر روی، در مجموع، رقمی در حدود ۵۰ تا ۶۰ میلیون نفر از مردم جهان در خلال جنگ جهانی دوم قربانی شدند. تاریخ و تبلیغات رسمی پس از جنگ، تاکنون، پیوسته حول محور یک موضوع ساختگی و غیر واقعی، یعنی افسانه‌ی «هولوکاست» متمرکز بوده است. این تبلیغات به گونه‌ای حساب شده، پیوسته و همه‌جانبه اجرا و تکرار شده که تأثیر شگفت‌انگیزی بر اذهان عمومی، به ویژه در جهان غرب بر جای گذاشته است. امروز پس از گذشت قریب شصت سال از آن زمان، عبارت «جنگ جهانی دوم» تنها دو موضوع جعلی، یعنی «هولوکاست» و جنگ‌افروزی، توسعه طلبی و سفاکی هیتلر و آلمان نازی را تداعی می‌کند. این از بزرگترین دروغ‌ها، تحریف‌ها و شگفتی‌های تاریخ معاصر جهان است. کمتر کسی از عمق و ابعاد جنایات متفقین، یعنی امریکا، انگلیس، فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی و کشتارهای میلیونی آن‌ها اطلاع دارد.

اسرار دادگاه نورنبرگ

بسیاری از مردم جهان، هنوز درباره‌ی جنایاتی که متفقین تحت نفوذ و برنامه‌ریزی کانون‌های یهودی و سازمان‌های صهیونیستی در خلال دادگاه نورنبرگ و پس از آن در آلمان انجام دادند خبر و اطلاع درستی ندارد. هنوز نقش اشخاص و مجامع ذی‌نفوذ صهیونی در برپایی و

اداره‌ی دادگاه نورنبرگ برای جهانیان به درستی تبیین و تشریح نشده است.

ناگفته‌های پنهان جنگ جهانی دوم حکایت از آن دارند که علاوه بر مقامات و دولتمردان آلمان، رهبران، رؤسا، دولتمداران و نخست‌وزیران هشت تا نه کشور اروپایی که ناسازگار با برنامه‌های یهود و مخالف لشکرکشی و جنایات متفقین بودند پس از جنگ به شکل‌های مختلف تیرباران و اعدام شدند.

«پی‌یر لاوال» نخست‌وزیر فرانسه از پشت سر هدف جوخه‌ی آتش قرار گرفت و مغزش متلاشی شد. او متهم به همکاری با نازی‌ها بود. «مارشال پتن» به زندان مادام العمر در یک پادگان نظامی محکوم شد.

«کوئیس‌لینگ» نخست‌وزیر نروژ در محوطه زندان «آکرسوس»^۱ با گلوله‌های آتشین تیر باران گردید. «فرنک زالاسی»^۲ رهبر مجارستان را به همراه همه‌ی وزیران آن کشور اعدام کردند. «لازلو باردوسی»^۳، «بلا ایم ردی»^۴، «دوم زتوجای»^۵ و «ژنوزلوسی»^۶ چهار نفر از نخست‌وزیران پیشین کشور مجارستان به اتهام ناسازگاری با فاتحان جنگ در گذشته، به پای چوبه‌ی دار رفتند. برنامه این بود که همه‌ی مخالفان و سران ناسازگار با برنامه‌ی جهانی صهیونیسم که پیش از این شناسایی و در فهرست «سیاه» قرار داشتند، از سر راه برداشته شوند. دادگاه نورنبرگ نیز

۱. Akershus

۲. Ferenc Szalasy

۳. Laszlo Bardossy

۴. Bela Imredy

۵. Dom Sztojay

۶. Jenö Szollosi

همه‌ی موانع را از سر راه برداشت. «مارشال آنتونسکو»^۱ بزرگترین شخصیت محبوب و قهرمان کشور رومانی، «موجز پیجاده»^۲ رهبر پارتیزان‌های میهن پرست یوگسلاوی، دکتر «ژوزف تیسو»^۳ کشیش و نیز نخست‌وزیر مستقل اسلواکی از دیگر کسانی بودند که پس از جنگ در پای چوبه‌ی دار متفقین جان سپردند. گفته می‌شود که حتی پا در میانی و وساطت پاپ نیز نتوانست جلوی مرگ «ژوزف تیسو» روحانی مسیحی را بگیرد. از میان دانشمدان، استادان دانشگاه، روشنفکران، نویسندگان، روحانیون کاتولیک، روزنامه‌نگاران، پزشکان و شخصیت‌های آزاده و مستقل دیگر نیز، صدها نفر به جرم مخالفت با جنگ سالاران و رهبران پس پرده‌ی آن‌ها، پس از جنگ اعدام شدند. این رقم، به غیر از صدها افسر و نظامی بلند پایه‌ی کشورهای مختلف اروپایی است که مورد خشم فاتحین قرار گرفتند و به جرم ناکرده، پس از جنگ، تیرباران گردیدند. حتی در میان شخصیت‌های سیاسی و نظامی بلند پایه ایالات متحده آمریکا نیز افرادی بودند که اگر چه در جنگ پا به پای متفقین مشارکت داشتند، اما به دلیل پاره‌ای ناسازگاری‌ها و مخالفت‌ها نسبت به عملکرد جنایتبار گردانندگان پس پرده‌ی دادگاه نورنبرگ، به طرز مرموزی کشته و سر به نیست شدند. مرگ ساختگی ژنرال «پتون»^۴ امریکایی تنها یک نمونه‌ی کوچک آن است. او اگر چه فرماندهی نیروهای مهاجم امریکایی به آلمان و قهرمان حماسی آمریکا در جنگ جهانی دوم محسوب می‌شد، اما به دلیل پاره‌ای نافرمانی‌ها، پس از جنگ

۷. Antonescu

۸. Mojse Pijadeh

۹. Tiso

۱۰. Patton

مورد غضب و قهر کانون‌های یهودی پس پرده‌ی جنگ قرار گرفت و به طرز مرموزی کشته شد.^۱

اسناد حکایت از آن دارند که از میان سه هزار نفر از کارکنان دادگاه نورنبرگ، حدود دو هزار و چهارصد نفر یهودی بودند.^۲ بسیاری از بازجوها، قضات، مأمورین اجرای احکام اعدام، یهودی بودند. قربانیان نیز منحصر به مقامات سیاسی و نظامی آلمان نبود، بلکه شماری از شخصیت‌های سیاسی، نظامی و حتی متخصصان و اندیشمندان عالی رتبه از کشورهای مختلف اروپا، از جمله آلمان، فرانسه، نروژ، رومانی، یوگسلاوی، مجارستان و ... بودند.

«آیا دادگاه نورنبرگ واقعاً یک محکمه بی‌طرف زیر نظر ایالات متحده امریکا، بریتانیای کبیر، فرانسه و روسیه شوروی بود یا این که کل کار، چیزی جز شمشیر یهوّه که گردن مردم شکست خورده را می‌زد نبود؟ آیا این «قوانین جدید»، یعنی مبنای آرای دادگاه، واقعاً و ماهیتاً مسیحی بودند؟ آیا در آن جا عدالت حکم فرما بود یا انتقام جویی؟^۳

قتل عام‌های خاموش

علاوه بر همه‌ی این‌ها، جنایات وحشتناکی که پیش و پس از جنگ جهانی دوم، از سوی امریکا، شوروی، فرانسه و انگلستان در نقاط مختلف جهان انجام شد، در سایه‌ی افسانه‌ی «هولوکاست» در محاق نسیان قرار گرفته است.

۲. ر. ک: همان، صص ۱۶۴-۱۶۶.

۳. همان، ص ۱۵۹.

۱. همان، ص ۱۵۴.

در کنفرانس «یالتا»^۱ (۴ - ۱۱ فوریه ۱۹۴۵، میان وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلستان، فرانکلین روزولت رئیس‌جمهور امریکا و ژوزف استالین رهبر اتحاد جماهیری شوروی) موافقت شد، تمام روس‌هایی که در اثر جنگ از جا و مکان خود گریخته‌اند - یعنی تمام آن‌هایی که از ستم استالین به اروپای غربی فرار کرده بودند - توسط متفقین (و همپیمانان) به روسیه بازگردانده شوند.

بعد از جنگ این برنامه عملاً اجرا شد؛ حداقل دو میلیون [۲/۰۰۰/۰۰۰] نفر از اتباع روسیه توسط واحدهای ارتش بریتانیا و امریکا با اجبار (و زور) به روسیه بازگردانده شدند. آن‌ها را با اجبار سوار واگن‌های باری نمودند و به روسیه که انتقام بی‌رحمانه‌ای در انتظار آن‌ها بود بازگرداندند. بسیاری از آن‌ها برای آن که بازگردانده نشوند، دست به خودکشی زدند. این بی‌حرمتی از افکار عمومی امریکا (و اروپا) پنهان نگاه داشته شد و تنها همین اواخر افشا و بر ملا گردید.^۲

جنايات شوروی در افغانستان و بعضی کشورهای اروپای شرقی، فرانسه در الجزایر و کشتار وحشتناک بیش از یک میلیون الجزایری، جنايات گسترده انگلستان در اقصی نقاط عالم، کشتار مردم ویتنام توسط امریکا که در بسیاری از این‌ها یهودی‌ها نقش برجسته و در عین حال پنهان داشته‌اند، از دید جهانیان مخفی نگه داشته شده است.

اگر نقش کانون‌های یهودی در کشتار مردم الجزایر در متون رسمی تاریخی ثبت نشده است، در اصل این واقعیت تردیدی وجود ندارد. نوشته‌اند حدود چهار تا پنج میلیون نفر مرد و زن و کودک به علت

شهری در ساحل جنوبی کریمه (اوکراین جنوبی) Yalta ۲.

۱. جیمز پرلاف، ص ۱۰۵.

جنگ‌های ایالات متحده در هند و چین کشته شده‌اند. در ویتنام نه هزار دهکده از مجموع پانزده هزار آبادی، بیست و پنج میلیون جریب اراضی کشاورزی و دوازده میلیون جریب جنگل بر اثر آتش افروزی امریکا به کلی نابود شدند و میلیون‌ها نفر نیز به طرز بی‌رحمانه‌ای هدف بمباران کور هواپیماهای امریکایی قرار گرفتند یا به وسیله افسران و جوخه‌های نظامی امریکا تیرباران شدند.^۱

به راستی! چند نفر از مورخان، پژوهشگران و نویسندگان جهان امروز، می‌دانند که طراح اصلی جنگ ویتنام یک یهودی ذی نفوذ در مرکز تصمیم‌گیری سیاست خارجی امریکا به نام «والت راستو»^۲ عضو فعال نهاد نیمه مخفی، «شورای روابط خارجی امریکا»، رئیس «شورای برنامه‌ریزی وزارت امور خارجه» و مشاور امنیت ملی ایالات متحده بود؟^۳

یکی دیگر از بزرگترین جنایات قدرت‌های جهانی در سده‌ی اخیر، موضوع نسل‌کشی در ایران است که هنوز بسیاری از مردم ایران و جهان درباره‌ی آن هیچ‌گونه اطلاعاتی ندارند. **محمد قلی مجد** نویسنده و مورخ ایرانی‌الاصل مقیم امریکا، با استفاده از اسناد وزارت امور خارجه امریکا و نیز منابع ایرانی و انگلیسی، در کتاب «قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران، ۱۹۱۷ - ۱۹۱۹»^۴، این فاجعه‌ی بزرگ قرن را افشا و آشکار نموده است. براساس مستندات این کتاب، در جریان قحطی سال‌های ۱۹۱۷ - ۱۹۱۹، حدود ۸ تا ۱۰ میلیون ایرانی در اثر گرسنگی و بیماری جان

۲. نورمن ج. فینکلشتاین، ص ۹۶.

۳. Walt Rostow

۱. ر. ک: جیمز پرلاف، ص ۱۷۹.

۲. The Great Famine and Genocide, ۱۹۱۷-۱۹۱۹, Mohammad Gholi Majd, University Press of America, ۲۰۰۳.

باختند. نویسنده در تبیین این حادثه به عنوان بزرگترین فاجعه در تاریخ معاصر ایران، آشکار می‌کند که چگونه ۴۰ درصد از جمعیت آن روز ایران در اثر قحطی، گرسنگی، سوء تغذیه و بیماری‌های ناشی از آن که همگی ماحصل جنگ جهانی اول و دست‌پخت آتش‌افروزان اصلی جنگ بود، از صحنه‌ی روزگار محور شدند. به این ترتیب بزرگترین قتل عام قرن بیستم در ایران رخ داد. در اثر مزبور، با استناد به گزارش‌های دیپلماتیک و طبقه‌بندی شده‌ی امریکایی‌ها، جمعیت ایران در سال ۱۹۱۴، یعنی زمان شروع جنگ جهانی اول، در حدود ۲۰ میلیون نفر برآورد شده است. با این وصف، رقم واقعی جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹، به ۱۱ میلیون نفر می‌رسد. نویسنده با ارایه‌ی شواهدی، معتقد است که براساس رقم مورد اشاره، می‌بایستی جمعیت ایران در سال ۱۹۱۹، حدود ۲۱ میلیون نفر بوده باشد. این نشان می‌دهد که دست کم ده (۱۰) میلیون نفر در اثر قحطی، گرسنگی و بیماری جان باخته‌اند. در این کتاب، خرابی‌های ناشی از جنگ، خرید و جمع‌آوری گسترده‌ی غله و دیگر مواد و مایحتاج غذایی مثل برنج و ... از سوی انگلیسی‌ها در سراسر ایران و نیز نبود منابع مالی، عامل اصلی این قحطی و در نتیجه قتل عام بود. این نسل‌کشی بی‌نظیر، ماحصل عملکرد انگلیسی‌ها^۱ در این کشور بود.^۲ این قتل عام در تاریخ رسمی دنیای غرب ثبت نشده و تاریخ‌نگاران

۱. یادآوری این نکته ضرور است که در این دوران، اشرافیت یهود بر انگلستان سیطره‌ی

بلامنازع داشت.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر، ر.ک: محمد کریمی، معرفی کتاب: قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران، فصلنامه مطالعات تاریخی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سال دوم، شماره هشتم، تابستان ۱۳۸۴، صص ۲۷۱-۲۸۳، ۱۳۸۳. براساس مندرجات پاورقی ص ۲۸۳ این نوشته، کتاب «قحطی بزرگ و نسل‌کشی در ایران» از سوی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در دست ترجمه و انتشار است.

رسمی و وابسته به اردوگاه غرب و صهیونیسم جهانی از انتشار واقعیت‌های دو جنگ جهانی اول و دوم خودداری کرده‌اند تا ماهیت آتش‌افروزان اصلی سده‌ی اخیر پنهان بماند. با این همه، بذراگاهی امروز در جهان پاشیده شده و افکار عمومی در اقصی نقاط جهان، به تدریج با واقعیت‌های ناگفته‌ی تاریخ آشنا خواهد شد.

به همی این‌ها باید کشتار مردم بی‌دفاع فلسطین را نیز اضافه کرد. روز و ساعتی نیست که در این سرزمین، خون پاک جوانی بر زمین جاری نشود. روز و ساعتی نیست که خانه‌ای منهدم نگردد. جنایاتی که اشغالگران صهیونی طی پنجاه شصت سال اخیر در فلسطین و علیه صاحبان و ساکنان محلی و بومی این سرزمین مرتکب شده‌اند در تاریخ عالم کم نظیر است. صهیونیست‌ها با کمک حامیان و متحدان غربی خود فقط طی چند هفته در سال ۱۹۴۸ م. / ۱۳۲۷ ش. بیش از پانصد شهر و آبادی فلسطین را با خاک یکسان کردند و بیش از یک میلیون فلسطینی را به خاک و خون کشیدند و یا آواره و از خانه و سرزمینش اخراج کردند و این جنایات همچنان استمرار دارد. با این همه، باز این سایه‌ی «هولوکاست» است که همچنان بر سر جهانیان سنگینی می‌کند و چون پرده‌ای راز آلود مانع از افشای درست جنایات صهیونیست‌ها و معرفی جنایتکاران واقعی در عرصه‌ی جهانی می‌شود.

سخن آخر

پرده‌ی سیاه «هولوکاست» تاکنون مانع از آن شده است که واقعیت‌های پنهان جنگ‌ها و جنایات قرن حاضر در متون، منابع و تاریخ رسمی جهان ثبت و ضبط شود. نه فقط عموم مردم جهان، بلکه بسیاری

از متفکران، نویسندگان، استادان و در یک کلام، خواص جوامع مختلف جهانی، هنوز نسبت به عمق و گستره‌ی جنایات سده‌ی اخیر، از جمله جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم و عاملان پشت پرده‌ی آن‌ها، هیچ‌گونه اطلاعات درست و موثقی ندارند. به یقین اگر ابعاد گوناگون حوادث وحشتناک مزبور و اسرار پیرامون آن‌ها برای جهانیان روشن شود، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها نسبت به بسیاری از مسایل جهان امروز تغییر خواهد یافت. این مهم، زمانی اتفاق خواهد افتاد که اولین گام برداشته شود؛ یعنی به خوبی ثابت شود که «هولوکاست» یک افسانه‌ی ساخته و پرداخته‌ی کانون‌ها و جریان‌های ذی نفوذ و قدرتمند یهودی دنیای معاصر است.

É نمایه‌ها

اپنہایمر / ۷۷

احمدی نژاد، محمود / ۱۵

ادنائو؛ کنراد / ۱۴۲

اسپینا، آلفونسو / ۲۸

استاگلیچ، ویلہلم / ۱۱۹، ۱۲۳

استالین، ژوزف / ۷۹، ۱۴۱، ۱۴۹

استر / ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶

اشتاین برگ، الان / ۱۳۵

الکساندر دوم / ۴۷

الیوت، جرج / ۴۵

انیشٹین / ۷۷

اوروپزا، آلفونسو / ۲۸

اورون، یائیر / ۱۳۰

اون دیل، ریچی / ۴۸

اونراین / ۹۵

ایروینگ، دیوید / ۸۲، ۱۱۹، ۱۲۵

ایزابیل / ۲۸

ایم ردی، بلا / ۱۴۷

اشخاص

آ

آرش، علی / ۲۱

آذری، ارسطو / ۴۸

آیزنہاور / ۱۰۵، ۱۲۷

آلروی، دیوید / ۴۵

آلبنی (ژنرال) / ۶۶

آنتونسکو (مارشال) / ۱۴۷

آیٹمن / ۸۷

ب

باردش، موریس / ۱۱۹، ۱۲۲

باردوسی، لازلو / ۱۴۷

باروخ، برنارد / ۶۵، ۷۳، ۷۷

الف

ابوترابیان، حسین / ۴۸

ابومحی الدین ← صدیق

زین العابدین

- بایرون (لرد) / ۴۴، ۴۵
 برانفمن، ادگار / ۱۳۵
 براهام، جان / ۴۵
 برگمن، ارنست / ۱۲۷
 برلین، آیزایا / ۶۷، ۶۸، ۹۶
 برنارد، ساموئل / ۳۸
 برناردی، آلبرت / ۱۳۷
 برنر، لنی / ۴۸
 بروتزات، مارتین / ۹۵
 بک، یوزف / ۷۵
 بلوم، لئون / ۱۰۰
 بلیشا، هور / ۷۳، ۷۴
 بنتویچ، هربرت / ۶۳
 بن گوریون [دیوید] / ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰
 بوتز، آرتور رابرت / ۱۱۹، ۱۲۳
 بیدج، موسی / ۴۵
- پ
- پاپ / ۱۴۱
 پاز، جعفر / ۱۰۵
 پت لیورا، سیمون / ۴۹
 پتن (مارشال) / ۱۴۶
- ج
- جواهر کلام، محمد / ۵۷
 جهاننگلو، رامین / ۹۷
- ت
- تروپ، رین / ۸۷
 تقی پور، محمد تقی / ۴۳، ۴۸، ۱۲۶
 توین، فردریک / ۱۱۹
 تورکویه مدا، توماس / ۲۹
 تیسو، ژوزف (دکتر) / ۱۴۷
 تیلر-ای.جی.پی (تیلور - آلن جان پرسویل) / ۶۲، ۶۹، ۷۵، ۸۲

۱۴۱

چ

چرچیل، وینستون / ۷۴، ۷۸، ۸۲

۱۰۵، ۱۴۱، ۱۴۹

چمبرلین / ۷۵

ر

راسینیه، پل / ۱۱۹، ۱۲۲

رایش سوم / ۱۷، ۶۹، ۹۵، ۱۰۸،

۱۱۲، ۱۳۹

ردی، بلائیم ← ایم‌ردی، بلا

روبنشتاین، ویلیام. د. / ۱۲۰

روچیلد / ۳۷، ۳۸، ۵۷

روحانی، سهیل / ۱۲۸

روزمن، سموئیل / ۷۷

روزولت، فرانکلین / ۷۷، ۷۸، ۸۱

۹۷، ۱۴۱، ۱۴۹

روسو / ۹۹

روفو اسحاق، دانیل / ۶۵

ز

زاروس، امالا / ۴۵

زالاسی، فرنک / ۱۴۷

زتوجای، دوم / ۱۴۷

زلوسی، ژنو / ۱۴۷

زولا، امیل / ۵۸

ح

حکمی، نسرین / ۱۱۱

حیدری، داود / ۴۴

خ

خشایارشا / ۲۱، ۲۳، ۲۴

خلیل‌زاده، مجید / ۱۰۵

د

دارابی، باقر / ۲۳

داستایفسکی، فتودور.ام / ۴۹، ۵۰،

۵۲، ۵۳، ۵۹، ۶۰

دروندا، دانیل / ۴۵

دریفوس، آلفرد / ۴۶، ۴۷، ۵۷، ۵۸

دزا، دیه‌گو / ۲۹

دلاکوالریا، آلفونسو / ۲۸

دورل، سرسیرل / ۷۴

دوگل (ژنرال - مارشال) / ۱۰۵

- ش زوندل، ارنست / ۱۱۹
- شارت، موشه ← شرتوک، موشه
- شاهاک، اسرائیل / ۲۱، ۱۰۱
- شروتوک، موشه / ۱۴۲
- شرودر، گرهارد / ۱۳
- شریف، مجید (دکتر) / ۲۱، ۶۹
- شهبازی، عبدالله / ۲۹، ۳۰، ۵۴
- س ژابوتینسکی / ۴۸
- ژوسپین، لیونل / ۱۳
- س سالتز، آدین اشتاین / ۲۳، ۲۷
- سالمُن (سلیمان) / ۷۴
- سامسون / ۷۴
- سعیدمحمدی، رضا / ۱۳۰
- سیکس، کریستوفر / ۱۱۱
- سلیم‌زاده، سوسن / ۱۲
- سموئیل، هربرت / ۶۷
- سوکولو (سوکولوف)، ناهوم
- (ناحوم) / ۲۱، ۴۴، ۴۶، ۵۵، ۶۲، ۶۴، ۶۳
- سومبارت، ورنر / ۳۵
- سیار، پیروز / ۲۶
- سیپلوسکی، ماریان (دکتر) / ۹۱
- سیکستوس چهارم (پاپ) / ۲۸
- سیگرام / ۱۳۵
- سینگر، اسرائیل (خاخام) / ۱۷۳
- ص صدام حسین / ۱۳۱
- صادیق، زیـن العابدین
- (ابومحی الدین) / ۹۳
- ض ضرابی، منوچهر / ۱۰۲
- ضیاءالدینی، سیدابوالفرید (دکتر) /
- ۲۱
- ط طیب، محمد / ۵۸
- ع عنان، کوفی / ۱۴

- عیسی (ع) / ۲۱، ۳۳
 کلام، ارنست / ۶۶
 کلیتون، بیل / ۱۰۶
 ف
 کنت، تیلر (تیلور) / ۷۸
 فابیوس، لوران / ۱۲۱
 فاکسمن، ابراهام / ۱۳۶
 فرانکفورت، فلیکس / ۷۷
 کندی، جان.اف / ۱۳۰
 کنفانی، غسان / ۴۵
 کوئیسلینگ / ۱۴۷
 کورهر / ۱۰۸
 کوک، رایین / ۱۴۰
 کوهن، آونر / ۱۳۰
 کورد، هنری / ۶۲
 کوئن، جوزف / ۶۳
 فوریسون، روبر / ۲۱، ۸۶، ۹۰، ۱۰۴
 کیا، خجسته / ۹۷
 کیالی، عبدالوهاب / ۵۷
 کیزر (دکتر) / ۹۱
 کینکل، کلاوس / ۱۴۰
 فهرباخ، تی آر / ۱۳۷
 فینکلشتاین، نورمن.ج / ۱۲، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۶

گ

- ق
 قاسمیان، رحیم / ۲۱، ۶۲
 گارودی، روزبه / ۶۹، ۸۲، ۸۷
 گ
 گاستر (دکتر) / ۶۳
 گراف، یورگن / ۱۱۹
 ک
 کاردوزو، بنیامین. ن / ۷۷
 کرمر، یوهان پل (دکتر) / ۸۹، ۹۱
 کریستوفرسون، ت / ۱۱۹، ۱۲۲
 کریمی، محمد / ۱۵۲
 گلدمن، ناحوم (ناهوم) / ۱۴۲، ۱۴۳

- گواهی، عبدالرحیم / ۲۷
 گوبلز، جوزف / ۸۸، ۱۲۵، ۱۳۹
 گورینگ، هرمن / ۱۳۹
 گیلرمن، دان / ۱۳، ۱۴
- ل
 لازار، برنارد / ۲۰، ۲۳
 لازاروس، اما / ۴۵
 لاکوئیر، والتر / ۱۴۳
 لاوال، پی‌یر / ۱۴۶
 لرد اسکویت لنگ ← مونتاگ،
 ساموئل
- ن
 ناتان، ایزاک / ۴۵
 ناظمیان، رضا / ۱۰۸
 نخستین، احمد / ۱۰۵
 نشاط، اسماعیل / ۶۶
 نوردلینگ، کار.او / ۱۱۲
- م
 مارشالکو، لوئیس / ۲۶، ۲۷، ۱۱۱،
 ۱۱۵، ۱۴۴
- و
 مجد، محمدقلی (دکتر) / ۱۵۱
 محمد (ص) / ۲۱
 مُردخای / ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵،
 وایزمن / ۶۳
 وایزمن، حییم / ۶۵
- مصحاب، غلامحسین / ۲۸، ۴۵،
 ۱۰۱
 مورگنتهو، سینیور هانری / ۷۷
 موسی (ع) / ۱۹، ۲۰، ۲۱
 موسی، عبدالعلیم / ۱۰۷
 مونتاگ، ساموئل (لرد اسکویت
 لنگ) / ۶۶، ۷۴
 مونته فیوری، موشه / ۵۷
 میرزایی، کریم / ۶۶

وایس / ۱۰۲، ۱۰۳
 وبر، مارک / ۱۴۳
 ویلسون، وودرو / ۷۷
 هیتلر، آدولف / ۱۶، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۶
 ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷
 ۱۰۲، ۸۸، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۶

ه
 هاپکینز، هری / ۷۸، ۸۱
 هامان / ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷
 هایدگر / ۹۹
 هیدریش، رینهارد / ۸۷
 هیلبرگ، رائل / ۱۴۲
 هیملر / ۸۷، ۹۲

ی

یونس، ابراهیم / ۵۰
 یهودا / ۲۶
 هدرسه ← استر
 هرترصل، تئودور / ۴۹، ۶۱، ۶۲
 هرست، دیوید / ۶۲
 هس، رُدف / ۸۲، ۸۳، ۹۵
 هگل / ۹۹
 همیلتن / ۸۲

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳،

۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳

افغانستان / ۱۰، ۱۵۰

الجزائر / ۱۵، ۱۵۰

اندونزی / ۱۵

انگلستان ← انگلیس

انگلیس / اکثر صفحات

اورشلیم / ۸۷، ۱۰۱

اوکراین / ۴۹، ۱۴۵

ایالات متحدہ ← امریکا (اکثر صفحات)

ایبری (شبه جزیرہ) / ۳۰، ۳۶

ایتالیا / ۱۷، ۷۳، ۸۹، ۱۰۶

ایران / ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷،

۸۵، ۱۳۲، ۱۵۱

جغرافیا

آ

آسویتس / ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۵

آلمان / اکثر صفحات

آمستردام / ۳۷

الف

اتریش / ۳۴، ۸۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۴

اروپا / اکثر صفحات

اسپانیا / ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۱۲۲

استالینگراد / ۸۰

استراسبورگ / ۱۳۸، ۱۳۹

استرالیا / ۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲

استکهلم / ۱۳

اسرائیل / ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰،

۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸،

ب

بارسلونا / ۲۹

برگن - بلسن / ۸۹، ۱۰۹، ۱۰۱

برلین / ۳۶، ۳۹، ۸۷، ۱۰۶

بریتانیا ← انگلیس

بلژیک / ۱۲۲

بلغارستان / ۱۱۱

بن ← برلین

خ

خضیره / ۵۷

بوسنی / ۱۰

بیت المقدس / ۱۰۱، ۱۲

د

داخائو (اردوگاه) / ۹۵، ۱۰۱

۱۰۳، ۱۰۲

دریای سیاه / ۶۶

دیمونا / ۱۲۷

پ

پاریس / ۳۸

پاکستان / ۱۵

پتچ تکوا / ۵۷

پرتغال / ۱۴۱

پونیاتوو (اردوگاه) / ۱۰۱

ر

رایشتاک / ۷۶، ۸۱

رم / ۱۰۶

روسیه / اکثر صفحات

رومانی / ۱۴۷، ۱۴۸

ریشولسیون / ۵۷

ریگا / ۹۶

ریوم / ۱۰۰

ت

تل آویو / ۱۲۶

ج

جزیره شیطان / ۵۷

چ

چکاسلوواکی / ۱۱۱، ۱۴۷

چین / ۱۲۸، ۱۵۰

ز

زمارین / ۵۷

زیشرون یاکوب / ۵۷

ح

حبشه / ۲۴

ژ

ژاپن / ۱۰، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۱۴۵
ژنو / ۹۹

غ

غرناطه / ۳۰

س

سوئد / ۱۳، ۱۴۱
سوئیس / ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۵،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
فرانسه / (اکثر صفحات)
فرانکفورت / ۳۸، ۳۹
فلسطین / اکثر صفحات

ق

سوریه / ۱۳۲، ۱۳۴
سیبری / ۱۴۵
قطره / ۵۷
قفقاز / ۱۵

ش

شوروی / ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰
۸۱، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۷، ۱۰۶
شوش / ۲۲، ۲۴، ۲۵
شیکاگو / ۱۱۱
کرم‌لین / ۷۷، ۸۸، ۱۴۵
کره / ۱۴۵
کوه‌های اورال / ۱۱۱

ک

کاخ سفید / ۸۱

کانادا / ۱۴، ۱۲۲

کرم‌لین / ۷۷، ۸۸، ۱۴۵

کره / ۱۴۵

کوه‌های اورال / ۱۱۱

ع

عافر / ۵۷

گ

عراق / ۱۰، ۱۳۱

عیون قاره / ۵۷
گلیویتز / ۷۶

- ل ناکازاکی / ۱۰، ۱۴۵
- لا هه / ۳۷
- لندن / ۳۷، ۳۸، ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۸۰، ۱۰۶
- لوکزامبورگ / ۱۴۲، ۱۴۳
- لهستان / ۶۶، ۶۹، ۷۵، ۷۶، ۸۰
- لیتوانی / ۵۱، ۱۲۲
- و
- واتیکان / ۱۰۴
- واشنگتن / ۱۲، ۹۶
- ورشو / ۹۱، ۱۰۱
- ویتنام / ۱۰، ۱۵۰
- وین / ۳۶، ۳۸
- م
- ماداگاسکار / ۸۷، ۸۸
- مادرید / ۲۸
- مال / ۱۲
- مجارستان / ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۴۷
- ه
- هامبورگ / ۳۹
- هانور / ۹۹
- هلند / ۳۷، ۱۲۲، ۱۴۲
- هند / ۲۴، ۱۵۰
- هیروشیما / ۱۰، ۱۴۵
- ی
- یالتا / ۱۴۹
- یوگسلاوی / ۱۴۷، ۱۴۸
- ن
- ناپل / ۳۸

